پروتكل تخريب حرمين شریفین

ترجمة كتاب: (بروتوكولات آيات قُم حول الحرمين المقدسين)

افشاي توطئه‌ها‌ي پنهانی رافضیها عليه حرمين شريفين

و

حجّاج بيت الله حرام

تأليف: دكتر عبدالله غفّاري

**چاپ اول** 1429/1387هـ

شناسنامه كتاب

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **نام كتاب:** |  | **پروتكل تخريب حرمين شريفين (بروتوكولات آيات قُم حول الحرمين المقدسين)** |
| **نويسنده:** |  | **عبدالله غفارى** |
| **ترجمه:** |  |  |
| **ناشر:** |  | **انتشارات حقيقت** |
| **تيراژ:** |  | **30.000** |
| **سال چاپ:** |  | **1387هـ. ش برابر شوال با 1429.ق** |
| **نوبت چاپ:** |  | **اول** |
| **آدرس ايميل:** |  | [En\_Haghighat@yahoo.com](mailto:En_Haghighat@yahoo.com) |
| **سايتهاى مفيد:** |  | [www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com) |
|  | [www.ahlesonnat.net](http://www.ahlesonnat.net) |
|  | [www.isl.org.uk](http://www.isl.org.uk) |
|  | [www.islamtape.com](http://www.islamtape.com) |

فهرست مطالب

| م | عنوان | ص |
| --- | --- | --- |
|  | سرآغاز | 6 |
|  | پيشگفتار | 12 |
|  | غيبت و مهدويّت | 12 |
|  | غيبت ازديدگاه فرقه‌هاي رافضیه | 17 |
|  | علل و انگيزه‌هاي ادعاي غيبت امام | 21 |
|  | نيابت امام غائب | 26 |
|  | نيابت امام غائب يا ولايت فقيه | 36 |
|  | مخالفت برخي از مراجع شيعه با ولايت فقيه | 49 |
|  | نصوص و روايات مربوط به‌ پروتكل‌ها | 53 |
|  | قسم اوّل: پروتكل هاي قتل و تخريب و سرقت و ترور، فصل اول: طرح تهاجم به حجّاج حرم امن الهي  1- كشتار حجاج بين صفا و مروه | 53 |
|  | 2- قطع دست و پاي كارداران حرم مكّه | 57 |
|  | 3- سرقت و غصب اموال حجّاج در هر فرصتي كه مهيّا گرديد | 58 |
|  | 4- نسبت اتّهام به عموم حجّاج «بيت‌الله» جز فرقه‌ي شيعه | 63 |
|  | فصل دوّم: نقشه‌هاي تهاجم به «بيت‌الله» الحرام | 66 |
|  | 1- برداشتن حجرالاسود از ديوار كعبه | 66 |
|  | 2- تخريب حُجره و مسجد نبوي و نبش قبر شيخين | 69 |
|  | فصل سوّم: گروههايي كه در ليست ترور قرار دارند | 80 |
|  | 1- اهل سنّت | 80 |
|  | 2- شيعيان معتدل و ميانه رو | 81 |
|  | 3- عرب | 82 |
|  | 4- اختصاص مسلمين به قتل | 83 |
|  | 5- كشتار و نابودی نسل‌ بشر | 84 |
|  | 6- قتل اُسرا و مجروحين | 89 |
|  | 7- قتل و كشتار، صفت دائمي امام قائم است | 90 |
|  | فصل چهارم: شيوه‌هاي تجاوزگري | 91 |
|  | ترور | 91 |
|  | ورود به سازمانهاي امنيتي كشورهاي اسلامي | 96 |
|  | بخش دوّم: پروتكل تغيير ايدئولوژي و انديشه | 104 |
|  | فصل اوّل: تلاش براي تغيير قرآن | 104 |
|  | ابداع شريعت جديد | 105 |
|  | بعد از سيطره مهدي بر مكّه كتابي جديد، و قضايي جديد بر مردم تحميل می‌شود | 109 |
|  | فصل دوّم: تغيير أصل دين (توحيد) و اعلام برائت از مشركين | 111 |
|  | فصل سوّم: برگرداندن مسلمين به سوي كربلا | 117 |
|  | تحقير حج بيت الله و برتري دادن زيارت بارگاههاي شيعه بر حج | 125 |
|  | فضيلت زيارت كربلا در روز عرفه | 136 |
|  | بهترين اعمال، زيارت قبر حسين است | 141 |
|  | فرشته پيش زائران حسين مي رود و خــدا با آنها مناجات مي‌كند | 141 |
|  | مناسك زيارت | 143 |
|  | ألف - طواف به دور قبرها | 144 |
|  | ب- نماز خواندن در کنار قبر | 146 |
|  | ج- خود را روي قبر انداختن | 148 |
|  | د- قبله قرار دادن قبر | 153 |

ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ

براى ارتباط با ما می‌‌توانيد با آدرس زير تماس بگيريد:

**السعودية: الرياض ـ الرمز البريدي: (11747)، ص. پ: (150103)**

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[yad**631**@yahoo.com](mailto:yad631@yahoo.com)

[aqeedeh@hotmail.com](mailto:aqeedeh@hotmail.com)

سرآغاز

الحمد لله‌ علام الغيوب الذي يعلم خائنة الأعين وما تخفى الصدور، وبعد:

اين كتاب مجموعه اسناد و مدارك بسيار مهمّي است، كه شايد براي اوّلين بار است منتشر می‌شود، و شامل طرح و پروتكل‌های شیعه و آخوندهاي قم در رابطه با تخريب حرمين شريفين می‌باشد.

آگاهی از غیب در توان ما نیست و ما نیز هرگز چنین ادعایی نمی‌کنم، اما از پروتكل و طرح و دسيسه‌اي كه در بين هزاران اوراق و صفحات قرار داشته و توده‌ی مردم از آن بی‌آگاه بوده‌اند، اطلاع یافته‌ام که دستیابی بدان ‌نيازمند چندين سال جستجو و تكاپو می‌باشد.

اين جانب سالهايی از عمرم را به‌ خواندن و مطالعه‌ي آنها گذراندم، در نتيجه به مطالب و اطلاعاتي دست يافته‌‌ام كه بسياري از مردم بدان آگاهی ندارند. و اكنون خوانندگان را به‌ خواندن اين نصوص و متون سرّي و ناياب دعوت می‌نمایم تا در خلال آن به نيّات و اهداف شوم آنها بدون كم و كاست و بدور از گزافه‌گویی اطلاع یابند؛ لازم به‌ یادآوری است که‌ در ارائه‌ی این نصوص سعی کرده‌ام خود را از اضافه‌گویی سیاسی و مبالغه‌های روزنامه‌نگاران پرهیز نمایم.

اين مطالب را به منظور نصيحت و خيرخواهي امّت اسلام و كشف و رونمايي آرمان و اهداف باطنيه، و رسوايي طرح و دسيسه‌هاي ايشان مي‌نويسم و هدفم از اين كار کسب رضایت هیچ احدی و یا چاپلوسی برای هیچ گروهی نبوده‌ و نخواسته‌ام که‌ با وضع موجود تعارف و مجامله‌ای داشته‌ باشم.

جايي كه خودداري از انجام عبادت - از بيم رياء - جايز نباشد، قطعاً سكوت از گفتن حق از بيم متّهم شدن به همسويي و همدستي با قدرت حاكمه هم كتمان حق است، و کسی که‌ از گفتن حق خودداری کند به‌ شيطان لال می‌ماند.

اگر پروتكل‌هاي حُكماي صهيوني تـوسط يك زن فرانسـه‌اي كشف و فاش شده - آن‌گونه كه از داستانش معلوم است - كشف طرح و دسيسه‌هاي رافضیه توسط چنين اسباب وعللی نبوده، بلكه خود رجال و بزرگ‌مردان رافضیه آن را كشف و برملا ساخته‌اند، همان‌گونه كه در رواياتشان آمده‌: «مُبتلون بالنزق وقلة الكتمان»([[1]](#footnote-1)).

(به بي‌احتياطي در كتمان حقيقت، مبتلا شده بودند و بي‌باكانه مسایل خود را افشا می‌کردند).

اضافه‌ بر آن، در روايات و نصوص دیگری آمده‌ كه می‌گويند: «إنّكم علی دين من كتمه أعزّه الله، ومن أذاعه أذلّه الله»([[2]](#footnote-2)).

(شما بر ديني قرار داريد كه هر كه آن را كتمان كند خدا او را عزّتمند مي‌كند، و هركه آن را فاش كند خدا ذليلش می‌گرداند).

و «اتّقوا الله في دينكم، فأحجبوه بالتقيّة، فإنّه لا إيمان لمن لا تقيّة له»([[3]](#footnote-3)).

(درباره‌ی دينتان از خدا بترسيد، و آن را با تقيّه بپوشانيد، چون هر كس تقيه نكند ايمان ندارد).

و «إنَّ تسعة أعشار الدين في التقية، ولا دين لمن لا تقية له»([[4]](#footnote-4)).

(نُه دهم دين تقيه است، و هر كس تقيه نداشته باشد، دين ندارد).

ولي با وجود اين همه توصيه‌ها باز آنها مخالفت ورزيده‌اند و آن را فاش نموده‌اند...، و اين از جمله نعمتهاي خدا بر مسلمانان است، تا حقيقتي را كه مدتهاي طولاني در زير چتر سياه تقيّه و كتمان، پوشيده و مخفي باقي مانده بود، برملا شوند و مردم آن را بشناسند.

ابزارهاي شيعه براي اجراي دسيسه‌هايشان متنوع‌اند، تا جايي كه عبدالعزيز شاه ولي الله دهلوي كه آگاه و آشنا به مذهب شيعه بوده، می‌گويد: «اين دسيسه‌ها آن قدر بزرگ هستند كه يهود يك دهم آن را ندارند»([[5]](#footnote-5)).

ولي اين پژوهش را به موضوع «پروتكل‌هاي امروز شيعه پيرامون حرمين شريفين به منظور افزايش فتنه، و علني ساختن شرّ و دعوی در اطراف سرزمين مقدّس» اختصاص داده‌ام، و ان شاءالله تلاش خواهم كرد در بحث بعدي تحقيقاتم چنان وسيع و گسترده باشد كه همه طرح و توطئه‌هاي شيعه را در بر بگيرد.

این پژوهش با وجود این‌که‌ بطور كامل كليه‌ی نقشه‌هاي شيعه را براي حرمين در بر نمی‌گيرد، امّا مهمترين و خطرناكترين طرحهايي را نمايش می‌دهد كه براي مردم تازه هستند، و آنچه در اينجا عرضه می‌گردد از منابع موثق و معتمد شيعه به اعتراف خودشان برگرفته شده است.

اين اسناد و متون و روايات، يا از چهار كتاب مرجع مورد اعتماد خودشان كه عبارتند از: «الكافي»، «التهذيب»، «الاستبصار» و «من لايحضره الفقيه» می‌باشند، كه محمّد صادق صدر، پيشوا ومرجع شيعه‌هاي معاصر راجع به‌ آنها می‌گويد: «إنّ الشيعة مجمعة علی اعتبار الكتب الأربعة وقائلة بصحّة كلّ ما فيها من روايات»([[6]](#footnote-6)).

(شيعه بر اعتبار كتاب‌هاي چهارگانه اجماع نظر دارند و اعلام داشته‌اند که‌ تمامی روایتهای ذکر شده‌ در آنها صحیح و بدون اشکال می‌باشند).

و يا از چهار كتاب متأخراند، كه عبارت‌اند از: (الوافي، بحار الانوار، الوسائل، و مستدرك الوسائل).

كه عالم معاصر شيعه محمّد صالح حائري می‌گويد: منابع صحيح اماميه هشت تا هستند، چهار عدد از آنها مربوط به‌ سه محمّد نام اوّل و سه تاي ديگر آنها، از آنِ سه محمّد نام اخير هستند، و هشتمين كتاب نوشته‌ی حسين نوري معاصر است([[7]](#footnote-7)).

بنابر اين از نظر شيعه، اين هشت كتاب صحاح و معتمد هستند، و هرچه در رتبه‌ي چهار كتاب قبلي باشد نزد آنها معتمد است، زيرا آنان راجع به‌ بسیاری از کتابهای معتبرشان می‌گويند: از نظر اعتبار و ارزش كمتر از چهار كتاب قبلي نيستند، همان‌گونه كه مجلسي در البحار خود و نيز بزرگان شيعه در مقدمه‌ي كتابهاي مذكور بيان كرده‌اند([[8]](#footnote-8)).

خلاصه ‌اینكه خارج از كتابهاي معتبرشان چيزي را نقل نكرده‌ام، چون انسان مسلمان حتي با فرقه‌هاي كافر نیز انصاف و عدالت را به‌ خرج می‌دهد، و اگر چه نسبت به طرف مقابل هرگونه احساسي هم داشته باشد نبايد عدالت را ناديده بگيرد.

ﭽ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﭼ . (المائده: 8).

(دشمنى با گروهى، شما را به گناه و ترك عدالت نكشاند! عدالت كنيد، كه به پرهيزگارى نزديكتر است! و از (معصيت) خدا بپرهيزيد، كه از آنچه انجام مى‏دهيد، با خبر است).

اضافه‌ بر آن، اين كار موافق روش علمي و امانتداري است.

لازم به‌ یادآوری است که‌ بنده نخواسته‌ام در عرضه و بيان پروتكل‌ها تحلیلات و رسیدگی خود را به صورت طولاني ارائه‌ دهم، بلكه بيان و توضیح مطلب را به نوشته‌هاي خودشان - كه همه چيز را باصراحت بيان كرده‌اند- موكول نموده‌ام.

ابتدا تصميم نداشتم اين مدارك و اسناد را منتشر كنم، اما هنگامی كه دیدم رافضیه‌ها علنا عليه «بيت‌الله» و حجّاج اقدام به توطئه می‌کنند، و بسياري از مسلمانان اطلاع ندارند كه ‌این‌گونه اقدامات ناشي از اعتقاد آنها به ‌این جرم و جنايتهاست، همان‌گونه كه اصول و منابع شيعه، و نيز شواهد تاريخي و حقايق كنوني بيان مي‌دارند، ولي اكثريت مردم اينها را نمي‌خوانند و از مذهب جديد ايشان (ولايت فقيه) خبري ندارند، لازم دانستم که‌ تمامی نقشه‌ و توطئه‌های آنها را برملا سازم([[9]](#footnote-9)).

از آنجا كه برخي از اين طرح و پروتكل‌ها بر اساس اعتقاد به غيبت امام اثني عشريه، مسأله‌ی نيابت امام غائب یا آنچه‌ که‌ آن ‌را‌ «ولايت فقيه» می‌گويند، است و نيز به علّت این‌که‌ قسمت عمده‌ي مردم از مسأله‌ی غيبت امام و نيابت اطلاعي ندارند، اين جانب مقدّمه‌ي كوتاهي را جهت آشنايي خواننده با اين‌گونه مسائل اعتقادي نزد رافضیه‌هاي قديم و معاصر، تقديم می‌نمايم، و سعی می‌کنم كه از اطاله و تفصيل بحث جدا خودداري نمايم، تا مانع درك موضوع اصلي نشود.

از خداوند متعال خواستارم كه مسلمانان را نسبت به حقيقت و ماهيت دشمنانشان آگاه و هوشيار نمايد، و دسيسه‌ي باطنيه و دين‌ستيزان را برخودشان برگرداند، و عزّت و سربلندي را به‌ اسلام ببخشد و مسلمانان را پيروز گرداند.

وصلّی الله علی نبيّنا محمّد وآله وصحبه وسلّم أجمعين.

پيشگفتار

غيبت و مهدويّت

اعتقاد رافضیه بر اين است كه ‌امام حسن عسكري متوفاي سال (260هـ) آن‌گونه كه در تاريخ ادّعا شده بدون فرزند و عقيم از دنيا نرفته، بلكه پسري داشته كه بعد تولد، مخفي شده. و از آن موقع تا امروز در انتظار ظهورش هستند! - يعني بيش از يازده قرن- اين اعتقاد تا امروز هم با وجود پيشرفت علم و دانش و ابزارهاي شناخت، همچنان در اذهان و افكار رافضیه باقي مانده است، تا جايي كه‌آیت الله العظمي محمّدباقر صدر([[10]](#footnote-10)) می‌گويد: «نهايت مسأله‌ی امام غائب اين است كه او با شخصيّت دوّم و نام مستعار، و عملي مشخص، و روشي غير قابل تصّور به زندگي ادامه می‌دهد، و هيچ پيوندي با امامت و رهبري ندارد»([[11]](#footnote-11)).

يعني او با نام تزويري، و شخصيّت جعلي در ميان مردم زندگي مي‌كند، و در عين حال بر مسلمانان حكم می‌راند! و كليه‌ی كساني كه در طول تاريخ، خليفه‌ي مسلمانان بوده‌اند، از ديدگاه آنها طاغوت بوده‌اند، و پيروان آنها هم (مسلمانان) در شمار مشركين محسوب می‌شوند.

اين اعتقاد از سال (260هـ) تاكنون شالوده و زيربناي اعتقاد شيعه بوده، و آيت الله العظمی‌ها و مراجع رافضیه اهتمام زیادی بدان مي‌دهند، به گونه‌ای كه انكار كننده‌ي اين عقيده را بدتر از شيطان قلمداد مي‌كنند([[12]](#footnote-12))، زیرا آنان با استفاده‌ از اين خرافات، قداست را كسب كرده‌اند، و بدين وسيله ‌اموال مردم را به نام «خُمس امام غائب» از دارايی آنها بيرون می‌آورند، و از طريق این اعتقاد است كه ادعاي ارتباط با امام غائب را مطرح می‌نمايند. و علّت رویی آوردنشان به طرح چنين ادّعايي اين بوده كه؛ امامت را در اولاد حسين، و در اشخاص معيّني منحصر كردند، هر چند که‌ در تحديد امامت اختلافاتی میان آنها وجود دارد([[13]](#footnote-13)).

ولي ناگهان در سال (260) با حادثه‌ي وفات حسن عسكري - كه ‌امام يازدهم آنها بود - روبرو شدند، كه او عقيم و بي‌‌فرزند از دنيا رفت، بنابر اين آنها دچار اختلاف گشته، و حيرت زده و سرگردان شدند، به گونه‌ای كه- به گفته‌ی نوبختي، شيعيان حسن عسكري به چهارده فرقه، و به گفته‌ی قمي به پانزده فرقه تقسيم شدند، كه ‌این دو نفر از بزرگان شیعه‌ در قرن سوّم هستند و در زمان آن حوادث زيسته‌اند.

بزرگان شيعه در شك و ترديد قرار گرفتند و حيرت و سرگرداني بر آنها چيره شد، چون به پيروان خود القاء كرده بودند كه ‌امامت اصل و اساس دين است، تا جايي كه در «الكافي» مقدّس‌ترين كتاب حديث و روايت شيعه آمده‌: «امامت بزرگترين اركان اسلام است»([[14]](#footnote-14)). و همچنین: «امامت از نبوّت بالاترست»([[15]](#footnote-15)). و گفته‌اند: اگر زمين يك لحظه از وجود امام خالي باشد نابود می‌گردد([[16]](#footnote-16)). و اگر يك لحظه ‌امام از زمين برداشته شود، زمين مانند امواج دريا ساكنانش را به جنب و جوش در می‌آورد([[17]](#footnote-17)). آنان در اين مقوله تا جايي افراط نموده‌اند كه گفته‌اند: «قرآن بدون قيّم (‌امام) حجّت نيست»([[18]](#footnote-18)). اين در حالي است كه اجماع امّت اسلام را حجّت نمي‌دانند، چون حجّت از ديدگاه شيعه تنها گفته‌ی امام است([[19]](#footnote-19)). و نيز (برخلاف اجماع مسلمين) ادعا مي‌كنند كه وحي با وفات رسول خدا ص متوقف نشده، بلكه همچنان ادامه دارد، زیرا از نظر آنها، گفته‌ی امام مانند فرموده‌ي خداست!، تا جايي كه مازندراني از سران مذهبي شيعه‌ها می‌گويد: كسي كه از امام، حديث نقل مي‌كند درست است بگويد: خدافرموده!([[20]](#footnote-20)).

اين ادعاهاي خرافي، و بسياري ديگر از همين نوع ياوه گوئی‌ها، كه شامل موضوع عقيده راجع به‌ أئمه بود، ناگهان فرو ريخت، و همراه با آن پندارها سقوط كرد، و جلو چشمان پيروانشان مسأله كشف و برملا گرديد، و با وفات امام بدون داشتن فرزند، حقيقت قضيّه براي همه روشن شد. و عقيم بودنش غير قابل انكار بود، بطوري كه در كتابهاي شيعه نوشته شده: «حسن عسكري در حالي از دنيا رفت كه ظاهرا فرزندي از او ديده نشد، بنابر اين ارثش را ميان برادرش جعفر و مادرش تقسيم كردند»([[21]](#footnote-21)). از اين رو سازمانهاي سرّي شيعه جهت رهايي از اين خطر فراگير، و قبل از پاره شدن رشته‌ی پيروانشان و متفرق شدن آنها، و فروپاشي و نابودي آن مذهب، وارد عمل شدند.

كتابهاي شيعه موضعگيريهاي مختلف فرقه‌ها را در اين شرايط بحراني نقل كرده‌اند. برخي می‌گفتند: حسن بن علي زنده است و از دنيا نرفته، بلكه فقط غايب شده و قيام مي‌كند، و ممكن نيست بدون داشتن فرزند از دنیا برود، چون ممكن نيست زمين از وجود امام خالي شود([[22]](#footnote-22)).

فرقه‌اي ديگر به مرگ امام اعتراف كردند، ولي می‌گفتند: او مرده‌ است اما به زودي زنده و ظهور خواهد كرد([[23]](#footnote-23)). در حالي كه فرقه‌هايي هم بودند كه مي‌كوشيدند امامت را از حسن به برادرش جعفر انتقال دهند، و فرقه‌هايي هم امامت او را بر اثر عقيم بودنش باطل مي‌دانستند([[24]](#footnote-24))، و فرقه‌اي ديگر (كه شيعيان امروز براين اعتقاد هستند) ادعا می‌کردند كه حسن عسكري پسري داشته اما خود را مخفي نگه داشته، زیرا شرائط ناهموار بوده، و قدرت حاكمه او را دنبال می‌کرد... پس در حال حيات امام، فرزندش ظهور نکرد، و بعد از وفات هم عموم مردم نتوانستند او را بشناسند([[25]](#footnote-25)) و اين پسر موهوم و ادعايي كه بر اساس تاريخ حقيقت ندارد، همان است که آیات عظام مدعی نیابت وی را دارند - چنانچه بعدا ذكر خواهد شد-، و بدين صورت خود را از اهل بيت خلاص كردند، و به جاي اهل بيت، درپي شخص معدوم و موهومي هستند، و ادعاي پيروي از او مي‌كنند و سنگ هواداري او را بر سينه مي‌زنند.

غيبت ازديدگاه فرقه‌هاي رافضیه

ممکن است از نظر بیشتر فرقه‌هاي رافضیه - كه در طول تاريخ اسلام وجود داشته‌اند - اعتقاد به ‌امام غائب، مطرح بوده باشد([[26]](#footnote-26)). و اين فرقه‌ها، بعد از وفات كسي كه مدّعي امامتش بودند مرگش را انكار كرده‌اند، و می‌گفتند او جاودان است، و تنها خود را از ديد مردم مخفي كرده، و در آينده بر می‌گردد، و ظهور خواهد كرد، همان‌گونه كه بر سر تعيين شخص امام، - كه‌ امام غائب يكي از آن افراد بود - اختلاف نظر داشته‌اند. ابن سبأ يهودي اوّلين كسي محسوب می‌شود كه ‌این عقيده را مطرح ساخته، براي همين است كه قمي و نوبختي (از بزرگان قرن سوّم) و شهرستاني گفته‌اند: سبئيّه اوّلين فرقه‌ای بود كه توقف امامت بر علي و غيبت او را مطرح ساخت([[27]](#footnote-27))، سپس اين انديشه از سبئيّه به فرقه‌ي كيسانيه منتقل شد([[28]](#footnote-28))، نظر به‌ این‌كه شهرستاني می‌گويد: وقتي كه محمّد بن حنفيّه (يكي از پسران اميرالمؤمنين) مدعي امامت کرد و از دنيا رفت، فرقه‌ي كيسانيه گفتند: «او زنده است و نمرده، و در كوه رضوي بين مكّه و مدينه است، در سمت راستش يك شير و در سمت چپ او يك پلنگ قرار دارد، كه تا مدتها مأموريّت حفظ و نگهداري او را بر عهده دارند. كيسانيه از جمله فرقه‌هايي است كه معتقد به ‌امامت محمّد بن حنفيّه بودند، علّت نامگذاري آنها به كيسانيه منتسب بودن آنها به مختار بن ابي عبيد ثقفي است كه لقبش كيسان بود، و مختاريه هم ناميده می‌شدند.

كيسانيه هم به يازده فرقه تقسيم شدند. مختار ثقفي ادعا می‌کرد كه وحي بر او نازل می‌شود؛ و مقوله‌ي «بداء» و چندين گمراهي ديگر، از جمله ظهور و قيام امام را مطرح كرد. و شاعرشان (كثيرغزه) اين را چنين سروده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ألا إنّ الأئمة من قريش عليّ والثلاثة من بنــيه فسبط سبط إيمان وبرّ وسبط لا يذوق الموت حتى تغيب لا يرى عنا زمانا |  | ولاة الحق أربعـــة سواء هم الأسباط ليس بهم خفاء وسبط غيبتـــــه كربلاء يقود الخيل يقدمها اللواء برضوى عنده عسل وماء([[29]](#footnote-29)) |

(آگاه باش که ائمه از قریش‌اند، و ولایت بر حق بطور مساوی از آنِ چهار نفر است: علی و سه فرزندانش که بلا شک آنها نوه‌ی دختری رسول خدایند، پس یکی از آن نوه‌ها، نوه‌ي ایمان و نیکی است، و دیگری در کربلا ناپدید شد. و یکی از این نوه‌ها نمی‌میرد تا وقتی که سوار بر اسب به‌ همراه پرچم برافراشته شده راه مي‌رود. و غیب می‌شود و مدت زمانی در میانشان دیده نمی‌شود، اما او در کوه رضوی و در كنار رودی از عسل است).

كيسانيه ادعا می‌کردند كه ابن حنفيّه هفتاد سال غائب خواهد شد، و در آن مدّت در كوه رضوي بسر می‌برد، سپس ظاهر می‌شود و برايشان حكومت تشكيل می‌دهد، و جبّاران بني اميّه را به قتل می‌رساند([[30]](#footnote-30)). ولي هفتاد سال هم گذشت، و اين وعده‌ها تحقّق نيافتند، لذا جهت رهایش و نجات از اين معضل و امثال آن، عقيده‌ي «بداء»([[31]](#footnote-31)) را ابداع كردند، و برخي از شاعرانشان براي آرام كردن و تسلاّي خاطر ياورانشان تلاش می‌کردند آنها را با انتظار مهدي، حتّي اگر به مدّت عمر نوح هم طول بكشد راضي و خشنود سازند، همان‌گونه كه گفته‌اند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لو غاب عنا عمر نوح أيقنت إنـي لأرجـوه وآملـه كمـا |  | منا النفوس بأنه سيؤوب قد كان يأمل يوسف يعقوب([[32]](#footnote-32)) |

(اگر مدت زمان عمر نوح هم از ما غایب باشد، یقین داریم که برخواهد گشت.

من به بازگشت او امیدوارم همان‌گونه که یعقوب به بازگشت یوسف امیدوار بود).

سپس ادعای غیبت امام ميان فرقه‌های شیعه شایع گردید، از اين‌رو امام هر فرقه‌ای از دنيا می‌رفت، بلافاصله مرگش را انكار می‌کردند، و ادعا می‌نمودند كه او برخواهد گشت، و شيعه‌ی اثني عشريه ادعا كردند امامشان داراي پسري بوده - درحالي كه قطعاً چنين پسري به دنيا نيامده بود - و گفتند: اين پسر در همان دوران شيرخوارگی غائب شده و در آینده‌ بر خواهد گشت. اما در پشت اين ادعاها اسراري نهان وجود داشت كه از طریق اسناد و وثائق اثني عشريه فاش شده‌اند، و از خوانندگان محترم تقاضا دارم جهت شنيدن آن ما را همراهي فرمايند.

علل و انگيزه‌هاي ادعاي غيبت امام

از میانِ خصومت و كشمكش فرقه‌هاي شيعه، كه هر كدام براي خود ادعاي امام، يا مهدي می‌کرد، و ديگر فرقه‌هاي شيعه را تكذيب می‌نمود، حقيقت آشكار گرديد، به‌ عنوان نمونه‌ به‌ این روايت توجه‌ کن كه فرقه‌ي اثني عشريه براي تكذيب فرقه‌ای ديگر از رافضیه روايت كرده‌اند، آنان كه معتقد به توقف امامت بر موسي كاظم بودند، و مرگ او را انكار می‌کردند، و ادعا می‌نمودند كه او غائب شده و در آینده‌ ًبر می‌گردد، و مخالف كساني بودند كه می‌گفتند: پسرش بعد از او امام است؛ از اين رو فرقه‌ي اثني عشريه گفتند: «ابوابراهيم (موسي كاظم) از دنيا رفته در حالي كه هر كدام از نواب و وكلاي([[33]](#footnote-33)) او اموال هنگفتي را برای خود نگه داشته، و به طمع غصب اين اموال مرگ امامشان را انكار می‌کردند، كه براي مثال نمونه‌اي از آن را ذكر مي‌كنم: زياد بن مروان قندي هفتاد هزار دينار طلا، و ابو حمزه سي هزار دينار از آن پولی در دست دارند كه ‌امام آن را به نام خمس جمع‌آوري كرده بود»([[34]](#footnote-34)). و روايات متعدّد دیگري به همين مفهوم وجود دارند كه بيانگر اين حقيقت مخفي و پوشیده‌ می‌باشند([[35]](#footnote-35)).

بنابر اين در پشت پرده‌ي ادعاي غيبت امام و انتظار بازگشت او، رغبت و علاقه‌ي شديد نسبت به ‌اموال خمس مطرح است. آنان همين‌كه ‌امامشان فوت می‌کرد، مرگش را به منظور تحقّق دو نكته انكار می‌کردند:

**اوّل**: این‌که‌ ثروتهايي را كه به نيابت و وكالت از امام جمع كرده بودند، به نوادگان و وارثين امام تسليم نكنند و خودشان آن را چپاول نمایند.

**دوّم**: این‌که‌ پرداخت اموال به نام خمس امام همچنان ادامه داشته باشد؛ بدين‌صورت عمليّات غارت و چپاول و سلب ادامه يافت، و قربانيان اين دسيسه، مردم ساده لوح و غافل بودند كه دسترنج خود را به جيب شيّاداني مي‌ريختند كه مدّعي نيابت از امام غائب را داشتند.

فرقه‌هاي رافضیه، كسب اين غنيمت خنك و گوارا را ادامه دادند، و با مرگ هر امامی بلا فاصله فرقه‌ای از آنها مرگش را انكار می‌کرد و اعلام می‌داشت که‌ او غائب گشته‌ است، و خود را به‌ عنوان نائب وی معرفی می‌نمود، و مژده‌ی بازگشت زود و سريع امام غائب را به عنوان هدايت‌گري كه سرزمين را سرشار از عدل و داد مي‌كند- و مقادير هنگفتي از طلا و نقره را به شيعيان پرداخت مي‌نماید- مطرح و تبليغ می‌شد.

تا امروز هم بزرگان مذهبي و مراجع شيعه، به اعتقاد غيبت امام متوسّل شده‌اند، تا اموال خمس از هر سمتي بسويشان فوران كند و جاري باشد، و به نام نائب امام غائب، آن را دريافت كنند، زيرا بر مردم و پيروان شيعه واجب كرده‌اند كه يك پنجم ثروتهايشان را به ‌امام بدهند، و آيات عظام نيز بدون هيچ رنج و زحمتي آن خُمس را می‌گيرند، چون می‌گويند تا زماني كه ‌امام، غائب است «فقيه» به جاي او خمس را دريافت مي‌كند، و هر كه خمسش را پرداخت نكند كافر محسوب می‌شود!!!([[36]](#footnote-36)).

يزدي، شيخ و مرجع شيعه‌ها می‌گويد: «هركس يك درهم يا كمتر از خُمس اموالش را پرداخت نكند، در زمره‌ی كساني است كه به اهل بيت ظلم كرده‌اند، و حقوقشان را غصب نموده‌اند، و هر كس عدم پرداخت خمس را حلال بداند كافر است»([[37]](#footnote-37)).

دكتر علي سالوس در تمسخر به ‌این مبدأ اعتقادي شيعه مي‌نويسد: «اگر مسلمانان امروز مي‌خواهند جعفريه حكم تكفيرشان را صادر نكنند، بايد يك پنجم كسب و درآمد و سرمايه‌ی خود را جمع كنند، و براي علماي جعفري بفرستند!!»([[38]](#footnote-38)).

و می‌گويد: «با توجه‌ به‌ اوضاع جعفريه در اين ايّام مي‌فهميم كه هركس می‌خواهد نجات يابد، تمام اموال و ممتلكاتش را از نظر قيمت ارزيابي كند، سپس يك پنجمش را براي كساني بفرستد كه فتوا داده‌اند به‌ این كه پرداخت خمس واجب است، و كسي كه آن را پرداخت نكند حجش قبول نيست. اين فقها هستند که‌ اموال مردم را به باطل مي‌خورند»([[39]](#footnote-39)).

شايد اين يكي از آن عواملی باشد که‌ هر سال به‌ تعداد سهمیه‌ی حكومت شيعه افزوده‌ می‌شود. در حالی که‌ اسلام چنين خمسي را نمی‌شناسد و هيچ‌گونه‌ ارتباطی با دين ندارد.

شيخ الاسلام ابن تيميّه فرموده: «آنچه رافضیه می‌گويند، مبني بر این‌که‌ يك پنجم درآمد مسلمين را بايد از آنها بگيرند، و صرف كسي نمایند كه او را نائب امام معصوم مي‌دانند، اين مقوله‌ای است كه نه هيچكدام از صحابه و نه علي و نه پیروان آنها، و نه هيچ يك از بني هاشم و غيره چنين چيزي را نگفته‌اند... و بديهي است كه رسول خدا ص خمس اموال مسلمين را نگرفته و به هيچ مسلماني هم دستور نداده كه خمس بپردازد»([[40]](#footnote-40)).

تا امروز هم، خمس اموال كه‌ آیات عظام ادعايش مي‌كنند و به نام امام غائب آن را می‌گيرند، همچون سيلی خروشان از هر طرف به سمتشان سرازير می‌شود، و تا به‌ امروز هم، بزرگترين عامل بقاي ادعاي «غيبت امام» همین ثروت بوده است، و حماسه‌ي شيعه در دفاع از مذهبشان به همين نكته بر می‌گردد، چون به نظر آنها هر كس به ‌این مذهب آسيب وارد كند در واقع براي قطع ارزاق آنها تلاش كرده، و شايد عامل بقاي اختلاف آنها با ساير مسلمانان و گسترش دامنه‌ي اين اختلافها همين امر باشد.

و لذا دكتر سالوس گفته است: «به اعتقاد من اگر اين اموال نبود، اختلاف بين جعفريه و ساير امّت اسلام به ‌این درجه‌ نمی‌رسيد، پس هر اندازه كه بزرگانشان به ‌این اموال حرص ورزند، دامنه‌ی اين اختلافات گسترش می‌یابد»([[41]](#footnote-41)).

البته اسباب و عوامل ديگري هم در نشأت انديشه‌ي غيبت نزد شيعه، تأثير گذار بوده، از جمله ‌اینكه رافضیه به داشتن حكومتي مستقل از دولت اسلام طمع داشتند، و اين چيزي است كه ما با توجه به اهتمام جدّي شيعه به مسأله‌ی امامت بدان پی می‌بریم. اما نظر به‌ این‌که‌ آمال و آرزوهايشان ناكام و شكست خورده و نابود گشتند، و براي نجات خود از سقوطرواني، و نجات شيعيان از يأس و نوميدي نسبت به‌ وضعيت موجود بعنوان **پناهگاهی روحي** به خواب و خیال و آرزوپروري روي آوردند، و به نشر و توسعه‌ي اميد و آرزو در روح و روان پيروانشان شروع و اقدام نمودند ، بدين‌صورت كه عاقبت نيك تنها از آنِ ايشان خواهد بود.

و عامل ديگري كه در بوجود آمدن اعتقاد به غيبت نقش داشته، اين بود كه شيعه‌گري پناهگاه و مأواي همه‌ی كساني بود كه اهل بدعت و هواهاي نفساني بودند، چرا كه در آن مذهب، براي تحقّق اهداف آنها، و بازگشتشان به معتقدات (قبل از اسلام) جو مناسبي فراهم بود، بنابر اين صاحبان هر نوع نگرش و ديدگاههاي افراطي به‌ كاروان تشيّع ملحق شدند، در نهایت اين مجموعه‌ افكار گوناگون، شيعه را بسوي معتقدات موروثي سوق مي‌داد. از همين‌رو است كه مي‌بينيم مسأله‌ی غيبت ريشه در اعتقادات برخي از فرقه‌ها و ديانتها داشته، و هيچ بعيد هم به نظر نمی‌رسد كه پيروان آن ديانتها (از جمله مجوسی‌ها) در تأسيس انديشه‌ي غيبت در اذهان شيعه نقش داشته باشند، زیرا مجوسی‌ها ادعا مي‌كنند كه در انتظار شخص زنده‌ای از فرزندان «بشتاسب بن بهراسف به نام ابشاوثن» هستند كه در قلعه‌ای بزرگ زندگي مي‌كند. ممکن است این شخص غائب بين خراسان و چين باشد([[42]](#footnote-42)).

نيابت امام غائب

اعتقاد به غيبت فرزند حسن عسكري، ریشه‌ در عقیده‌ و باور شیعه‌ دوانید و ديگر نیازی به‌ وكيل و نائبي داشت كه در دوران غيبت و مخفي شدنش سرپرستي امور پيروانش را بر عهده گيرد، و در مخفيگاه سرداب، يا كوههاي رضوي، يا درّه‌هاي مكّه - باتوجه به روايات مختلف شيعه- رابطي بين مردم و امام باشد. و نخستين كسي كه رهبري امور شيعه را بر عهده گرفت- آن‌گونه كه اوراق و مدارك شيعه فاش كرده‌اند- يك زن بوده‌ است.

پیامبر ص می‌فرماید: «ما أفلح قوم ولّوا أمرهم امرأة»([[43]](#footnote-43)).

(قومي كه رهبرشان زن باشد رستگار و پيروز نخواهد شد).

چون بعد از وفات حسن عسكري و شايعه‌ي وجود پسری غائب، ظاهراً شيعه امامي نداشتند، از اين رو برای دستیابی به‌ یک مرجع تقلید شروع به پرس‌و‌جو از يكديگر كردند. لذا در سال (262هـ) يعني دو سال بعد از وفات حسن عسكري يكي از شيعيان به منزل حسن عسكري رفت([[44]](#footnote-44)) و از خديجه دختر محمّد بن علي‌رضا درباره‌ی وجود پسر موهومِ حسن عسكري سؤال كرد، آن زن هم نام آن پسر را برای او ذکر کرد([[45]](#footnote-45)). راوي می‌گويد: «قلت لها فأين الولد؟ قالت مستور، فقلتُ إلى من تفزع الشّيعة؟ قالت إلى الجدة أم أبي محمّد ؛»([[46]](#footnote-46)).

(گفتم پس پسر كجاست؟ خديجه گفت: مخفي شده. گفتم: پس شيعيان به چه كسي مراجعه كنند؟ گفت: به مادر بزرگ مادر ابو محمّد ؛).

ظاهراً پیروان رافضیه مي‌خواستند نائب امام غائب از خانواده‌ي حسن عسكري باشد، از اين رو در ابتدا ميان پيروان خود شايعه پراكني كردند كه مادر حسن عسكري وكيل غائب منتظَر و نائب رئيس عامه‌ي مسلمانان است!!!.

واضح و روشن است كه مقصود از تعيين آن زن در ابتدا زمينه‌سازي بود براي توسعه‌ی اين انديشه بين پيروان شيعه، چون مادر حسن بعد از وفات پسرش وصيّ او بود، آن‌گونه كه اسناد شيعه می‌گويند. پس طبيعي بود كه نيابت پسرش را بر عهده گيرد. امّا مخالفت و مبارزه‌ي خانواده‌ي حسن عسكري با انديشه پسر مخفي شده، و ادعاي غيبت پسر معدوم و موهوم، بزرگان شيعه را بر آن داشت از ميان غير اهل بيت مردي را انتخاب كنند، لذا در «الغيبه» طوسي آمده است: «ولد الخلف المهدي صلوات الله عليه سنة ستّ وخمسين ومأتين، ووكيله عثمان بن سعيد، فلمّا مات عثمان بن سعيد، أوصی إلى أبي جعفر محمّد بن عثمان، وأوصى أبوجعفر إلى أبي القاسم الحسين بن روح، وأوصى أبوالقاسم إلى أبي الحسن علي بن محمّد السمري...»([[47]](#footnote-47)).

(مهدي، جانشین حسن عسكري در سال (256هـ) به دنيا آمد، و عثمان بن سعيد وكيل او بود. هنگامي كه عثمان از دنيا رفت وصيّت كرد كه ابوجعفر محمّد بن عثمان جانشين او باشد، و ابوجعفر هم براي ابو القاسم حسين بن روح وصيّت كرد، و ابوالقاسم هم براي ابو حسن علي بن محمّد سمري وصيّت كرد...

اين چهار نفر به اضافه‌ي كساني كه بر سر نائب شدن با آنها رقابت داشتند، هيچكدام از اهل بيت حسن عسكري نبودند، و ادعا می‌کردند كه مستقيماً با شخص مهدي در ارتباط‌اند. از اين رو، مدّت زمان نيابت آنها در عُرف شيعه‌ي اثني عشريه «غيبت صُغري» نام دارد. اين چهار نفر نوّاب مانند امام داراي حق اطاعت مطلق، و موثوق در روايت بودند.

در کتاب «الغيبه» طوسي روايت شده كه حسن عسكري گفت: «هذا إمامكم من بعدي (و أشار إلى ابنه) وخليفتي عليكم، أطيعوه ولا تتفرّقوا من بعدي فتهلكوا في أديانكم، ألا وإنّكم لا ترونه من بعد يومكم هذا حتّى يتمّ له عمر، فاقبلوا من عثمان (الباب الأوّل) ما يقوله، وانتهوا إلى أمره، فهو خليفة إمامكم والأمر إليه »([[48]](#footnote-48)).

(بعد از من امام شما اين است (و بسوي پسرش اشاره كرد) و جانشين من بر شما است، و بعد از من از او اطاعت كنيد و متفرّق نشويد تا در دينتان گمراه نگرديد، آگاه باشيد كه از امروز به بعد، او را نخواهيد ديد تا عمري را سپري نكند، پس عثمان هر چه گفت قبول كنيد، و فقط از او دستور بگيريد، او جانشين امام شماست و فرمان از آنِ اوست).

و نيز گفت: « هرچه گفت از من گفته، و هر چه به شما ابلاغ كرد از من بوده»([[49]](#footnote-49)).

آري بدین‌سان حق نيابت امام و رجوع فرمان به‌ او رایج گشت، چون صفت قداست و عصمت را برای خود پذیرفت، زيرا هر چه می‌گفت حرف امام و مربوط به‌ امام بود، از این‌رو هر كه با این مرجع تقلیدها (ابواب) مخالفت مي‌ورزيد، مورد نفرین و لعنت قرار می‌گرفت و استحقاق دوزخ را پیدا می‌کرد، همان‌گونه كه از سند و امضاي صادره از امام در رابطه با مخالفين اين مرجع تقلیدها آمده است([[50]](#footnote-50)).

پس اين چهار نفر با كسب مقام نيابت، صاحب حق تشريع و حلال كردن و حرام كردن شدند، چون از زبان معصوم سخن می‌گفتند، و معصوم هم داراي حق تخصيص، يا تقييد، يا نسخ نصوص شرعي بود، از اين رو، سند و امضاهاي صادر شده به نام غائب، مقام و ارزش كلام امام داشتند. و حق صدور سند عفو و گذشت يا محروم كردن، و حق دريافت اموال وقف و زكات و خمس امام هم به آنها واگذارگرديد. ولي اين نيابت (ارتباط مستقيم با امام) با وفات «سمري» پايان يافت، چون وقتي كه در حال جان سپردن از او درخواست شد كه وصيّت كند، گفت: «خدا فرمانش را كفايت است». پس غيبت كامل بعد از وفات سمري آغاز شد([[51]](#footnote-51)).

شايد هدف شيعه از پايان دادن به بابيّت، و شايعه پراكني و تبليغ براي آن در بين پيروانشان، حفظ انديشه‌ي غيبت مهدي بود تا حقیقت آن از كشف و رسوايي محفوظ بماند، زيرا بسياري از بزرگان شيعه شيفته و راغب مقام بابيّت شده بودند، و درگيري و كشمكش بر سر بابي‌گري به جايي رسيد كه يكديگر را لعن و تكفير نموده، و از همديگر اظهار برائت می‌کردند، خصوصاً در زمان ابوالقاسم بن روح، همان‌گونه كه از اسناد و مدارك و امضاهاي منسوب به مهدي ملاحظه می‌گردد([[52]](#footnote-52)). به همين علّت سمري بابي‌گري را الغاء كرد. در اينجا تغيير و تحوّل ديگري در مسأله‌ی بابيّت، و بطور عموم در مذهب شيعه صورت گرفت، چون نيابت، حق مطلق بزرگان شيعه قرار گرفت، زيرا تشكيلات اثني‌عشريه بعد از اعلام پايان بابي‌گري توسّط سمري سندي منسوب به مهدي موهوم را صادر كردند مبني بر این‌که‌**: «أمّا في الوقائع الحادثة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا، فإنّهم حجّتي عليكم، وأنا حجّة الله»**([[53]](#footnote-53)).

(براي سؤال در مورد حوادث جديد به راویان احاديث ما مراجعه كنيد، چون آنها حجّت من بر شما هستند، و من حجّت خدا هستم).

بنابر اين قطع ارتباط مستقيم با امام را اعلام نمود، و أمر نيابت به راويان اخبار و جعل كنندگان احاديث موكول شد. اين اعلام هم مجموعه اهدافي را محقّق ساخت، چون انحصار بابي‌گري بر يك شخص را لغو كرد، تا حقيقت مسأله به سهولت و توسط مجموعه‌ای از مراقبین آن، كشف و برملا نگردد، براي همين است كه شك و ترديد و تكذيب و افترا در مورد غيبت اوّل به‌ وفور ملاحظه‌ می‌شود.

همچنين انحصار بابي‌گري موجب شد كه رقابت بر سر آن - كه تأثيرات ناگواري بر شيعه داشت- كاهش يابد، و بعد از آن بابي‌گري ميان بزرگان مذهب شيعه بصورت مشاع و مشترك درآمد، و اين مرحله كه «بابي‌گري خاص» به «نيابت عامه» تبديل گشت، غيبت كبري نام دارد. پس امام، دو غيبت صُغري و كبري داشته، علي‌رغم این‌که‌ روايات شيعه جز از يك غيبت بحث نمي‌كنند([[54]](#footnote-54)).

امّا رواياتي هم جعل كرده‌اند كه با وضعيّت موجود متناسب بوده و از دو غيبت خبر می‌دهند، مانند: «قال أبوعبدالله ؛ للقائم غيبتان، أحدهما قصيرة، والأخری طويلة، الأولى لا يعلم بمكانها إلاّ خاصّة شيعته، والأخری لا يعلم إلاّ خواصّ مواليه في دينه »([[55]](#footnote-55)).

(ابوعبدالله ؛ گفت: امام قائم دو غيبت دارد: يكي كوتاه و ديگري طولاني مدّت. در دوران غيبت اوّل جز افراد خاصّه‌ي شيعه مكانش را نمي‌دانند، و در دوّمي جز خاصّه‌ي دوستانش جايش را نمي‌دانند).

مي‌بينيد كه در اين روايت دو غيبت تأييد شده، كه در اوّلي تنها افراد خاصّه‌ي شيعه با او در ارتباط هستند، و اين اشاره دارد به سفرا و نمايندگاني كه به نوبت ادعاي بابيّت كردند. و در غيبت آخر فقط دوستان خاص با او پيوند برقرار مي‌كنند، و در «الكافي» ضمن روایتی اشاره شده‌ كه تعداد آنها سي نفرند([[56]](#footnote-56)).

بنابر اين در هیچ یک از روايات نقل شده‌ راجع به‌ غیبت صغری و کبری، ارتباط مستقيم با غائب نفي نشده، علي رغم این‌که‌ وقتی «سمری» وظيفه‌ي بابيّت را منحل اعلام كرد، سندي را به‌ نقل از غائب منتشر نمود كه در آن نوشته شده بود: «من ادعى المشاهدة للمنتظَر فهو كذّاب مفترٍ»([[57]](#footnote-57)).

(هر كه ادعا كند كه منتظر غائب را مشاهده كرده دروغگوي افتراء كننده است).

بزرگان شيعه می‌گويند: در زمان غيبت كبري محروميّت کلی از امام بوجود آمد. نعماني بعد از نقل روايات - راجع به‌ غيبت صغری و کبری - می‌گويد:

«اين احاديث كه دو غيبت را براي قائم بیان داشته‌، از ديدگاه ما صحيح هستند. لازم به‌ یادآوری است که‌ غيبت نخست عبارت است از این‌كه نماينده‌هائی رابط ميان امام و مردم هستند، و‌ به صورت ظاهر و آشكار و همانند شخصّيتی موجود و عيني منصوب شده‌اند، و از دست آنها شفا و علم و حكمت و پاسخ به هر معضل و مشكلي برمی‌آید([[58]](#footnote-58))، و اين غيبت كوتاهي بود كه روزهايش سپري گرديد و مدتش پايان يافت، و اما غيبت دوّم آن بود كه نماينده و واسطه‌ها از ميان برداشته شدند([[59]](#footnote-59)).

ولي در مدّت غيبت كبري نیز بزرگان رافضیه ادعاي نائبيّت امام را ‌کردند، و به اوراق و اسنادي استناد ‌نمودند كه «سمري» آن‌را به نام امام غائب منتشر ساخت، که‌ ضمن آن از مردم خواست براي دریافت پاسخ تمامی حوادث جديد به راويان احاديث مراجعه‌ نمایند. ملاحظه می‌شود كه «سمری» آنها را به قرآن و سنّت واگذار نكرد، بلكه به آنها دستور داد که‌ به‌ بزرگان شيعه مراجعه‌ کنند.

و بدين‌صورت آخوندهاي شيعه منصب نيابت را مهيّا كردند، و به فضل منصب نيابتِ امامي كه‌این صفات خارق العاده، و فضائل كامله را بر او افزودند، در ميان پيروانشان قداست كسب نمودند، براي همين بود كه به محض این‌که‌ يكي از آنها به منصب «نائب امام» نائل می‌گرديد، اسم «مرجع و آيت الله» بر او اطلاق می‌شد، پس آنها جلوه و مظهري از امام معصوم بودند، براي همین است كه يكي از آيات عظام معاصر می‌گويد: «هركس سخن نائب امام را ردّ كند، در واقع فرمان خدا را ردّ كرده، و به مقتضاي عقيده‌ي نيابت گناه آن در حدّ شرك ورزيدن به خداست».

شيخ مظفر شيعه می‌گويد: «اعتقاد ما در مورد مجتهد جامع الشّرائط اين است كه او در حال غيبت امام، نائب، حاكم و رئيس مطلق است، هر حق و حقوقي - از قبيل قضاوت و حكومت در بين مردم - كه براي امام هست، براي او هم هست، و هركه حرفش را ردّ كند، حرف امام را ردّ كرده، و هركه حرف امام را ردّ كند فرمان خدا را ردّ كرده كه گناهش مساوي با شرك است، همان‌گونه كه در حديث صادق آل بيت ﻹ روايت كرده‌اند كه فرمود: «مجتهد جامع شرائط نه فقط مرجع فتوا، بلكه داراي حق ولايت عامه است، پس براي حكم و قضاوت به او مراجعه می‌شود، و اين مقام به او اختصاص دارد، و كس ديگری - جز به اجازه‌ي امام - حق بر عهده گرفتن آن را ندارد، همان‌گونه كه اجراي حدودات شرعي، و تعزيرات هم جز به حكم و فرمان او اعمال نمی‌شود. همچنين در مورد اموالي كه حق امام است و به او اختصاص دارد لازم است که‌ به ‌ایشان مراجعه شود.

امام اين منصب (رياست عامه) را به مجتهد جامع الشرائط اهداء كرده، تا در حال غيبت، مجتهد نائب او باشد، براي همين است كه او را «نائب امام» می‌گويند».([[60]](#footnote-60))

همان‌گونه كه مي‌بيني سران مذهبي شيعه كاملا با اهل بيت قطع ارتباط كردند، و به ‌این شخصيّت موهوم و معدوم متوسّل شدند، و به نام امام معدوم خود را در مقام يكي از أئمه‌ي أهل بيت قرار دادند، اين هم برای آنها بزرگترین غنيمت بود، از این‌رو - بعد از خاموش شدن انديشه‌ي بابيّت - به‌ محض اتفاق روی این اصل(توسل و ارتباط با شخصی معدوم و موهوم) تمامی اختلافاتی که‌ بر سر منصب بابیت داشتند از بین رفتند، و فرقه‌هاي زياد از شيعيان به‌ دامن آنها برگشتند، و اين انديشه را بعنوان دين برگزيدند، چون هر كدام از بزرگان شيعه مقامی از قبیل: «امام»، «مهدی»، «حاكم مطلق مورد اطاعت»، «مأمور جمع آوري اموال امام» را بر عهده گرفتند، و هیچ یک از اهل بيت در این مناصب با آنها مشارکت نداشتند، و اسناد آنها را برملا نکردند، و حقيقت قضيه را فاش نساختند.

همان‌گونه كه قبلاً گفته شد بر اساس يكي از اسناد و امضاهاي منسوب به ‌امام غائب، حق نيابت فتوا در مسائل جديد به نائب داده شده كه می‌گويد: «براي مسائل جديد به راويان احاديث ما مراجعه كنيد». لازم به‌ یادآوری است که‌ خبري از واگذاري «نيابت عامه و مطلق» به آنها نيست، اما با توجه به نظرات شيخ مظفّرِ شيعه پيرامون اعتقاداتاتشان راجع به‌ اين مسأله، و آن‌گونه كه در حكومت فعلي آنها مشاهده و ملاحظه مي‌كنیم آخوندهاي شيعه دامنه‌ي مفهوم نيابت را بسيار توسعه بخشيدند، تا جایی که‌ در عصر امروز، خمینی و هوادارانش این مسأله‌ را به‌ نام ولایت فقیه‌ به‌ اوج قله‌ رساندند.

و بعد از غيبت كبري، بزرگان شيعه در رابطه با ارتباط مستقيم با امام، ادعاهاي وسيعي دارند، تا جايي كه يكي از آخوندهاي معاصرشان كتابي را تحت عنوان «جنّة المأوی في من فاز بلقاء الحجّة ومعجزاته في الغيبة الكبری»، (بهشت جاويدان درباره‌ی كساني كه بعد از غيبت كبري با مهدي و معجزاتش ملاقات كرده‌اند) تأليف كرده([[61]](#footnote-61)).

نيابت امام غائب يا ولايت فقيه

شيعيان اثني عشريه معتقدند كه ولايت عامه بر مسلمين مربوط به اشخاصي است كه نام و تعدادشان مشخص است و خداوند آنها را مانند پيامبران برگزيده([[62]](#footnote-62))، و فرمان ايشان مانند فرمان خداست، و مانند پيامبران معصوم‌اند، و فضل و سروري ايشان بالاتر از فضل و برتري انبياست!!

اما - طبق اعتقاد شيعه - آخرين امام از سال (260هـ) به بعد ناپديد شده، لذا حرام مي‌دانند كسي منصب خلافت و جانشيني را بر عهده گيرد تا وقتي كه او از مخفيگاه خارج می‌شود، و می‌گويند: «كل راية ترفع قبل راية القائم فصاحبها طاغوت»([[63]](#footnote-63)).(هر پرچمي قبل از پرچم حكومت قائم ما بر افراشته شود صاحبش طاغوت است)!!.

شارح «الكافي» مي‌نويسد: هر چند آن رهبر مردم را بسوي حق دعوت كند باز هم طاغوت است.

شيعيان قرون گذشته ‌این‌گونه بودند، و توانستند برخي «رسوم امام» و امضاء و سند غائب را - به ادعاي آنها - طوري بسازند كه طبق آن مدارك، امام به برخي از بزرگان شيعه اجازه‌ي پاره‌ای اصلاحات را بدهد، و اين سند - همان‌گونه كه گفته شد- چنين بود: «**أمّا في الحوادث الحادثة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا»**([[64]](#footnote-64)).

(براي سؤال در مورد حوادث جديد به روايت كنندگان احاديث ما مراجعه كنيد).

باتوجه به ‌این نص صريح، امام جهت شناخت احكام حوادث جديد، به آنها دستور می‌دهد كه به بزرگان مراجعه كنند. و لذا نزد شيعه مسلّم بود كه ولايت فقيه محدود و مختصّ به مسائل فتواست، همان‌گونه كه سند امضاء شده‌ي امام غائب برآن نص گذاشته بود. امّا ولايت عامه، كه سياست و تشكيل حكومت را هم در بر می‌گرفت، به مهدي اختصاص داشت، و تا بازگشت او متوقف می‌شد، براي همين بود كه پيروان اين مذهب با وجود این‌که‌ خلفاي مسلمين را غاصب و مستبد قلمداد می‌کردند، سالهاي متمادي به خاطر غلبه‌ي خلفاي مسلمان بر سلطنت امامشان آه و حسرت كشيدند، و هر لحظه براي فَرَج آقا امام الزمان و تشكيل حكومت، دعا می‌کردند، و به مقتضاي عقيده‌ي تقيه با قدرت حاكمه با سازش و مجامله تعامل می‌کردند.

غيبت حجّت به درازا كشيد، و دوازده قرن گذشت ولي از ظهور غائب خبري نشد، و شيعه همچنان بر حسب اعتقاد خود از داشتن حكومت محروم بودند، در نتيجه طرح مقوله‌ي نقل وظائف مهدي در ذهن و انديشه‌ي متأخرين تداعي شد.

و خميني برای توجیه‌ کار خود به شيخ شيعه احمد بن محمّد مهدي نراقي كاشاني(1185- 1245هـ) و شيخ حسين بن عبدالرحمن نجفي نائيني (1273-1355هـ) اشاره مي‌كند كه معتقد بوده‌اند فقيه مانند امام داراي حق دخالت در كليه‌ی وظايف و امور مربوط به اداره‌ی حكومت و سياست است؛([[65]](#footnote-65)) ولي خميني جز آن دو نفر هيچكدام از مراجع شيعه را ذكر نكرده كه قبل از آن دو چنين نگرشي داشته باشد، و مسلّماً اگر كس ديگري را پيدا می‌کرد يادآوري می‌نمود، چون در صدد جستجوي توجيه ديدگاه و نظرخويش بود.

بنابر اين، اعتقاد به ولايت عمومي فقيه قبل از قرن سيزدهم نزد شيعه مطرح نبوده. ولي خميني اين رشته را كه قبل از او ساخته و بافته شده بود برگرفت و به دعوت و فراخواني براي آن ديدگاه و تبيين ضرورت تشكيل حكومت به رياست نائب امام جهت تطبيق و اجراي مذهب شيعه شروع كرد. ایشان می‌گويد:

«امروز- در زمان غيبت- نص و روايت صريح در مورد شخص معيّني كه تدبير شؤون دولت را بر عهده بگيرد وجود ندارد، پس چاره چيست؟ آيا احكام اسلام تعطيل و رها گردد؟ يا از اسلام روگردان شويم؟ يا بگوييم اسلام آمد كه دو قرن بر مردم حكومت كند و بس، بعد آنها را به حال خود رها كند؟ يا بگوييم اسلام كاري به تنظيم و سازماندهي دولت ندارد؟ در حالي كه ما مي‌دانيم عدم وجود حكومت، يعني ضايع كردن و نابودي مرزهاي اسلام، يعني شكست و خواري در سرزمين خودمان، آيا دين به ما چنين اجازه‌ای می‌دهد؟ آيا حكومت يكي از ضروريات زندگي نيست؟»([[66]](#footnote-66)).

در جاي ديگري می‌گويد: «بيش از هزار سال بر غيبت امام ما «مهدي» گذشته، و شايد هزاران سال ديگر هم ادامه داشته باشد و زمينه‌ي قدوم امام فراهم نگردد، آيا جایز است که‌ در طول اين مدّت طولاني احكام اسلام تعطيل باقي بماند؟ و مردم در اين مدّت هرچه خواستند بكنند؟ آيا لازمه‌ي اين امر ايجاد هرج و مرج نيست؟ آيا قوانيني كه رسول خدا ص تبليغ كرد و در راه نشر و ابلاغ و اجراي آنها مدّت بيست و سه سال تلاش نمود براي مدّت محدودي بوده‌اند؟ آيا خداوند مدّت عمر شريعت را به دويست سال محدود كرده؟ داشتن چنين نظري به اعتقاد من بدتر از اعتقاد به منسوخ بودن اسلام است»([[67]](#footnote-67)).

سپس می‌گويد: مسلّماً هر كه قائل باشد به ‌اینكه تشكيل حكومت اسلامي ضرورت ندارد، در واقع ضرورت اجراي احكام اسلامي را انكار كرده، و براي تعطيلي و خشكاندن آنها دعوت مي‌كند، و به تبع آن فراگيري و جاودانگي دين اسلام حنيف را نيز انكار مي‌نماید([[68]](#footnote-68)).

پس خميني براي ضرورت خروج فقهای شيعه توجيهات و عذرتراشي كرد تا فقيه شيعه و هوادارانش به نيابت از مهدي غائب بر سرزمينهاي اسلامي استيلاء و سيطره‌ یابند، ولي با پيشنهاد اين نظريه از مقرّرات دين شيعه خارج شده، و با نصوص و روايات زيادي از أئمه كه در رابطه با ضرورت انتظار امام غائب و عدم شتاب و عجله براي قيام او بيان كرده‌اند مخالفت كرده است([[69]](#footnote-69)).

يكي از مراجع معاصر می‌گويد: «قد تواترت عنهم(ع)حرمة الخروج على أعدائهم وسلاطين عصرهم»([[70]](#footnote-70)).

(با نقل متواتر از ائمه (ع) حرام بودن قيام و انقلاب عليه دشمنان و سلاطين معاصر ثابت است).

چون از ديدگاه آنها جز كساني كه با نص و نقل صريح از جانب خدا تعيين شده باشد، کس دیگری شايستگي و صلاحيّت منصب امامت و رهبري را ندارند، و اين به معني رضايت از آن حكومتها نيست. و اگر آقايان و مراجع شيعه راستگو و خيرخواه پيروانشان می‌بودند لازم و ضروری بود خمینی همراه توجيهاتي كه در بيان ضرورت تشكيل دولت شيعه، و نيابت فقيه به جاي مهدي براي رياست دولت ارائه نمود، توجیهات دیگری نیز ارائه‌ بدهد و اصل و اساس اين مذهب را مورد نقد قرار می‌داد كه شالوده‌ي آن را افسانه‌ي غيبت و انتظار امام غائب تشكيل می‌دهد، كه سرانجامش به‌ اینجا منتهي شد.

به هرحال اين، گواهي مهمّ و خطيري از جانب مرجع بزرگ شيعه، بر فساد و باطل بودن اصل و اساس آن مذهب است، و شهادتي است بر این‌که‌ اجماع فقهای ایشان در طول قرنهاي گذشته‌ بر گمراهي بوده، و رأي و اعتقاد آنها به نص صريح بر امام معيّن، كه سالهاي طولاني بر سر آن با اهل سنّت نزاع و درگيري داشتند، و آنها را تكفير می‌کردند، امري فاسد و باطل بوده و تاريخ، و واقع حال نیز واضح و روشن باطل بودنش را اثبات كرده‌اند. و اينك ناچار شده‌اند از گفته‌ی خويش برگشته، و بعد از گذشت مدت زماني طولاني به عمومیت «ولايت فقيه» رأي بدهند، زیرا از ظهور «صاحب الزمان» مأيوس و نااميد شدند. از اين رو، اكنون براي اثبات صلاحيّت همه‌ی مراجع جهت رهبري و امامت عامّه استدلال و توجيه مي‌كنند، و خميني كليّه وظايف و امور مهمّ را براي خود و برخي از فقهاي هم‌جنس و هم كيش خود تحويل گرفت، چون معتقد است بر عهده گرفتن وظايف «امام غائب» در رياست دولت ضروري است، و براي اقناع شيعه به ‌این مبدأ اعتقادي كتاب (حكومت اسلامي) يا (ولايت فقيه) را تأليف كرد([[71]](#footnote-71)).

حال می‌گويم اگر حكومت آيات عظام و فقهاي شيعه در اجراي عدالت بي نظير هستند - آن‌گونه كه خودشان می‌گويند - چه نيازي به ظهور مهدي است؟ در حالی که‌ بنا به نظر خميني «ولايت فقيه» مانند ولايت رسول خدا ص است. آنجا كه می‌گويد: «خداوند رسول الله را ولي جميع مسلمانان قرار داده.، و بعد از او امام ؛ ولي است، و معني ولايت اين است كه بايد اوامر شرعي در ميان همه اجرا شود»([[72]](#footnote-72)).

سپس می‌گويد: عين اين ولايت و حاكميّت براي فقيه هم هست، با يك تفاوت، و آن این‌که‌ فقيه بر فقهاي ديگر ولايت ندارد، بطوري كه بتواند آنها را عزل و نصب نماید، چون فقها در ولايت از لحاظ اهليّت و شايستگي يكسان هستند،([[73]](#footnote-73)) پس نظريه‌ی خميني - همان‌گونه كه مي‌بيني- بر دو اصل متمركز است:

اوّل: رأي به ولايت عامه‌ي فقيه.

دوّم: رياست دولت بايد فقط شيعه‌ی فقيه باشد.

و اين به‌ معنی بیرون رفتن از دایره‌ی ادعاي تحدید ائمه، و منحصر بودن آنها به دوازده نفر است، زيرا فقها بیشتر از آن هستند که‌ قابل شمارش باشند، و بر هيچ‌كدامشان نص وجود ندارد، پس اين يعني آنها - تا حدودي([[74]](#footnote-74)) - به مفهوم امامت بر حسب مذهب اهل سنّت برگشته‌اند. و با اين مقوله به گمراهي نياكان خود و باطل بودن اعتقادشان اقرار كرده‌اند.

ولي آنان مبدأ اعتقادي «ولايت فقيه» را نيابت از مهدي - تا وقت ظهور- به حساب می‌آورند، پس اصل مذهبشان را به كلّي رها نكرده‌اند، از اين رو، اين ديدگاه - به نظر من - با مذهب بابيّه فرق ندارد، چرا كه به گمان آنها، فقيه شيعه نماينده‌ي مهدي است، همان‌گونه كه «باب» چنين ادعائی می‌کرد، و شايد تفاوت در اين باشد كه خميني همه‌ی فقهاي شيعه را «باب» قلمداد مي‌كند. و اگر مي‌خواهي بگو: اين مبدأ اعتقادي «مهدي منتظَر» را از مخفيگاه خارج ساخت، چون همه وظايف و مأموريتهايش را به فقيه واگذار كرده. و أصلاً طبق مبدأ ولايت فقيه نه يك «مهدي»، بلكه دهها مهدي را خارج ساختند، چون بسياري از مراجع و آيات عظامشان لياقت اين مقام را دارند.

خميني می‌گويد: «قسمت معظم فقهاي ما در اين عصر ويژگيهاي لازم براي احراز مقام نائب امام معصوم را دارا هستند»([[75]](#footnote-75)).

به مقتضاي اين نيابت، فرمان فقيه شيعه مانند فرمان رسول خدا ص است، همان‌گونه كه می‌گويد: «فقها بر مردم حجّت هستند همان‌گونه كه رسول خدا ص بر آنها حجت بود، و هركس از اطاعت ايشان سرپيچي كند خداوند او را مورد مؤاخذه و محاسبه قرار می‌دهد»([[76]](#footnote-76)).

و نيز می‌گويد: «انبياي الهي بطور كلّي تمام اموري را كه به آنها واگذار شده، به ‌ایشان (فقهاي شيعه) واگذار كرده‌اند، و بر آنچه آنها امانتدار بوده‌اند، آنها را هم امين دانسته‌اند»([[77]](#footnote-77)).

و حتّي اشاره مي‌كند به ‌اینكه حكومت شيعه، مانند دولت موعود مهدي است، می‌گويد: «تنها چيزی كه از آنها كم داريم عصاي موسي و شمشير علي بن ابي طالب ؛([[78]](#footnote-78)). و عزيمت جبّار آنهاست، و چنانچه ما هم براي تشكيل حكومت اسلامي عزم خود را جزم كنيم، عصاي موسي و شمشير علي بن ابي طالب را هم بدست خواهيم آورد([[79]](#footnote-79)). و به‌ نظر من جمع نمودن عصاي موسي و شمشير علي، كنايه از همكاري يهود با شيعه در تشكيل دولت شيعه است، كه در حكومت فعلي شيعه صورت گرفت، همانگونه‌ که‌ خبرگذاريها از معامله‌ي اسلحه، و همكاريهاي سرّي آنان خبر دادند و آنان را به‌ رسوایی کشاندند و قضیه‌ را فاش کردند. خميني اعتراف مي‌كند به ‌اینكه در ميان شيعيان گذشته حكومت تشكيل نشد، آنجا كه می‌گويد: «در گذشته براي تشكيل حكومتي كه خائنان و مفسدان را نابود كند كاري انجام نداديم و قيام نكرديم»([[80]](#footnote-80)).

همچنين می‌گويد: «براي ائمه‌ي ما حتي يك لحظه در زندگيشان فرصت فراهم نشد كه زمام امور را بدست گيرند، پس بر فقهاي عادل لازم است كه براي تشكيل حكومت فرصت را غنيمت شمارند...»([[81]](#footnote-81)).

در گذشته حكومتهاي شيعه بر سر كار آمده‌اند، ولي از جانب «آيات و مراجع شيعه» و «نواب امام معصوم» حكمراني نمی‌شد، براي همين است كه حكومت فعلي نخستين حكومت شيعه محسوب می‌گردد. يكي از رافضیه‌ها می‌گويد: «واقعاً خميني جمهوري اسلامي ایران را براي نخستين بار در تاريخ اسلام تأسيس كرد، و رؤياي انبياي الهي و رسول اعظم اسلام و ائمه‌ي معصوم را تحقّق بخشيد»([[82]](#footnote-82)).

و آيت الله طالقاني بر اين باور است كه حكومت رسول خدا ص و خلفاي راشدين به پاي دولت خميني نمی‌رسد، بلكه حكومت آنها مقدّمه‌ای بوده براي اين حكومت!!، آنجا كه می‌گويد: «ما معتقديم كه جمهوري اسلامي متناسب با زندگي در اين زمان است، ولي متناسب با زندگي صدر اسلام نبود، چون تحوّلات اجتماعي و سياسي كه از زمان رسول خدا ص و خلفاي راشدين، و تا امروز جهان شاهد آن بوده، اساس موضوعي جمهوري اسلامي را فراهم ساخته است»([[83]](#footnote-83)).

مي‌بيني كه سرشت نظريات خميني هميشه به سمت غلو و گزافه‌گويي، و تقديس اشخاص و افراط در اعتقاد متمايل است...، همان‌گونه كه در نگاه طالقاني به جمهوري اسلامي ديدي، بلكه اصلاً برخي ادّعا كرده‌اند كه ائمه پيشتر درباره‌ی خميني بشارت داده‌اند([[84]](#footnote-84)).

بعداً در بحث پروتكل‌هاي شيعه، روايتهايشان در موضوع سيره‌ی مهدي بعد از بازگشت از غيبت را نقل خواهيم كرد، كه می‌گويند: جز قتل و انتقام هيچ وظيفه‌ای ندارد، تا جايي كه می‌گويند با «گودال سرخ»، و ذبح مبعوث شده، و عرب را به كشتار و قصّابي خود اختصاص می‌دهد و... امروز هم مي‌بينيم به محض این‌که‌ دولت آيات عظام ظاهر شد اين سيره و شيوه‌ي مزعوم خود را نشان دادند، چون خميني و همدستانش وظايف دولت مهدي را با كشتار وحشتناك در داخل و خارج ايران شروع كردند.

ولي در حقيقت سازندگان و جعل كنندگان روايات قتل و كشتار موعود مهدي معدوم، بعد از ظهور و خروج، خوب مي‌دانند كه مسأله‌ی غيبت و مهدويّت اوهام و خرافه‌ای بيش نيست، ولي براي تعبير از كينه و خشم و نفرتي كه در درون مخفي كرده‌اند به ‌این چيزها پناه می‌برند، علاوه بر این‌که‌ بخش عمده‌ای از سران و مراجع شيعه زنديق و ضد دين هستند، و خوب مي‌دانند كه مهدويّت خرافه و افسانه است، براي همين است كه هرگاه فرصتي را براي تحقّق آرمان و آرزوي كشتار مسلمين بدست بياورند، حتماً فرصت را غنيمت می‌شمارند، و منتظر ظهور مهدي نمي‌مانند، چون مي‌دانند كه هرگز ظهور نخواهد كرد، زيرا اصلاً وجود ندارد، براي اثبات اين مدّعا هم هيچ دليلي روشن‌تر از حرفهاي خميني نيست كه قبل از انقلاب در كتاب «تحرير الوسيله» تثبيت كرده كه چون در انتظار مهدي هستيم جايز نيست جهاد را شروع كنيم، آنجا كه می‌گويد:

«در عصر غيبت ولي‌امر و سلطان عصر (عجّل الله فرجه الشّريف)، نوّاب و فقهاي جامع الشرائط فتوي و قضاوت جز شروع جهاد در اجراي سياست و سایر امور مربوط به ‌امام ؛ جانشين او هستند»([[85]](#footnote-85)).

ولي همين‌كه حكومت را تشكيل داد، در قانون اساسي تصويب كردند كه: «لشكر جمهوري اسلامي نه فقط مسئوليّت حفظ و حراست از مرزها را بر عهده می‌گيرد، بلكه حمل رسالت اعتقادي، يعني جهاد در راه خدا و مبارزه به خاطر توسعه‌ی حكومت خدا در كلّ جهان را بر عهده دارد»([[86]](#footnote-86)).

اين یک تناقض آشكار است، زیرا ایشان در کتاب «تحریر الوسيله» جهاد را از وظائف مهدي مي‌داند، ولي بعد از انقلاب دولت شيعه در قانون اساسي جهاد را مربوط به لشكر و سپاه، و از وظائف فقيه شيعه برشمرده، آنهم به مقتضاي مذهب جديد ولايت فقيه، كه كليّه صلاحيّتهاي مهدي به آخوند شيعه منتقل گرديد.

همچنين در قانون اساسي آمده: «در زمان غيبت مهدي (عجّل الله فرجه) ولايت امر و امامت امّت ايران اسلامی‌توسط فقيه اداره می‌شود...([[87]](#footnote-87)). براي همين بود كه بعد از تشكيل انقلاب اسلامی نخستين كاري كه شروع كرد، قتل و كشتار ملتهاي مسلمان توسط لشكر و سپاهيان، و سازمانهاي وابسته به شيعه در برخي سرزمينهاي مسلمانان بود. ولي با اين وجود، خميني ادعا می‌کرد كه ‌این كار دفاع است، آنجا كه می‌گويد: «ما نمی‌خواهيم سلاح برداريم، و به هيچ كس حمله كنيم، عراق مدّتي است به ما هجوم كرده، ولي ما به آنها هجوم نمي‌كينم، بلكه فقط دفاع مي‌كنيم، چرا كه دفاع امري واجب است». معلوم است كه «توجيه» و «تأويل» حد و مرز نمی‌شناسد!!!([[88]](#footnote-88)).

ولي تأكيد مي‌كند بر این‌که‌ می‌خواهد انقلابش را صادر كند و می‌گويد: «ما مي‌خواهيم انقلاب اسلامي را به سایر كشورهاي اسلامي صادر كنيم»([[89]](#footnote-89)).

نمي‌خواهد انقلابش را به روش صلح‌آميز صادر كند، بلكه می‌خواهد مذهب شيعه را با زور و قدرت بر مردم تحميل كند، زيرا قبل از تشكيل حكومت به آن اشاره نمود، و تأكيد كرد بر این‌که‌ راه ‌این كار تشكيل دولت شيعه است كه ‌این امر را به عهده گيرد. و می‌گويد: «ما وسيله‌ای براي وحدت امّت اسلامي (مذهب رافضیه) و آزادسازي سرزمينها از دست استعمارگران و حكومتهاي مزدورشان نداريم، جز این‌که‌ تلاش كنيم حكومت اسلاميمان را تشكيل دهيم، و اين در آينده می‌تواند با موفّقيت نقش خود را ايفا كند، و سران خيانت را نابود و متلاشي گرداند، و بُت و صنمهاي بشري كه ظلم و فساد را در زمين منتشر مي‌كنند از بين ببرد»([[90]](#footnote-90)).

اين رافضيه حكومتها را بدين علل كه خميني بيان كرده است مورد انتقاد قرار نمی‌دهند، چون اگر حكومتي بهترين حكومت روي كره‌ی زمين باشد جز خشم و انزجار و نفرت، چيزي نصيبش نمی‌شود مگر این‌که‌ بر مذهب رافضي بنیان شده‌ باشد، و براي اثبات اين مدعا همين كافي است كه بداني نسبت به حكومت خلفاي راشدين – رضوان الله عليهم- چه نظري دارند!.

موضوع وظايف مهمّ مهدي موعود كه همان قتل و كشتار مسلمين است، هميشه بر زبان حجت الاسلام‌ها، و آيات عظام يادآوري می‌شود، كه هرگاه فرصتي مهيّا شود، و قدرت و سلطه‌ای به دست آورده باشند روش و رفتار رافضیه با مسلمانان همين قتل و كشتار بوده، همان‌گونه كه تاريخ شهادت می‌دهد.

مخالفت برخي از مراجع شيعه با ولايت فقيه

خميني با انتقال كليّه وظايف و مأموريّت‌هاي مهدي به فقيه شيعه، و انحصار ولايت به او، خشم برخي از مراجع و بزرگان شيعه را برانگيخت، و با «شريعت‌مداري» یکی از مراجع بزرگ شيعه نزاع شديدی صورت گرفت،([[91]](#footnote-91)) و جمعي از مراجع شیعه‌ مخالفت خود را با اين مذهب اعلام كردند([[92]](#footnote-92)). از جمله‌ «محمّد جواد مغنيه» از مذهب و ديدگاه خميني - كه معتقد بود صلاحيّت امام معصوم با مراجع و فقها يكسان است - اظهار تعجب كرده و می‌گويد: امر و گفتار معصوم([[93]](#footnote-93)) همه مانند قرآن و كلام خداوند عزيز و عليم است، چون: ﭿ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭾ. (النجم: ٣-٤).

(و هرگز از روى هواى نفس سخن نمى‏گويد!. آنچه مى‏گويد چيزى جز وحى كه (از جانب الله) بر او نازل شده نيست).

هدف محمّد جواد اين است كه معصوم حق اطاعت و ولايت بر انسان رشيد و ناتوان، جاهل و عالم را دارد، و سلطه و سيطره‌ی روحي و زماني - با وجود او - تنها منحصر به اوست و شريكي ندارد، در غير اين صورت او تحت ولايت قرار دارد، نه ‌اینكه داراي حق ولايت باشد، چون معلوم است جز خداوند كه خلق و امر از آن ِاوست، كسي بالاتر از معصوم نيست ،آيا بعد از اين هم گفته می‌شود: اگر معصوم غايب باشد وظايف و اختيارات و ولايت كامل او به فقيه انتقال مي‌يابد؟([[94]](#footnote-94)).

به نظر او اين نهايت غلو و افراط است، زيرا حكم و رأي امام معصوم، و حكم فقيه مثل هم نيستند؛ سپس توضيح می‌دهد و می‌گويد: «حكم معصوم از شك و شبهه پاك است، چون خودش دليل است نه مدلول، واقعي است نه ظاهري، اما حكم فقيه مدلول است و متّكي بر ظاهر است، نه تنها اين و بس، بلكه فقيه در معرض فراموشي و غلبه‌ي اشتباه و فريب، و عواطف و احساسات شخصي، و تأثير پذيري از محيط و جامعه و تغيير شرایط اقتصادي و مكاني و اجتماعي است؛ من خودم خيلي از حكم و فتواها را ارزيابي كرده‌ام و برايم معلوم شده كه نادرست بوده‌اند، ولي اينجا وقت آوردن مثال و شواهد نيست؛ جز اين كه فقيهي را می‌شناختم كه قبل از به‌ مقام رياست با زهد و پرهيزكاري معروف بود، ولي بعداً مردم می‌گفتند كه به سمت فرزندان و دامادهايش تمايل پيداكرده و تغييركرده»([[95]](#footnote-95)).

اين شهادت برخي از مراجع شيعه علیه‌ فرقه‌ي خود بود، مبني بر این‌که‌ هرگاه رياست و پست و مقامي به دست بياورند، سيماي پرهيزكاري و زهد را كه قبلاً بدان تظاهر می‌کردند ناپديد می‌شود؛ ولي به نظر خميني چنين اشخاصي ولايت امّت را در دست دارند!.

مخالفين ديدگاه خميني معتقدند كه: «ولايت فقيه بسي ضعيف‌تر و كم وسعت‌تر از ولايت معصوم است»([[96]](#footnote-96)) و اين ولايت نمی‌تواند از حدّ و مرزي كه در روايات برايش مشخّص شده عبور كند، مبني بر: «ولايت بر فتوي و قضاوت و موقوفات عامه، و اموال غایب، و ارث كسي كه وارث ندارد»([[97]](#footnote-97)).

آقاي مغنيّه هم با اظهار نظرهاي تني چند از مراجع بزرگشان در مخالفت با رأي خميني استدلال نموده، و دلايل خميني براي اثبات مذهبش را نقض كرده، و بيان مي‌كند كه استدلال او (خمینی) بر عموم ولايت فقيه كافي نمی‌باشد و لازم نمی‌دانم دلایل وی را عرضه‌ کنم، زیرا فایده‌ای دربر ندارد، و تنها چیزی که‌ ارزشمند است اين‌كه خميني در پاسخ به مذهب شيعه مبني بر ناتواني ولايت فقيه براي حكومت و ولايت عامه، تنها به‌ اين استدلال کرده‌ كه اعتقاد به ناتواني ولايت فقيه منجر به تعطيلي و از كار انداختن احكام اسلام می‌شود، و اين مقوله به منزله‌ي اين است كه بگويند: دين منسوخ شده‌. دلايل خميني براي تأييد مذهب و ديدگاه خود، بیشتر از اين چیز دیگری نیست، و ایشان نتوانستند به خواسته‌اش دست یابند كه آراء و نظراتش بر مبناي مذهب طائفه شيعه بنیان نماید، و مخالف با اصول شرع و منطق عقل و طبيعت اشياء معرفي نگردد.

جبهه‌ي مخالف ديدگاه خميني، امر ولايت را به عموم مردم بر می‌گردانند، و آن را به مراجع شيعه اختصاص نمی‌دهند، بلكه مراجع در وضعيّت مربوط به خود باقي مي‌مانند، و تا وقتي كه امام غایب ظهور و قيام مي‌كند و امور دين و دنيا را به دست می‌گيرد، ولايت خاصه هم به جاي خود می‌باشد. و به زبان امروزي به‌ معنی جدايي دين از سياست و دولت است. بنابر اين، مذهب شيعه در بين غلو و افراط در مورد فقيه، و دعوت به جدايي دين از دولت در چرخش است. و هر مذهبي كه باطل باشد، لابدّ چنين تناقضاتي دارد.

هر دو ديدگاه بر باطل بودن ادعاي نص صريح بر تعيين امام تأكيد مي‌كنند، زیرا هيچكدام نتوانستند - جز تحدیدی شكلي برای شخصی غایب و مفقود كه هرگز برنمی‌گردد و ظهور نخواهد كرد - رئيس تعيين شده را مشخّص كنند، چون آن شخص مفقود وجود خارجي ندارد.

نصوص و روايات مربوط به‌ پروتكل‌ها

قسمت اوّل: پروتكل‌هاى قتل و تخريب و سرقت و ترور: فصل اول: طرح تهاجم به حجّاج حرم امن الهى.

**1**-كشتار حجاج در بين صفا و مروه

**نص روايت: «كأنّي بحمران بن أعين وميسر بن عبدالعزيز يخبطان النّاس بأسيافهما بين الصّفا والمروة»**([[98]](#footnote-98)).

(گويي حمران بن أعين و ميسر بن عبدالعزيز را بين صفا و مروه مي‌بينم كه با شمشيرهايشان مردم را فرو مي‌كوبند).

اين «پروتكل»، طرح پيش‌بيني شده‌ي مهديي است، كه صدها سال است چشم به راه قيامش هستند، و از قديم الزّمان رؤياي تحقق، طرح و پروژه‌هايش را مي‌بينند، و بعد از اینکه‌ غيبت «مهدی منتظر» به‌ دارزا کشید و از ظهور و قیام وی مأيوس و نوميد شدند، طرفداران نظريه‌ی عموم «ولايت فقيه» - كه به معني نقل وظايف و امور مربوط به مهدي به فقيه شيعه است - كليه‌ی كارهاي مهم او از جمله‌: «پروتكل» قتل و كشتار حجّاج را به‌ مرحله‌ی اجرا درآوردند. همان‌گونه كه خميني خود به نيابت از مهدي تشكيل دولت و رياست آن را به عهده گرفت، در حالی كه در مذهب اثني‌عشريه ‌این كار از مهمترين محرّمات محسوب می‌شد([[99]](#footnote-99)).

ولي ایشان با این حال نیز آن‌را هتك نمود و با نياكان گذشته‌ی خود و اصول مذهبش مخالفت كرد، پس کارهای دیگری كه ساده‌ترين‌شان قتل و كشتار مخالفين (ساير مسلمانان) است، چه‌ حال و وضعی به‌ خود می‌گیرند. براي همين است كه در مذهب آنها - همان‌گونه كه بعداً در موضوع غيبت بدان می‌پردازیم - ترور و قتلهای پنهانی مشروع است، و معتقد هستند که‌ بعد از برگشتن امام غائب آشکارا عموم مسلمانان را به‌ قتل می‌رسانند، اما خميني این «امام غائب» را در شكل فقيه شيعه ظاهر ساخت و خود به نام نائب کلی «امام مهدي» قتل و قصابي را به‌ راه انداخت، این در حالي است كه مردم همچنان با نگاهي ساده به گفته‌هاي رافضیه راجع به‌ مهدي و بازگشت و ظهور وی مي‌نگرند، چون مهدي معدوم و غير موجود است، ولي مذهب جديد «ولايت فقيه» این پدیده‌ را به‌ یک مسأله‌ جدّي و واقعي تبدیل کرده‌ است.

اين پروتكلي كه در دست خواننده قرار دارد، از جمله نصوص و روايات سرّي و مقدّس ايشان است كه بعد از دستیابی به‌ قدرت و شوكت آن را آشكار نمودند([[100]](#footnote-100)).

اين از جمله نصوص و روايات بسيار مهم و خطير و از رؤياهاي قديمي آیات عظام است كه مردم را به فرا رسيدنش اميدوار مي‌ساختند، از اين‌رو اهداف و آرمانهايشان را در يك شورش خونين مي‌بينند، تا بعد از آن مرحله‌ي كشتار خونين امّت اسلامي را شروع و به اجرا درآورند، و اين فرقه‌ي كينه‌توز - همان‌گونه كه در روایت بدان اشاره‌ شد- براي اجرای اين كار، شريف‌ترين مكان («بيت‌الله» الحرام) را برگزيده‌اند؛ بنابر اين، طرفدارانشان را به فتنه و آشوبي بزرگ در آينده وعده مي‌دهند؛ تا جايي كه نام برخي از افراد قاتل در اين فتنه را ذكر می‌کنند، اما تا وقتی که‌ حکومتی را تشکیل می‌دهند اجرای این «پروتكل» سرّي را متوقف نمودند.

آنان به پيروانشان می‌گويند: در آخرالزّمان دولتي تشكيل خواهد شد كه توسّط آن، اين نقشه و دسيسه‌ها محقّق خواهد شد، و می‌گويند: «دولت ما آخرين دولت است»([[101]](#footnote-101)).

بزرگترين خطري كه لازم است همه‌ی مسلمانان بدان آشنا گردند اين است كه به موجب مذهب جديد دولت آخوندها - مبني بر انتقال همه وظايف و مأموريّتهاي مهدي به فقيه شيعه - اين پروتكل (قتل و كشتار اهل سنّت) اجرا خواهد گرديد. بدون شك تعيين مسجد الحرام، و فاصله‌ي بين صفا و مروه براي كشتار و قتل عام، دليل مؤكّدي است بر این‌که‌ مسلمانان و از جمله حجّاج «بيت‌الله» الحرام هدف اصلی این كشتار می‌باشند، و این چیزی است که‌ رؤياي اجراي آن‌را مي‌بينند، و برايش طرح و نقشه مي‌كشند. و آن حوادثي كه در سال (1407هـ) در شهر مكّه‌ي مكرّمه اتفاق افتاد، ظاهراً مقدّمه‌ي اين طرح و اقدام بود، كه خداوند متعال آمال و آرزوهايشان را ناكام ساخت([[102]](#footnote-102)).

و عمليّات كشتار مردم در حرم كعبه توسط شيعيان (قرامطه) تطبيق و اجراي اين مبدأ اعتقادي شيعه بود. همان‌گونه كه در كتابهاي تاريخي، در بحث حوادث سال (317هـ) اخبار اين حوادث نوشته شده است.

## 2- قطع دست و پاي كارداران حرم مكّه:

نص روايت شيعه در اين موضوع بدين قراراست:

«كيف بكم (يعني الحجبة على الكعبة كما يعبر النص) لو قَد قطعتُ أيديكم وأرجُلكم وعلّقت في الكعبة، ثمّ يقال لكم: نادوا نحن سرّاق الكعبة»([[103]](#footnote-103)).

(اي كارگذاران كعبه! اگر دست و پاهايتان را قطع كنم، و در كعبه آويزان‌تان كنم، سپس به شما گفته شود: بگوييد ما دزدان كعبه هستيم. چه‌ حالي خواهی داشت؟).

روايت دوّم می‌گويد: «إذا قام المهدي هدم المسجد الحرام، وقطع أيدي بني شيبة وعلّقها بالكعبة، وكتب عليها: هؤلاء سرقة الكعبة»([[104]](#footnote-104)).

(مهدي بعد از قيام مسجد الحرام را منهدم مي‌كند، و دست بني شيبه را قطع مي‌نماید و بر كعبه آويزان مي‌كند و روي آن مي‌نويسد: اينها دُزدان كعبه هستند).

روايت سوّم می‌گويد:«يجرّد السّيف على عاتقه ثمانية أشهر، يقتل هرجاً، فأوّل ما يبدأ ببني شيبة، فيقطع أيديهم ويعلّقها في الكعبة وينادي مناديه: هؤلاء سُرّاق الله، ثمّ يتناول قريشاً، فلا يأخذ منها إلاّ السّيف، ولا يُعطيها إلاّ السّيِف»([[105]](#footnote-105)).

(مهدي در طول هشت ماه شمشير برهنه‌ای را بر شانه‌اش می‌گذارد و هرج و مرج را به‌ قتل مي‌رساند. قبيله‌ي بنو شيبه نخستين کسانی هستند که‌ دست و پاهايشان را قطع مي‌كند و بر كعبه آويزان مي‌كند، و منادي او ندا سر می‌دهد و می‌گويد: ايشان از خدا دزدي كرده‌اند، سپس قريش را به‌ قتل می‌رساند و جز شمشیر چیزی میان آنها رد و بدل نمی‌شود).

اين روايات تقريباً در قرن دوّم ساخته شده‌اند، به دليل این‌که‌ اینها به جعفر نسبت داده شده‌اند كه متوفّاي سال(148هـ) می‌باشد، و احتمال اين هم هست كه بعد از آن جعل شده باشند. به هرحال، اين تصويري از علاقه و رغبت شديد اين فرقه به گرفتن انتقام از مسلمانان اصلاحگر عصر تابعين است، كه هم‌جوار حرم و متولّيان شؤون حرمين هستند.

اين آرمان و خواسته‌ای است كه تمناي تحقّقش را دارند، و به پيروانشان وعده داده‌اند كه وقتي «قائم» ظهور كرد و دولت را تشكيل داد، اين قتل و كشتار را انجام می‌دهد. ولي وقتي كه غيبت «قائم» بسيار طول کشید، حكومتي را به‌ نام وی تشكيل دادند و مراجع شيعه به نيابت او بر آن حكومت مي‌كنند، و بر خلاف اصول مذهب اثني‌عشريه عمل كردند، كه فرمان می‌دهد: «همچنان منتظر مهدي بمانند و از قيام و شورش دوری جویند و هر کس با این امر مخالفت ورزد کافر شمرده‌ می‌شود([[106]](#footnote-106)).

ولي چرا كارگذاران و خادمين حرمين را به تعذيب و شكنجه اختصاص داده‌اند؟

آيا به خاطر این‌ است که ‌‌امور حجّاج را تنظيم می‌نمايند، و مشاعر حج را براي استقبال از زائران «بيت‌الله» مهيّا مي‌كنند؟ اين مسأله که‌ براي فرقه‌ي شيعه ناخوشايند است، زیرا او خواهان آشفتگي و نابساماني «مشعرالحرام» است و می‌خواهد انسجام و هماهنگي حجّاج را برهم ‌زند و حجشان را باطل گرداند، چون كعبه را رقيب مشاهد و زيارتگاه‌ها و كعبه‌هاي خود مي‌دانند. يا به این خاطر آنها را به كشتارهاي خونين اختصاص داده‌اند، زیرا کارگذاران «بیت‌الله‌» از عرب «بني شيبه» هستند؟ نژاد عرب در روايات و نصوص سرّي و مقدّس آنها، از هيچ تحقير و توهيني بي‌بهره نيستند، براي همین است كه عرب را به قتل و كشتاري وحشتناك و سهمگين و فراگير تهديد مي‌كنند، و به محض تأسيس و تشكيل دولت همگی را به‌ قتل می‌رسانند.

به هرحال، اين نص بيانگر نيّات و اهداف روافض نسبت به حرم الهي و حجّاج «بيت‌الله» و خادمين حرم است. آيا كسي هست كه قبل از وقوع حادثه و از دست دادن وقت و فرصت يادآور و متذكّر شود؟!!.

3- سرقت و غصب اموال حجّاج در هر فرصتي كه مهيّا گرديد

**روايت می‌گويد: «**خُذ مال الناصب حيثما وجدته، وادفع إلينا الخمس»([[107]](#footnote-107)).

(اموال ناصبي را هرجا يافتي بردار و تصرّف كن، و خُمسش را به ما بپرداز).

اهل سنّت از ديدگاه شيعه در شمار ناصبی‌ها هستند، چون هركس ابوبكر و عمر(م) را بر علي مقدّم بداند ناصبي است، همان‌گونه كه روايات و گفته‌هايشان بر اين تأكيد مي‌كند([[108]](#footnote-108)). و حتّي شيعيان زيديه را هم در سِلك ناصبي به شمار می‌آورند، به ‌این علّت در رواياتشان آمده: «عن عمر بن يزيد قال: سألت أبا عبدالله (ع) عن الصّدقة على النّاصب وعلى الزيديّة؟ فقال لا تصدّق عليهم بشيءٍ ولا تسقهم من الماء إن استطعت، وقال الزيدية هم النّصّاب»([[109]](#footnote-109)).

(از عمر بن يزيد روايت است كه گفت از ابا عبدالله(ع) درباره صدقه دادن به ناصبي و زيديه سؤال كردم؟ فرمود: اگر توانستي نه صدقه و نه آب را به ناصبي مده، و بدان که‌ زيديه ناصبي هستند).

چون زيد بن علي : از شيخين (ابوبكر و عمر م) راضي بود، لذا طوسي - يكي از مراجع شيعه - روايات زيد را ردّ مي‌كند([[110]](#footnote-110)) با وجود این‌که‌ از اهل بيت بوده و علماي مسلمان نص صريح دارند بر این‌که‌ او از نظر روايت موثوق و معتبر است([[111]](#footnote-111)). همچنين ساير زيديه را كه از خلافت شيخين و از شخص زيد راضي بوده‌اند به او ملحق كرده‌اند، و همه را از زمره‌ی تشيّع خارج نموده‌اند، همان‌گونه كه شيخ مفيد شيعه صریح و روشن این مطلب را عرضه‌ داشته‌ است([[112]](#footnote-112)).

و جز کسانی که‌ در قضيه‌ی تكفير صحابه رسول الله ص با آنها موافق و هم مشرب باشند، امثال فرقه‌ي جاروديه از زيديه([[113]](#footnote-113)) هيچ كس دیگری را استثناء نمي‌كنند.

و گفته‌اند: «مال النّاصب وكلّ ما يملكه حلال»([[114]](#footnote-114)).

(اموال و همه ممتلكات ناصبي حلال است).

چون از ديدگاه شيعه همه در درجه‌ي كفّار قرار دارند، و ممتلكات سنّي، شيعيان معتدل و ساير فرق اسلامي را مباح و در هر فرصتي كه برايشان ميسّر شد به شرطي كه خود دچار ضرر و مشكل نگردند آن را براي خود حلال مي‌دانند.

در كتابهاي شيعه آمده: «إذا أغارالمسلمون على الكفّار فأخذوا أموالهم، فالأحوط، بل الأقوی إخراج خُمسها من حيث كونها غنيمة، ولو في زمن الغيبة، وكذا إذا أخذوا بالسرقة والغيلة»([[115]](#footnote-115)).

(هرگاه مسلمانان به كفّار حمله‌ كردند، و اموالشان را گرفتند، و یا اینکه‌ اگر از طریق سرقت و ترور اموال آنان را ربودند، با توجه‌ به‌ این‌كه اموال و دارایی کفار غنيمت است احتياط و رأي قوي بر اين است اگر چه در زمان غيبت امام هم باشد باید خمس آن اموال غارت شده را پرداخت كنند).

و نيز گفته‌اند: «ولو أخذوا منهم بالرّبا، أو بالدّعوی الباطلة، فالأقوی إلحاقه بالفوائد المكتسبة، فيعتبر فيه الزيادة عن مؤنة السّنة، وإن كان الأحوط إخراج خمسه مطلقاً»([[116]](#footnote-116)). (اگر اموال آنها را از طريق ربا، يا ادعاي باطل و غصب بدست آورديد، رأي قوي‌تر بر آن است كه به‌ اموال و درآمد ملحق شود، پس زياد بودن از هزينه و مخارج آن سال در آن مطرح است، اگر چه احتياط در اين است كه خمس كلّ آن پرداخت شود).

لازم است همه‌ی ابعاد و جوانب اين روايت مورد ارزيابي و ملاحظه قرار گيرد، زيرا همه‌ی فرقه‌هاي اسلامي نزد ايشان در حكم كفّار هستند، تا جايي كه بزرگان شيعه راجع به‌ اين اصل اجماع نقل كرده‌اند. شيخ مفيد گفته: «اتّفقت الإماميّة على أنّ أصحاب البدع كلّهم كفّارٌ»([[117]](#footnote-117)).

(همه‌ی ‌اماميه اتفاق نظر دارند بر این‌که‌ اهل بدعت كافرند).

و اصلاً آنها را کافرتر از كساني می‌دانند كه به نبوّت ايمان ندارند، همان‌گونه كه ابن مطهر حلّي و دیگران این مطلب را تأييد كرده‌اند([[118]](#footnote-118)). لذا رئيس المحدثين شيعه «ابن بابويه» گفته: «كفر كسي كه ‌امام غائب را انكار كند، از كفر ابليس شديدتر است»([[119]](#footnote-119)). در حالی ‌که‌ اكثر فرقه‌هاي هم عصر پيدايش انديشه‌ي غيبت منکر آن بودند و آن را قبول نداشتند، و اهل بيت نیز كه در عصر ايشان اين ادعا سر برآورد آن‌را رد می‌نمودند([[120]](#footnote-120)).

می‌گويم: در کنار ارزيابي و ملاحظه اینها و این‌كه مفهوم كافر از ديدگاه اثني‌عشريه شامل تمام مسلمين می‌باشد، به‌ این نتیجه‌ می‌رسیم كه آنها - همان‌گونه كه در روايات سابق ذكرشد - سيطره و استيلاء بر كليه‌ی اموال مسلمين و غارت و سرقت و ربودن آن‌را براي خود مباح مي دانند، و گرفتن ربا و غصب مال با دعاوي باطل را هم براي خود حلال مي‌دانند. و همان‌گونه كه واقعيّت دولت كنونيشان اين حقيقت را تصديق مي‌كند اين ترجمه حوادث و اقدامات گذشته‌ی آنهاست؛ اینکه‌ آنها در خليج (فارس) دست به‌ راهزني زدند و حریت و آزادی ملوانان و كشتيرانان آنجا را تهديد نمودند، و به‌ اعتبار غنیمت پاره‌ای از كشتيها را به تصرّف خود درآوردند، در حالی که‌ این کشتیها مربوط به‌ مسلمانان است. و آن‌گونه كه از تصريحات برخي رهبرانشان معلوم است، طرح و نقشه‌های آینده‌ی آنها و آنچه که‌ پنهان داشته‌اند بسیار بزرگ‌تر است.

و عمليّات هواپيما ربايي سازمانهاي شيعه‌ي لبنان و... بر اين امر شاهد است، بنابر اين آنها هرگاه بتوانند بر اموال مسلمين چيره شوند برداشتن و خوردنش را براي خود حلال و مباح مي‌دانند، حتّي اگر مال يتيم و مستضعف باشد، براي همين است كه ‌امام شوكاني فرمود:

«يورش و دستبرد اين طايفه به ‌اموال يتيمان و مستضعفان و هر كس كه بتوانند به او ظلم كنند، نیازی به‌ دليل و برهان ندارد، و هر كس اين‌را انكار كرد، او را به تحقيق و پژوهش واگذاريد، كه قطعاً صحّت اين گفته برايش ثابت و روشن می‌شود»([[121]](#footnote-121)).

رافضیه در هر فرصتي كه بر حرم الهي سيطره ‌یابند، پروتكل تجاوز به ‌اموال مسلمانان، و حمله به حجّاج «بيت‌الله» را به مرحله‌ي اجرا می‌گذارند، و با توجه‌ به‌ گردهمایی مسلمانان و فراهم بودن امنیت در موقع حج بسیار ساده‌ و آسان می‌توانند اين امر را به‌ اجرا درآورند. پس لازم است حاجي نسبت به پول و اموال خود از رافضي برحذر باشد، اگر چه‌ نهايت دينداري را به‌ نمایش بگذارند، زيرا در مذهب آنها سرقت از اموال مخالفين (ساير فرقه‌هاي اسلامي) تقرّب و عمل صالح محسوب می‌شود.

4- نسبت اتّهام به عموم حجّاج «بيت‌الله» جز فرقه‌ي شيعه

پروتكل‌هاي شيعه، خشم و نفرت از حجّاج «بيت‌الله» را در نفس و روان پيروانشان كاشته، بطوري كه همه حجاج را زناكار محسوب می‌نمايند، و اين‌گونه تربيّت و توجيه بر نوع رفتار آنها با حجّاج در مشعرالحرام تأثير بسزايي داشته است؛ روايت كرده‌اند: «إن الله يبدأ بالنظر إلى زوّار الحسين بن علي عشيّة عرفة قبل نظره إلى أهل الموقف، لأنّ في أولئك (يعني حجّاج بيت الله) أولاد زناة، وليس في هؤلاء أولاد زنا»([[122]](#footnote-122)).

(خدا عصر روز عرفه (موقع برگذاري بزرگترين ركن حج) قبل از این‌که‌ به حجّاج «بيت‌الله» نظر كند، به زائران حسين نظر مي‌افکند، چون در ميان حجّاج زنازاده‌ها وجود دارند، ولي در بين زائران حسين، زنازاده نيست)!!.

يعني زائران حسين چون همه رافضیه هستند ولدالزنا نيستند، در حالي كه در حج، رافضیه با ساير امّت اسلامي و با مذاهب مختلف جمع می‌شوند، كه بر حسب اعتقاد آنها جز خودشان همه زنازاده هستند!. براي همين است كه در «الكافي» آمده است: «إنّ النّاس كلّهم بغايا ما خلا شيعتنا»([[123]](#footnote-123)).

(جز شيعيان ما مردم همه فاحشه و بدكاره‌اند).

و نيزگفته‌اند: «ما من مولود يولد إلاّ وإبليس من الأبالسة بحضرته، فإن علم أنّ المولود من شيعتنا حجبه من ذلك الشيطان، وإن لم يكن المولود من شيعتنا، أثبت الشيطان أصبعه في دبر الغلام، فكان مأبوناً وفي فرج الجارية فكانت فاجرة»([[124]](#footnote-124)).

(وقتي كه بچه‌ای به دنيا مي‌آيد، حتما يكي از ابليسها در كنارش حاضر است، اگر فهميد كه بچه از شيعيان ماست، شيطان در برابر او مخفي مي‌شود [چون از هواداران اوست]، ولي اگر بچه از شيعيان ما نبود، شيطان آن‌قدر انگشتش را در مقعدش نگه مي‌دارد تا به خارش مقعد مبتلا می‌شود، و اگر دختر باشد آن‌قدر در مهبل او انگشت نگه مي‌دارد، كه در نتيجه مبتلا به فاحشه می‌شود).

مجلسي در كتاب «البحار» فصلي را تحت عنوان (باب إنّه يدعى النّاس بأسماء أمّهاتهم إلاّ الشّيعة) قرار داده‌ و دوازده روايت را در اين باره نقل مي‌نماید([[125]](#footnote-125)).

این یک اتهام زشتی است که‌ همه‌ی مسلمانان را دربر می‌گیرد، و از جانب فرقه‌ای صادر شده‌ كه خود از همه بيشتر به ‌این صفت نزديك‌ترند، چون متعه را قبول دارند، و در چندين روايت و بسیاری از كتابهاي مقدسشان متعه‌ي نوبتی و دوره‌اي و ننگ ناموسي را همانند یک شریعت الهی به‌ مردم شناسایی کرده‌اند. و این همان ضرب المثل عربي است که‌ گفته‌اند: «رمتني بدائها وانسلت».

(مرا به دردي متّهم كرد كه خود بر اثر آن، موهايش ريخته بود).

بدون شك داشتن چنين ديدگاه نسبت به حجّاج «بيت‌الله» از جانب اين گروه، ثمره‌ای جز توهين به حجّاج و حقوقشان، و مباح كردن حيثيّت و اولاد و خون و اموال آنها، ندارد، و شايد فشار و مشكلاتي كه از جانب رافضیه بر حجّاج «بيت‌الله» در مشعرالحرام وارد می‌شود ناشي از اين توجيهات مخفي باشد، و اگر فرصت كامل داشته باشند، كسي از أهل إيمان و توحيد را باقي نمی‌گذارند.

فصل دوّم: نقشه‌هاي تهاجم به «بيت‌الله» الحرام

1- برداشتن حجرالاسود از ديوار كعبه.

نص روايت می‌گويد: «يا أهل الكوفة لقد حبّاكم الله عزّ وجل بما لم يحب أحد من فضل، مصلاّكم بيت آدم، وبيت نوح وبيت إدريس، ومصلّی إبراهيم، ولا تذهب اللّيالي حتّى ينصب الحجر الأسود فيه»([[126]](#footnote-126)).

(اي اهل كوفه! خداوند چنان فضل و خوبي را براي شما خواسته كه براي ديگران نخواسته، مصلاّي شما خانه‌ي آدم، و خانه‌ي نوح و ادريس و ابراهيم است، و قبل از پايان اين جهان حجرالأسود در كوفه نصب می‌گردد).

زنادقه‌ي عصرهاي گذشته وعده داده‌اند كه «حجرالأسود» را به ‌اماكن عبادت شيعه (بارگاه و مقبره‌ها) منتقل مي‌كنند، و آنها را مشهد و آستان قدس مي‌نامند. اين روايت «كوفه» را براي نصب حجرالاسود تعيين كرده، یعنی نخستین مكاني كه ابن سبأ يهودي طناب دسيسه‌اش را در آن بافت، و اوّلين سلّول را در آنجا كار گذاشت، براي همين است كه در روايات رافضیه آمده كه جز كوفه هيچ یک از سرزمينهاي اسلام دعوتشان را قبول نكرد([[127]](#footnote-127)).

اين روايتها «تكه‌هاي افتاده و پراکنده‌ای» از علاقه و رغبت و شيفتگيهاي نهفته‌ی اين فرقه‌ي كينه‌توز است، كه از لباس اميال و آرزو بیرون آمده‌ و در قالب سازمانهاي سرّي عملا در همه‌ی جهان پراكنده شده‌اند، و شعارهايي شبيه شعار «ماسيوني» امثال: «محبّت أهل بيت»، «دفع ظلم از اهل بيت» و «برگرداندن امامت به أهل بيت» را سر می‌دهند، در حالي كه تقريباً بعد از نصف دوّم قرن سوّم پيوند و ارتباط شيعه با اهل بيت بكلّي قطع شده است. چون از امامي تبعيّت مي‌كنند كه وجود خارجي ندارد. همچنان‌که‌ يك بار ديگر توسط قرامطه اين پروتكل اجرا گرديد، و در سال (317هـ) حجرالأسود را از جاي خود بركندند، و به **يمن** بردند و از آن‌را به كوفه منتقل کردند([[128]](#footnote-128))، و نزديك به بيست و دو سال در دستشان باقي ماند([[129]](#footnote-129))، براي همين بود وقتي كه ‌امام الخرقي (متوفاي 334هـ) : كتاب مختصر فقه خود را در آن برهه‌ي سخت زماني تأليف ‌نمود، در باب مناسك حج می‌نویسد: «ثمّ تأتي الحجرالاسود **إن كان**، فاستلمه»([[130]](#footnote-130)).

(سپس اگر حجرالاسود در آنجا بود حاجی به آن نزديك شود و آن را لمس نماید).

صاحب كتاب «المغني» می‌گويد: جمله «إن كان» یعنی اگر حجرالاسود در جاي خود بود، و ربوده نشده بود، همان‌گونه كه شيعيان قرامطي وقتي كه بر مكّه سيطره ‌یافتند آن را بردند([[131]](#footnote-131)).

هر مسلماني از تصوّر اين حادثه وحشتناک و این الحاد و ستم به‌ «بيت‌الله» متأثر شده و احساساتش به لرزه مي‌افتد. ولي هميشه فرزندان و نوادگان قرامطه رؤياي تكرار آن عمل كفر و الحاد را مي‌بينند، و تلاشهای پی‌در‌پی آنها در راستای برانگيختن فتنه و آشوب در حرم امن الهي، از نهفته‌هاي درونشان و آنچه در كتابها و مراجعشان قرار دارد خبر می‌دهد. آيا بعد از همه‌ي اينها مؤمن از حيله و دسيسه‌هاي باطنيه آگاهی پیدا نمی‌کند. در حالی که‌: «مؤمن دو بار از يك سوراخ گزيده نمی‌شود».

همان‌گونه كه يكي از بزرگان و مراجع معاصر شیعه‌ از روایاتشان نقل مي‌كند نكته‌ای مخفي در اينجا وجود دارد و آن این‌که‌ می‌گويند: «إنّ المهدي يبدء بغزو العالم انطلاقاً من **الكوفة**، وذلك بإرسال السّرايا، وبثّ الجيوش المتكاملة للقيام بهذه المهمة»([[132]](#footnote-132)).

(مهدي حركت خود را از كوفه آغاز مي‌كند و با ارسال سريه‌ها با همه‌ی جهان وارد جنگ می‌شود، و براي انجام اين مأموريّت مهم لشكرهاي خود را اعزام مي‌كند).

شايد يكي از اهداف اصرار خميني بر ادامه‌ي جنگ با عراق تحقّق اين هدف بوده باشد... و همو او بود که‌ بنا به حكم مذهبي (ولایت فقیه‌) كه خود اعلام كرده‌ بود و مجموعه‌ای از شيعيان، مخالف نظرش بودند، براي انجام وظايف مهدي بطور كامل بپا خواست؟! و تصميم داشت قبل از اشغال مكّه، حجرالاسود را به كوفه ببرند، و آنجا را مركز يورش به همه جا بسازند؟، همان‌گونه كه رواياتشان می‌گويد: «إنّ الكوفة حرم الله، وحرم رسوله ص وحرم أميرالمؤمنين، وإنّ الصلاة فيها بألف صلاة، والدرهم بألف درهم»([[133]](#footnote-133)).

(همانا كوفه حرم خدا، و حرم رسول خدا، و حرم اميرالمؤمنين است، و هر نماز در آنجا به جاي هزار نماز، و صدقه‌ي هر درهم به جاي هزار درهم در جاي ديگر است).

پس انتقال و ربودن حجرالاسود به كوفه را با ذکر فضائلي موهوم و مزعوم برای آن ‌توجيه مي‌كنند، كه تار و پود آن فضايل را خيال شيعه پديد آورده.

خدا براي مسلمين در مقابل حيله و دشمني باطنيه كفايت است.

2- تخريب حُجره و مسجد نبوي و نبش قبر شيخين

در روایت آمده‌: «وأجيء إلى يثرب، فأهدم الحجرة، وأخرج من بها، وهما طريّان، فآمر بهما تجاه البقيع، وآمر بخشبتين يُصلبان عليهما ؛ فتورقان من تحتهما، فيفتتن الناس بهما أشدّ من الأولى»([[134]](#footnote-134)).

(مهدي می‌گويد: به مدينه مي‌روم، پس حجره‌ی رسول خدا ص را تخريب مي‌كنم و جسد آن دو (ابوبكر و عمر) را تازه و شاداب بيرون می‌آورم، سپس فرمان می‌دهم آنها را به طرف بقيع ببرند، و بر دو چوب آويزان كنند، ناگهان آن دو چوب سبز می‌شوند و برگ در می‌آورند، پس مردم از بار اوّل بيشتر فريب آنها مي‌خورند).

روايتي ديگر: «هل تدري ما يبدأ به القائم؟ أوّل ما يبدأ به؟ يُخرج هذين رطبيين، غضّيين، فيحرقهما ويذريهما في الرّيح، ويكسر المسجد»([[135]](#footnote-135)).

(آيا مي‌داني اوّلين اقدام و فعّاليّت مهدي چيست؟ نخستين كارش بيرون آوردن آن دو با بدنهاي تازه و شاداب، سپس سوزانيدن آنهاست، بعد خاكسترشان را بر روي باد پخش و پراكنده مي‌كند، و مسجد [النبيّ] را می‌شكند).

منظور از «قائم» همان شخصي است كه خميني به حكم مذهب جديد «ولايت فقيه» همه وظايف و مأموريتهايش را بر عهده گرفت، از جمله كاري كه ‌این روايت بيان كرده است.

و منظور از (هذين) دو خليفه‌ي بزرگوار راشد رسول خدا ص هستند.

و روايت سوّم: «هذا القائم هو الّذي يشفي قلوب شيعتك من الظالمين والجاحدين والكافرين، فيخرج الّلات والعزّی طريّين فيحرقهما»([[136]](#footnote-136)).

(قائم همان كسي است كه با كشتن ظالمين و كافرين و منكرين دل شيعيان تو را شفا می‌دهد و چشمانشان را روشن مي‌كند، و لات و عُزّي را تازه و شاداب از قبرهايشان بيرون كشيده و مي‌سوزاند).

منظورشان از لات و عُزّي دو خليفه‌ي رسول الله ص (ابوبكر و عمر) است.

اين نصوص و روايات شيعه به شكلي واضح و روشن بيانگر آن است كه هرگاه لشكرشان به مدينه - خدا آن را حفظ كند و آرزوهايشان را ناكام گرداند- برسد، اوّلين اقدامشان انهدام حجره‌ی رسول الله ص و نبش آن دو قبر پاكي است كه در جوار رسول خدا قرار دارند، و اين كار هم صرفا به هدف انتقام و شفاي قلب شيعه انجام داده مي‌شود و شگفتا! اين حقد و كينه‌ها چقدر غليظ‌اند كه بعد از گذشت صدها سال می‌خواهند از مرده‌ها انتقام بگيرند... آيا در طول تاريخ نمونه‌ي چنين كينه‌هايي در جهان انسان وجود داشته است؟ بدون شك كسي كه می‌خواهد با مرده‌ها چنين رفتاري كند، قطعاً خشم و انزجار و كينه‌اش نسبت به‌ زنده‌هايي كه از ابوبكر و عمر راضي هستند و آنها را دوست دارند، به مراتب بيشتر و به شدت شیفته‌ی انتقام از آنها هستند و با قتل و كشتار آنها قلبشان بهتر شفا و آرامش مي‌يابد، همان‌گونه كه يكي از سلف صالح فرموده: «هركس نسبت به يكي از اصحاب رسول الله ص قلبش آكنده از خشم و بدخواهي باشد، قطعا ًنسبت به مسلمانان آكنده‌تر و بدخواه‌تر است»([[137]](#footnote-137)).

همين مقدار كافي است كه بداني به نظر شيعه هر كس معتقد به مسلمان بودن ابوبكر و عمر باشد كافر محسوب می‌گردد([[138]](#footnote-138)).

و رواياتي دارند كه شفاف و روشن از آمال و آرزوهايشان تعبير نموده‌، و منتظر تحقّق آنها هستند. واقعاً دشمنى، از لحن و سخنانشان آشكار است، ولي آنچه سينه‏هايشان پنهان مى‏دارد بزرگ‌تر است، و آنچه رواياتشان درباره‌ی نبش قبر برخي از اصحاب رسول الله ص در بقيع ذكر مي‌كنند تطبيق برخي از اين نقشه و دسيسه‌هاست.

و تهديدات برخي از آيات عظام به اشغال حرمين شريفين - همان‌گونه كه ذكر خواهد شد - براي تحقّق اين هدف، و اهداف ديگر است. سپس پروتكل‌هاي شيعه در صدد بر آمده‌اند كه عكس العملهاي اسلامي بر علیه‌ اين عمليّات جنايت كارانه ضد خلفاي راشدين را تصوّر و پيش‌بيني كنند، تا پيروانشان آمادگي رويارويي با آن عكس العملها را داشته باشند، و بر ادامه‌ي قتل و كشتار خونين‌شان تأثيرگذار نباشد. از اينجاست كه برخي از پروتكل‌ها به تأثير نبش و تخريب، بر مسلمانان اشاره دارد و می‌گويد....

سپس حادثه‌ای رخ می‌دهد و قريش می‌گويند: بياييد عليه ‌این طغيانگر قيام كنيم و بجنگيم، به خدا سوگند اگر محمّدي يا علوي يا فاطمي بود، اين كار را نمی‌کرد([[139]](#footnote-139)).

«مجلسي» مرجع و افتخار شيعه‌ها می‌گويد: «شايد منظور از «حادثه» سوزاندن شيخين ملعون!!! باشد، براي همين است كه مهدي ؛ را طغيانگر می‌نامند»([[140]](#footnote-140)). تعليق و تفسير مجلسي بر حادثه‌ای که‌ مهدي يا نائبش آن را به‌ وجود می‌آ‌ورند، باعث برانگیختن احساسات مسلمانان می‌شود، زیرا ایشان می‌خواهد اعلام دارد که‌ «حادثه»‌ همان سوزاندن قبر رسول خدا و دو خليفه‌ي ايشان است كه آن افتراگر، از آنها نفرین کرده‌.

همانگونه‌ که‌ خود می‌گویند: «مجلسي» الگو و فرد معتمد اكثريّت و قسمت اعظم شيعه است([[141]](#footnote-141)). به همين علت، در همه دوره‌ها او را به «رئيس الفقها والمحدثين، پناه فقهاء و محدثين همه اعصار، پناه مجتهدين همه دوره‌ها، أعظم أعاظم الفقهاء والمحدثين، وأفخم أفاخم علماء الدّين» توصيف و لقب داده‌اند([[142]](#footnote-142)).

«مجلسي» با توجه‌ به‌ اینکه‌ زیر چتر دولت صفويه مي‌زيست و دولت صفویه‌ نیز با کمال معنی از آنها حمايت می‌کرد، با صراحت تمام، و بدون تقيّه و مجامله بر گفته‌هايش تأكيد کرده‌ و هر آنچه در دل خود و فرقه‌اش داشته‌ بیان نموده‌ است. پس ایشان از رؤيايشان پيرامون حجره‌ی پاك رسول الله ص و آتشی كه پيروانشان را به شعله‌ور ساختن آن وعده داده‌اند، سخن رانده‌ و طوري در خصوص آن حرف مي‌زند كه گويي حتماً اتفاق مي‌افتد و خلاف آن محال است.

چنين به نظر می‌رسد اگر چه آیات عظام و مراجع بزرگ شیعه، حاکمیت دولت صفويه را در دست نداشتند، اما به علّت فرصتي كه برايشان فراهم كرده بود، بسیار گستاخانه زبان گشوداند، زیرا دارای نفوذ و قدرت بودند.

اين است احساس و شعور هر شيعه‌ای!! آنها چنین وعده‌هایی را برای پيروانشان اظهار می‌دارند، گويي براي تحقّق آن، بشارت را دريافت كرده‌اند. آيا در پس اينها فرقه‌ای هست كه عداوت و دشمني شديدتري از اینها با مقدّسات مسلمانان داشته باشد؟!.

امروز به نام «ولايت فقيه» و با ادعاي نيابت كامل مهدي، اعلام مي‌كنند که‌ کارهای وی را آغاز می‌نمایند، و مسلمانان هیچ‌گونه‌ اطلاعی از خطرات اين پروتكل سرّي ندارند، و نمي‌دانند مهدیي كه رافضيه در انتظار ظهورش هستند چه‌‌کاری را انجام می‌دهد؟ در حالی که‌ او هرگز ظهور نخواهد كرد، چون وجود خارجی ندارد، ولي خطر بزرگ این است که‌ مأموريت و کشتارهای خونین آن «ذات خیالی» را شروع کنند، و گویی امروز به جاي يك مهدي دهها مهدی از میان مراجع شيعه ظهور کرده‌ است، چون به روشي بسيار خبيث و مكّارانه و با ادعاي «ولايت فقيه» مهدي را ظاهر كرده‌اند، و این براي مسلمانان بزرگترین خطر را در بر گرفته‌ است، زیرا عمليّات را شروع كرده‌اند.

آيا چيزي صريح‌تر از اين روايات براي كشف و آشكار كردن نيّات و اهداف، و عداوت و دشمني رافضیه با مؤمنين، و كينه و نفرت و عداوتشان عليه اسلام، و تلاش پيگير و مستمر براي انتقام گرفتن در هر فرصتي كه فراهم گردد وجود دارد؟ كه همه ‌اینها را با شعار «ولايت فقيه» يا با شعارهاي ديگر انجام می‌دهند، و خميني و هوادارانش به حكم مذهب ابداعي جديد خود، در صدد اجراي اهداف و مأموریتهاي مهدي موهوم از جمله‌: انهدام مسجد الحرام برآمده([[143]](#footnote-143)).

3- تخريب مسجد الحرام ومسجد نبوى

در رابطه با تخريب آن مسجد: پروتكل‌هاي شيعه تأكيد مي‌كنند بر این‌که‌ مهدي به بهانه‌ي بر گرداندن مسجد به اساس و زير بناي اوّل، آن دو مسجد را تخريب مي‌كند. روايت چنين است: «إنّ القائم يهدم المسجد الحرام حتّى يردّه إلى أساسه»([[144]](#footnote-144)).

(امام قائم مسجدالحرام را تخريب مي‌كند تا آن را به اساس اوّل برگرداند).

الحمد لله روز به روز تعداد مسلمانان افزايش مي‌يابد، و به فضاي بيشتر، و توسعه‌ي سرزمين حرمين شريفين - نه تخريب و انهدام آن - نياز دارند، پس هدف اين گروه از عمليّات تخريب چيست، كه ادعا مي‌كنند حتماً انجام خواهد شد؟ (خداوند گمانهايشان را ناكام گرداند، و تدابيرشان را وسيله‌ي نابودي خودشان نماید).

آيا می‌خواهند با انهدام حرمين مردم را متوجه كربلا كنند، كه همه بزرگان شيعه‌ي گذشته و معاصر، هميشه در مورد برتري و فضل كربلا بر كعبه جيغ كشيده‌اند و قار قار مي‌كنند. پس آنها تا مردم را بسوي كعبه‌ي كربلا منصرف نكنند هرگز زندگي آسوده، و خواب راحتی نخواهند داشت، و بر اين اساس به پيروان خود وعده داده‌اند كه هنگام تشكيل دولت مهدي چنين آرزويي تحقّق مي‌يابد.

يا این که‌ می‌خواهند با اين حیله‌، از حجم و فضاي حرميـن بکاهند، چـون - همان‌گونه كه نقل اجماع كردند - جز فرقه‌ي خود، كسي را مسلمان نمي‌دانند؟ بنابر اين، به حكم این‌که‌ به اعتقاد آنها ساير مسلمانان غير شيعه كافراند، آنها را از ورود به حرمين منع خواهند كرد، از اين رو فضايي باقی‌مانده‌ براي طايفه‌ي شيعه كافي است، چون تعدادشان كم است([[145]](#footnote-145)).

يا به ‌این علّت است كه گردهمایی بزرگ، و انبوه مسلمانان، در سرزمين حرمين، و عملّيات توسعه‌ي آنجا به منظور ايجاد فضاي كافي براي همه، آنها را به خشم آورده، در حالي كه غير از هواداران فريب خورده‌ي آنها كسي به كربلا اهميّت نمی‌دهد، پس اين جمله‌ها را به منظور اظهار خشم و كينه و حسادتي كه دلهاي سياهشان را پاره كرده تكرار مي‌كنند.

كسي گمان نكند كه‌ این پروتكل تنها از معتقدات شيعيان قديم بوده، و شيعيان امروز اين خرافات را رها كرده‌اند، چون آيات عظام و مراجع معاصر ‌هم به اجراي آن افتخار مي‌كنند.

آيت الله محمّدباقر صدر می‌گويد: «مهدي اقدام به كاهش حجم مسجدالحرام مي‌كند و آن را به زير بناي اوّلي برمی‌گرداند.. و با اين كار يك چهارم مساحت امروز مسجد را از بین می‌برد، خصوصاً بعد از توسعه‌هاي كلاني كه اخيراً در آن صورت گرفته»([[146]](#footnote-146)).

سپس اشاره مي‌كند به ‌اینكه مهدي تلاش مي‌نماید تعداد طواف كنندگان را به تناسب فضاي موجود كاهش دهد، و از طواف مستحب جلوگيري می‌نماید... و اولويّت را به كساني می‌دهد كه حج و طواف واجب به جا می‌آورند، و با اين كار تا حدودی از تعداد طواف كنندگان كم می‌شود»([[147]](#footnote-147)).

اگر چنين اهدافي دارند، چرا وقتي كه ‌آمار حجّاج تكميل و تنظيم شد به جوش و خروش مي‌افتند، و براي افزايش سهم تعداد بيشتر حجّاج تلاش مي‌كنند؟!... هدف ما از این کار این نيست كه بخواهیم از طرف مقابل دفاع كنيم، بلكه می‌خواهیم اعلام داریم که‌ مقصود درخواست افزايش تعداد حجّاج شيعه به علّت رغبت و علاقه‌ي شديد به حج نيست، بلكه اهداف ديگري را مد نظر دارند.

سپس آيا كسي كه براي تخريب و انهدام و كم كردن فضاي حرمين بكوشد، حج برايش اهميت دارد؟

و آيا براي بيان و آشكار كردن حيله و دسيسه و نقشه‌هايي كه بر ضد مقدّسات اسلام و ساير مسلمانان طرح ريزي مي‌كنند، هيچ دليلي بليغ‌تر از مطالبي كه در كتابهاي مقدّس آنها مرقوم و بايگاني شده است وجود دارد ؟

آنها رؤياي تشكيل دولتي را مي‌بينند - به رياست يكي از افرادي كه ادّعاي امامتش را می‌کردند، و يا بر حسب مذهب جديد «ولايت فقيه» به رهبري نائب آن امام موهوم- تا آن نقشه و پروتكل‌ها را به مرحله‌ي اجرا و تطبيق بگذارند، و براي تخريب و انهدام به حرم امن خدا حمله‌ور شوند؟!!!.

جعل كنندگان آن روايت‌ها، با علم اليقين دانسته‌اند كه ‌امام غائبي وجود ندارد، اما براي بيان آمال و آرزوهايي كه در سر پرورانيده‌اند نقشه مي‌كشند، و براي برآورده كردن خواسته‌هايي كه بدان چشم دوخته‌اند طرح ريزي مي‌كنند، تا هرگاه حكومتي را به رياست امام يا نائبش تشكيل دادند، طرحها اجرا شوند.

بله دولت تشكيل شد و براي نشر و گسترش فتنه و آشوب در حرمين تلاش نمودند اما تلاشهايشان آشكار گرديد چون: ﭿ ﮛ ﮜ ﮝﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﭾ. (الأنفال: ٣٠).

(آنها چاره مى‏انديشيدند (و نقشه مى‏كشيدند)، و خداوند هم تدبير مى‏كرد; و خدا بهترين چاره جويان و تدبيركنندگان است).

بركسي پوشيده نيست كه صرف نظر از جنبه‌ي خرافي بودن اين پروتكل‌ها، در واقع اين اعترافاتي است به اهداف و نيّات نهفته و خصمانه‌ي آنها نسبت به دين اسلام، و تلاش براي حيله و دسيسه، و آن اهداف آنقدر خصمانه است كه آرزو مي‌كنند براي تخريب حرمين و نبش دو قبر پاك شيخين (م) فرصتي بيابند، امّا وقتي كه نسبت به تحقّق آمال و اهدافشان احساس عجز و ناتواني كنند، اين‌گونه خود را دلداري می‌دهند كه بگويند: وقتي كه ‌امام غائب ظهور كرد و حكومتش را تشكيل داد حتماً چنين كاري محقّق خواهد شد. پس اين حرف نشان می‌دهد كه اگر فرصت و قدرت را بدست آوردند چكار مي‌كنند. براي همين است كه معاصرين آنها بر زبان آخوندها تمنّاي فتح مكّه و مدينه مي‌كنند تا رؤياهايي را كه به نام روايت به صراحت زمزمه كرده‌اند محقّق گردانند.

آخوند معاصر حسين خراساني می‌گويد: « طائفه‌هاي شيعه، در انتظار فرا رسيدن روزي هستند كه آن سرزمينهاي مقدّس را فتح كنند([[148]](#footnote-148)) ایشان رؤیای فتح مكّه و مدينه را مي‌بيند، گويي در اشغال كفّار است، زيرا عليه ديار مقدّس اهداف پليد و دسيسه‌هاي خصمانه دارند.

در گردهمايي رسمي تاريخ (17/3/1979م) كه به‌ عنوان تأييد و پشتيباني شورش خميني در آبادان برگذار گرديد، يكي از آخوندهاي شيعه به نام «دكتر محمّد مهدي صادقي» سخناني را ايراد كرد كه به زبان عربي و فارسي ثبت شد، و رسانه‌ها آن را مهّم توصيف كردند، كه قسمتي از آن سخنراني چنين است: «اي برادران مسلمانم در شرق و غرب! تصريح مي‌كنم كه مكّه حرم امن الهي است، ولي گروهي حقير و بدتر از يهود آن را اشغال كرده‌اند([[149]](#footnote-149))، سپس يادآور شد كه وقتي انقلابشان محكم و ثابت قدم گرديد، به قدس و مكّه‌ي مكرّمه و افغانستان خواهند رفت([[150]](#footnote-150)). به اعتقاد او اوضاع مكّه‌ي مكرّمه كه همه ساله مورد استقبال حجّاج مسلمانان از راههاي دور و نزديك است، و از آنجا علم توحيد و يكتاپرستي منتشر می‌شود و همه حجّاج و عامرين در آنجا در امنيّت كامل هستند، مانند اوضاع قدس و افغانستان است كه در اشغال يهود و كمونيستها هستند...، به چه هدفي به مكّه مي‌روند؟ شايد براي هدفي كه در پروتكل‌هايشان بدان تصريح شده!!، لذا مجله‌ي «شهيد»، كه زبان حال آخوندهاي شيعه در ايران است در شماره‌ی 46 تاريخ 16 شوال سال 1400هـ عكسي از مكه و قدس را در كنار هم چاپ كرده بود، و در بين آنها دستي با اسلحه بيرون آمده بود، و در زير آن نوشته بودند: «هر دو قبله را آزاد خواهيم كرد»([[151]](#footnote-151)).

فصل سوّم: گروههايي كه در ليست ترور قرار دارند

1- اهل سنّت

قائم الزمان يا نائب او برآشفته و خشمگين و غمگين... شمشيرش را كشيده و بر دوش می‌گذارد و اهل سنّت را - كه مراجع معتبر شيعه لقب «مرجئه» را به‌ آنان داده‌اند - با شمشيرش درو مي‌كند([[152]](#footnote-152))، و گفته‌اند: «ويح هذه المرجئة([[153]](#footnote-153))، إلى من يلجئون غداً إذا قام قائمنا([[154]](#footnote-154))، يذبحهم والّذي نفسي بيده كما يذبح القصّاب شاته»([[155]](#footnote-155)).

(واي به حال اين مرجئي‌ها، فردا كه قائم ما ظهور كرد به چه كسي پناه می‌برند، به خدا سوگند همان‌گونه كه قصّاب گوسفند را ذبح مي‌كند، آنها را ذبح خواهد كرد.

و گاهي هم اهل سنّت را لقب «مخالفين» داده‌اند، و گفته‌اند: «ما لمن خالفنا نصيب، إنّ الله قد أحلّ لنا دمائهم عند قيام قائمنا»([[156]](#footnote-156)).

(مخالفين ما در دولت آينده‌ي قائم سهم و بهره‌ای ندارند، خداوند خون آنها را هنگام قيام قائم براى ما حلال كرده است).

بعضي وقتها هم آنها را «ناصبي» ناميده‌اند: «فإذا قام قائمنا عرضوا كلّ ناصب عليه، فإن أقرّ بالإسلام وهي الولاية، وإلاّ ضرب عنقه، أو أقرّ بالجزية فأداها كما أدّی أهل الذمّة»([[157]](#footnote-157)).

(وقتي مهدي قيام كرد، همه سنّی‌ها نزد او عرضه می‌شوند، اگر به اسلام كه ولايت شيعه است اعتراف كردند كه خوب، در غير اين صورت، اگر مانند اهل ذمّه (يهود و نصارى)، حاضر به پرداخت جزيه شدند از آنها مي‌پذيرد وگرنه، گردنشان را با شمشير مي‌زند).

ولي بين اين روايت و روايتهاي بعدي تناقض آشكاري ملاحظه می‌شود كه می‌گويند: توبه از سنّي پذيرفته نمی‌شود.

2- شيعيان معتدل و ميانه‌رو

شيعه تنها به قتل و كشتار اهل سنّت اكتفاء نمي‌كنند، بلكه قائم يا نائب او در زمان غيبت، شيعيان غير افراطي زيديه را دنبال كرده و به قتل می‌رساند.

در روایاتشان آمده‌: «إذا قام القائم، سار إلى الكوفة، فيخرج منها بضعة عشر آلاف أنفس، يدعون البترية ([[158]](#footnote-158))، عليهم السلاح، فيقولون له: ارجع من حيث جئت فلا حاجة لنا في بني فاطمة، فيضع فيهم السّيف حتّی يأتي على آخرهم»([[159]](#footnote-159)).

(وقتي كه قائم ظهور كرد، به طرف كوفه مي‌رود، بيش از دوازده هزار نفر را از آنجا خارج مي‌كنند كه «بتريه» ناميده می‌شوند ، می‌گويند: از جايي كه آامده‌ای برگرد، ما نيازي به فرزندان فاطمه نداريم. بنابر اين، شمشير را بر آنها گذاشته تا آخرين نفرشان را نابود مي‌كند.

3- عرب

می‌گويند: امام قائم يا آخوند‌هاي نائب او در ميان عرب با (جفر سرخ) كه قتل و اعدام است، حكم مي‌كند([[160]](#footnote-160)).

بسياري از روايات شيعه، عرب را به حماسه‌ای خونين، توسط «امام قائم» تهديد مي‌كنند، كه نه مرد و نه زن، و نه كوچك و نه بزرگشان بعد از آن باقي نمي‌مانند، تا جايي كه پروتكل‌هايشان می‌گويند: «ما يبقی بيننا وبين العرب إلاّ الّذبح»([[161]](#footnote-161)).

(بين ما و عرب جز ذبح و كشتار چيز ديگرى نيست).

ملاحظه می‌شود كه در پروتكلِ ريشه كني و نسل‌كشي شامل و فراگير نژاد عرب، فرقي بين شيعه و سنّي نيست، در حالي كه بسياري از شيعيان عرب هستند، ولي رواياتشان گزارش می‌دهند كه وقتي دولت قائم تشكيل شد، شيعه‌ي عرب وجود نخواهد داشت، لذا هشدار می‌دهند كه فريب عرب را نخوريد اگر شيعه هم شدند، و می‌گويند: «اتّق العرب فإنّ لهم خبر سوء، أما أنّه لم يخرج مع القائم منهم أحد»([[162]](#footnote-162)).

(از عرب برحذر باش، چون خبر بدي در انتظارشان است، و چون قائم ظهور كند، كسي از آنها با قائم خارج نخواهد شد).

در حالى كه در عرب شيعه بسيارند ولي مى‌گويند كه تصفيه مى‌شوند و جز افراد كمى كسى باقى نمى‌ماند([[163]](#footnote-163)).

جنگ خميني عليه ملّت عراق هم (بدون فرق بين شيعه و سنّي) آغاز اين مبدأ اعتقادي قتل عام و نسل كشي نژاد عربي بود و براي هر بيننده‌ای روشن است، و اين تذّكر است براي كسي كه دل داشته باشد. و بسي آشكار است كه اختصاص عرب به قتل‌عام و نسل‌كشي بر احساسات نژادپرستانه و ناسيوناليستي جعل كنندگان اين روايات دلالت دارد و بيانگر نهايت درجه دشمني و خصومت بنيانگذاران مذهب رافضیه با نژاد عرب است، طوري كه با قتل و كشتار آنها آرام گرفته و احساس لذّت مي‌كنند، ولي در واقع اين امر به خصومت و عداوت با ديني بر می‌گردد كه حاملانش عرب بودند.

4- اختصاص مسلمين به قتل

در پروتكل شيعه، روايات متعدّدي وارد شده كه مسلمين را به قتل و كشتار مهدي اختصاص داده‌اند، لذا «آيت الله صدر» اعتراف كرده كه ظاهر روايات چنين می‌رساند كه كشتار گسترده‌ و سرسام آور مهدي به مسلمين اختصاص دارد !!!([[164]](#footnote-164)).

5- كشتار و نابودی نسل‌ بشر

«مهدي» - کسی كه شيعه رؤياي قيام و بازگشت وی را در سر می‌پرورانند، و در انتظارش لحظه شماري مي‌كنند، و شخصیتی آخوندهاي شيعه بنا به‌ حکم مذهب «ولايت فقيه» خود را نماينده‌ي او مي‌دانند، تا اهداف و مأموريتهاي او را خود به نيابت وی اجرا كنند - كشتار و نسل كشي چنان بزرگي از بشر را راه مي‌اندازند، كه همه مردم را در برگيرد، و جز تعداد ناچيز و حقيري كه «شيعيان» هستند كسي زنده نماند.

پروتكل شيعه روايت مي‌كند: «لا يكون هذا الأمر حتّى يذهب تسعة أعشار النّاس»([[165]](#footnote-165)).

(تا نُه دهم مردم از بين نرود مهدي ظهور نخواهد كرد).

محمّد باقر صدر می‌گويد: «منظور از «الأمر» در اين روايت ظهور مهدي است»([[166]](#footnote-166)).

و جعفر شيعه گفته: « لا يكون هذا الأمر حتّی يذهب ثلثا النّاس، فقيل له: إذا ذهب ثلثا الناس فما يبقی؟ فقال(ع): أما ترضون أن تكونوا الثلث الباقي؟»([[167]](#footnote-167)).

(ظهور مهدي جز با نابودي دو سوّم مردم، صورت نخواهد گرفت. عرض كردند: پس اگر دو سوم مردم نابود شوند، چه كسي باقي می‌ماند؟ گفت: آيا راضي نمی‌شويد كه شما ثلث باقي مانده باشيد؟).

آيت الله صدر می‌گويد: «اين شامل كشتار و نابودي كلّ بشريّت است، كه تنها با يك جنگ جهاني و بسيار تأثيرگذار حاصل خواهد شد([[168]](#footnote-168)).

روايات شيعه در مورد نسبت تعداد مردم باقي مانده مختلف‌اند. مرجع معاصر «باقر صدر» در توجيه ‌این اختلاف درصد می‌گويد: «اختلاف نسبت درصد مذكور دليلي است بر این‌که‌ از روی تقریبی بدان اشاره‌ شده است‌. علاوه بر این‌که‌ می‌توان بيشترين نسبت را قبول كرد كه نُه دهم است، چون خبردادن به نابودي كمترين نسبت با نابودي بيشترين نسبت منافات ندارد»([[169]](#footnote-169)).

شيعه، امروزه در قالب اذكار و زيارتنامه‌هايشان آموزه‌هاي روزانه و مستمري دارند، تا پيروانشان را به خونخواهي و انتقام‌جويي تشويق و ترغيب نمايند.

در پروتكل كشتار مهدي، جز شيعيان كسي از آن كشتارِ سهمگين و خونين نجات نخواهد يافت، و توبه و بازگشت هم پذيرفتني نيست؛ باقر صدر می‌گويد:

«قطعاً امام مهدي ؛ در يك عملّيات پاكسازي شمشیرش را در برابر همه منحرفين فاشل برمی‌کشد، و اگر تعدادشان به‌ هزاران نفر هم برسد ضمن نقشه‌اي قبلی همه را نابود و ريشه‌كن مي‌كند، و اعلام توبه و اخلاص را از هیچ یک از آنها نمي‌پذيرد»([[170]](#footnote-170)).

سيره و روشي كه براي مهدي توصيف كرده‌اند، هيچ‌گونه‌ ارتباطي با اسلام ندارد، و آنها خود نیز به‌ دنبال کردن شريعتي جديد معترف هستند، و اعلام می‌دارند که‌ شریعت جدید آنها مخالف با راه و روش و سيره‌ی رسول الله ص و اميرالمؤمنين علي است كه ادعا مي‌كنند شيعه‌ي او هستند. روايات شيعه در اين باره می‌گويد: «إن ّالقائم أمر أن يسير بالقتل ولا يستتيب أحداً»([[171]](#footnote-171)).

(قائم فرمان قتل و كشتن را صادر مي‌كند و از كسي توبه نمی‌پذیرد).

و حتّي كساني را به قتل می‌رساند كه بي‌گناه‌اند، در روایت آمده‌: «إذا خرج القائم قتل ذراري قتلة الحسين بفعل آبائهم»([[172]](#footnote-172)). اگر قائم ظهور كند كودكان كشتگان حسين را بقتل مى‌رساند، آنهم بخاطر كردار پدرانشان.

بعضي از روايتشان ميزان قتل و عام مردم غير شيعه، توسط مهدي را به تصوير كشيده‌اند، و می‌گويند: «لو يعلم النّاس ما يصنع القائم إذا خرج، لأحبّ أكثرهم ألاّ يروه ممّا يقتل النّاس،حتّی يقول كثير من النّاس: ليس هذا من آل محمّد، لو كان من آل محمّد لرحم»([[173]](#footnote-173)).

(اگر مردم مي‌دانستند مهدي بعد از ظهور چكار مي‌كند، اكثرشان دوست داشتند او را به خاطر كشتاري كه مرتكب می‌شود نبينند،... تا جايي كه بسياري از مردم می‌گويند: اين از آل محمّد نيست، و گرنه به مردم رحم می‌کرد).

بر اساس اين روايت آيين مهدي مبني بر خارج شدن از روش رحمت و عدالتي است كه اهل بيت بدان شهرت داشتند، تا جايي كه صراحتاً می‌گويند او بكلّي از سيره و روش رسول خدا ص خارج می‌شود. چون به ادعاي شيعه از امام باقر پرسيدند: «أيسرالقائم بسيرة محمّد؟ فقال: هيهات! إنّ رسول الله (ص) سار في أمّته باللّين، وكان يتألّف النّاس، القائم أمر أن يسير بالقتل وألاّ يستتيب أحداً، فويلٌ لمن ناوأه»([[174]](#footnote-174)).

(آيا «قائم» طبق سيره‌ی رسول خدا عمل مي‌كند؟ گفت: بعيد است! رسول خدا ص با نرمش و دلداري با مردم رفتار می‌کرد، ولي قائم فرمان می‌دهد با قتل و كشتار رفتار شود و از كسي درخواست توبه و بازگشت نمي‌كند، پس واي به حال كسي كه با او در افتد!!).

بنابر اين، به ادعاي شيعه سيره‌ی مهدي مخالف با سيره‌ی رسول خدا ص است، و اجماع مسلمانان هم بر اين منعقد است: هر راه و روشي كه مخالف سيره پاك پيامبر اسلام باشد، از اسلام نيست، پس آيا او با رسالتي غير از اسلام مبعوث می‌شود؟!

چطور به خلاف رسالت و شريعت اسلام حكم مي‌كند!! مگر او پيامبري است كه از نو برايش وحي شده باشد؟! درحالي كه خاتم الانبياء محمد ص است، و بعد از وفات ايشان وحي براي كسي نيست، و هر كه ادعاي خلاف اين را داشته باشد شيّاد و دروغگوست، چون نصوص و روايات قطعي، و اجماع امّت بر اين است كه با وفات رسول خدا وحي و نبوّت خاتمه يافت.

ولي اين روايت، حقد و كينه و نفرت اهل تشیع نسبت به‌ مردم خصوصاً امّت اسلامي را به تصوير می‌کشاند، كه مخالف راه و روش آنها هستند، و آرزوي فرا رسيدن روزي را دارند كه «رؤياهايي» در آن برآورده شود كه ‌این روايتها حقيقت آنها را كشف و برملا مي‌سازند، و ماهيّت دولت صفوي، و حكومت آخوندهاي شيعه، و سازمانهاي شيعه در لبنان آن را به خوبي تفسير مي‌كنند.

براي همه روشن است اميرالمؤمنين علي كه شيعه ادعاي هواداري و شيعه‌گري او را مي‌كنند، مخالفين خود را تكفير نكرد، و جز با كساني كه عليه او شورش برپا كردند نجنگيد، بنابر اين قائم شيعه و پيرواني كه بر راه و روش او هستند، شيعه و طرفدار علي نيستند، همان‌گونه كه آقايان مرجع هم اعتراف كرده‌اند كه به سيره‌ی علي عمل نمي‌نمایند، و ادعا مي‌كنند كه از امام صادق سؤال شد: «أيسيرالقائم بخلاف سيرة علي؟ فقال نعم، وذلك أنّ عليّاً سار بالمنّ والكفّ، لعلمه أنّ شيعته، سيظهر عليه من بعده، أمّا القائم فيسير بالسّيف والسّبي، لأنّه يعلم أنّ شيعته لن يظهر عليهم من بعده أبداً»([[175]](#footnote-175)).

(آيا قائم بر خلاف سيره و راه و روش علي عمل مي‌كند؟ گفت: آري، چون علي با مهرباني و چشم‌پوشي رفتار می‌کرد، زیرا می‌دانست شيعيانش بعد از او مغلوب خواهند شد، امّا قائم با قتل و اسارت با مخالفين رفتار مي‌كند، چون مي‌داند كه هرگز بر آنها تسلّط نخواهند يافت).

و امام صادق شيعه خطاب به بعضي از شيعيان می‌گويد: «كيف أنت إذا رأيت أصحاب القائم قد ضربوا فساطيطهم في مسجد الكوفة، ثمّ أخرج المثال: الجديد علی العرب شديد».

(تو چه حالي خواهيد كرد وقتي ببيني ياران قائم در مسجد كوفه خيمه زده‌اند! سپس اين ضرب المثل را گفت: «اين حکم جديد بر عرب شديد است».

راوي گفت: عرض كردم: فدايت شوم، آن حكم جديد چيست؟ گفت: ذبح. گفت: عرض كردم: «بأيّ شيءٍ يسير فيهم، هل بما سار علي بن ابي طالب في أهل السّواد؟ قال لا، إنّ عليّاً سار بما في الجفر الأبيض، وهوالكفّ، وهو يعلم أنّه سيظهر علی شيعته من بعده، وأنّ القائم يسير بما في الجفرالأحمر، وهو الذبح، و هو يعلم أنّه لا يظهر علی شيعته»([[176]](#footnote-176)).

(چگونه با آنها رفتار مي‌كند؟ آيا با آنچه علي در رفتار با اهل عراق عمل كرد، عمل مي‌كند؟ گفت: نه، علي با حكم (جفر سفيد) عمل كرد كه مهربان و چشم‌پوشي بود، چون مي‌دانست شيعيانش بعد از او مغلوب واقع می‌شوند، ولي قائم با (جفر سرخ) عمل مي‌كند كه ذبح است، چون مي داند ديگر شيعيانش مغلوب نمی‌شوند.

6- قتل اُسرا و مجروحين

مهدي يا نائبش خميني و سایر مراجع بعد از او، چنانچه قدرت داشته باشند، به هيچ كس، حتّي اسرا و مجروحين و فراريهاي جنگ هم رحم نمي‌كنند، حتّي اگر مسلمان هم باشند، چون دين و اسلام نزد آنها فقط مذهب رافضي است.

روايت آنها در اين خصوص می‌گويند: «القائم له أن يقتل المُولّيَ و يُجهزَ علی الجريح»([[177]](#footnote-177)).

(قائم حق دارد فراريان جنگ، و مجروحين را به قتل برساند).

شايد قضيه‌ی كشتن اسراي جنگ ايران و عراق از سوي ايرانيان ناشي از اجراي همين مبدأ اعتقادي بوده باشد.

7- قتل و كشتار صفت دائمي امام قائم است

روايات شيعه می‌گويند: «ليس شأنه إلاّ القتل، فلا يستبقي أحداً([[178]](#footnote-178))، ولا يستتيب أحداً»([[179]](#footnote-179)).

(مهدي جز قتل و كشتار كاري ندارد، پس نه كسي را زنده می‌گذارد، و نه از كسي توبه مي‌پذيرد).

كسي كه در مورد خميني تحقيق كرده باشد، مي‌داند كه هميشه در تلاش بود اين صفت را در خود، كه ولايت عموم فقيه را بر عهده گرفته بود، محقّق گرداند، و از عملّيات قتل و ترور مستمر توقف نكند، تا در صورت امكان كينه‌اش را اعمال نماید، مگر جان يا حكومتش به خطر افتاده باشد، و گرنه قتل براي اين فرقه از عسل شيرين‌تر، و دست كشيدن از آن برايشان از نوشيدن جام زهر تلخ‌تراست([[180]](#footnote-180)).

فصل چهارم: شيوه‌هاي تجاوزگري

از جمله روشهاي متداول تجاوزگري شيعه در صورت فراهم بودن فرصت اينها هستند:

## ترور

يكي از تصميمات پروتكل شيعه، تصفيه و پاكسازي مسلمانان غير شيعه بوسيله‌ي «ترور» است، كه تنها يك شرط دارد، آن‌هم حفظ جان تروريست شيعه است.

حالا گوش كن به نصوص و روايات مقدّس شيعه در اين خصوص:

«عن داود بن فرقد قال: قلت لأبي عبدالله ؛، ما تقول في قتل النّاصبي؟ فقال: «حلال الدّم، ولكن اتّقي عليك، فإن قدرت أن تقلب عليه حائطاً، أو تغرقه في الماء لكيلا يشهد به عليك، فافعل»([[181]](#footnote-181)).

(از داود بن فرقد روايت است كه گفت: به اباعبدالله گفتم: در مورد كشتن ناصبي چه مي‌فرمايي؟ گفت: خونش حلال است، ولي هوشيار باش جانت به خطر نيفتد، اگر توانستي ديوار را بر او واژگون كني، يا او را در آب خفه كني بهتر است، تا عليه تو شاهد و قرينه‌ای نباشد).

يعني، براي كشتنش از هر وسيله‌ای كه می‌تواني استفاده كن، به شرطي كه جانت به خطر نيفتد، و بعداً به دام نيفتي. از ديدگاه آنها، ناصبي و اهل سنّت و شيعيان معتدل امثال: «زيديه» همانند يك ديگر هستند.

امامشان هم يكي از پيروانش را نصيحت مي‌كند كه قتل و تجاوزگري را با ترور و مخفيانه راه بیندازد، می‌گويد: «اشفق إن قتلته ظاهراً أن تُسألَ لِمَ قتلته؟ ولا تجد السّبيل إلى تثبيت حجّة، ولا يمكنك إدلاء الحجة فتدفع ذلك عن نفسك، فيسفك دم مؤمن من أوليائنا بدم كافر، عليكم بالإغتيال»([[182]](#footnote-182)).

(اگر آشكارا او را بكشي، از اين بترس كه مورد بازخواست قرار گيري كه چرا او را كشته‌ای؟ اگر راهي براي اثبات دليل به نفع خودت پيدا نكني، و نتواني دليلي براي دفع اتهام از خود ارائه نمائي، در نتيجه خون مؤمني در قصاص خون كافري ريخته می‌شود، پس به صورت ترور و مخفيانه اقدام به قتل كنيد).

**پس آن امام** نگران قتل مسلماني نيست، بلكه نگران است كه حكومت اسلام، شيعه‌ای را در قصاص قتل مسلماني، به قتل برساند، و لذا او را توصيه نموده كه با روش **ترور و پنهان‌كشي** با همه مخالفين كه مجموع مسلمانان هستند تعامل كند.

و در كتاب «الرجال» كشي آمده است كه يكي از رافضي‌ها، گزارش محرمانه‌ای را به مسئول يكي از سازمانهاي سرّي ارسال نموده، مبنی بر این‌که‌، توانسته مجموعه‌ای از مسلمانان را به شيوه‌هاي مختلف و مخفي از پاي درآورد، و به شرح برخي از آن روشها پرداخته و می‌گويد:

«براي كشتن برخي از آنها با نردبان بالاي بام منزلشان مي‌رفتم و او را مي‌كشتم، و براي كشتن تعدادي ديگر، موقع شب به در منزلشان مي‌زدم، همين‌كه در را باز می‌کرد، مي‌زدمش و او را مي‌كشتم»([[183]](#footnote-183)).

همچنين يادآور شد كه با اين روشها سيزده نفر را نابود كرده كه هيچ گناهي نداشتند جز این‌که‌ شيعه نبودند. و اين‌گونه از اين جرم و جنایتها تعبير مي‌كند و می‌گويد: «إنّهم يتبرأون من علي».

(آنها اظهار برائت از علي می‌کردند).

البته راضي بودن از شيخين (ابوبكر و عمر م) در ديدگاه آنها، به معناي تبرّا و بيزاري از علي است، تا جايي كه گفته‌اند: «لا ولاء إلاّ ببراء». (تنها ولاء، و دوستي كسي براي علي قابل قبول است كه از شيخين اظهار برائت و بيزاري كند).

و اصلاً از ديدگاه شيعه اعتقاد به مسلمان بودن آن دو بزرگوار، گناهي نابخشودني است، و موجب حلال شدن خون انسان معصوم در دنياست، همان‌گونه كه موجب ماندن ابدي در دوزخ است (چه رسد به ‌اینكه آنها را بر همه اصحاب مقدّم بداند)، و در معتبرترين منابع ديني شيعه روايت است كه ‌امام گفته‌: «ثلاثة لا يكلّمهم الله يوم القيامة ، ولا يزكّیهم، و لهم عذاب أليم: من ادّعی إمامة من الله ليست له، ومن جحد إماماً من الله، ومن زعم أنّ لهما في الاسلام نصيباً»([[184]](#footnote-184)).

(در روز قيامت خدا با سه گروه سخن نمی‌گويد، و پاكشان نخواهد كرد، و عذابى دردناك خواهند داشت: هر كس ادعاي امامت كسي كند كه خدا او را امام قرار نداده باشد([[185]](#footnote-185))، و هركس امامي را كه خدا تعيين كرده انكار كند([[186]](#footnote-186))، و هركس معتقد باشد كه آن دو نفر بهره‌ای از اسلام دارند).

مجلسي در «مرآة العقول» می‌گويد: منظور از «آن دو نفر» ابوبكر و عمر است.

پروتكل‌هاي شيعه، «اسناد بخشش گناه و ضمانت بهشت» را در بين كساني توزيع می‌کردند كه اقدام به عمليّات قتل و ترور مسلمانان می‌نمودند...، اين امام شيعه بود كه فرمان ترور (فارس بن حاتم قزويني) را صادر كرد و در جلسه ويژه خود گفت: هر كس می‌خواهد او را به قتل برساند، زیرا خونش هدر است. حال كيست كه مرا از دستش راحت كند، و او را بكشد تا من هم برايش ضامن بهشت باشم»([[187]](#footnote-187)). بنابر اين يكي از خون آشامان حرفه‌ای به نام جُنيد، براي اين عمليّات جنايتكارانه اعزام گرديد، كه خود، عمليّات ترورش را بازگو كرده و می‌گويد:

«بعد از نماز مغرب در حالي كه فارس (مقتول) از مسجد بيرون مي‌آمد، ضربه را بر سرش فرود آوردم، و بر زمين افتاد، ضربه‌ي دوّم را به او زدم ناگهان مُرد، و همهمه و غوغا برپا شد، من ساطورم را به طرف جلو خود پرتاب كردم، مردم جمع شدند، و من دستگير شدم، چون كسي ديگر آنجا نبود، ولي نه اسلحه و نه چاقو از من پيدا نكردند، بنابر اين در كوچه و خانه‌هاي اطراف به جستجو پرداختند، ولي بعد از آن خبري از ساطور نشد»([[188]](#footnote-188)).

همان‌گونه كه مي‌بيني قرباني اين عمليّات تروريستي، مسلماني بود كه بعد از نماز و ركوع و سجود براي خدا از مسجد خارج شد....، ولي قاتل به جاي نماز در كمين نشسته‌، و منتظر است با اين جنايت، امامش رفتن بهشت را برايش تضمين كند!!!، آيا نمي‌داند كه هر كس عمدا مؤمني را به‌ قتل برساند برای همیشه در دوزخ می‌ماند؟

خداوند می‌فرمايد: ﭿ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﭾ (النساء: 92-93).

(هيچ فرد باايمانى مجاز نيست كه مؤمنى را به قتل برساند، مگر اينكه اين كار از روى خطا و اشتباه از او سر زند; (و در عين حال،) كسى كه مؤمنى را از روى خطا به قتل رساند، بايد يك برده مؤمن را آزاد كند و خونبهايى به كسان او بپردازد; مگر اينكه آنها خونبها را ببخشند. و اگر مقتول، از گروهى باشد كه دشمنان شما هستند (و كافرند)، ولى مقتول باايمان بوده، (تنها) بايد يك برده مؤمن را آزاد كند (و پرداختن خونبها لازم نيست). و اگر از قومى باشد كه ميان شما و آنها پيمانى برقرار است، بايد خونبهاى او را به كسان او بپردازد، و يك برده مؤمن (نيز) آزاد كند. و آن كس كه دسترسى (به آزاد كردن برده) ندارد، دو ماه پى در پى روزه مى‏گيرد. اين، (يك نوع تخفيف، و) توبه الهى است. و خداوند، دانا و حكيم است. (و هر كس، فرد باايمانى را از روى عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است; در حالى كه جاودانه در آن مى‏ماند; و خداوند بر او غضب مى‏كند; و او را از رحمتش دور مى‏سازد; و عذاب عظيمى براى او آماده ساخته است).

صدور فرمان ترور، يكي از مبادي سرّي است كه عليه مخالفين خود اِعمال مي‌كنند، همان‌گونه كه روايات فوق به ترور دستور دادند، آنهم در قرن سوّم كه حكومت خلافت اسلامي بزرگ بر سر كار بوده، و حدودات شرعي را اجرا می‌کرد.

مبدأ ترور، و «صدور سند بهشت» از جمله مبادي و اصول آن مذهب است؛ پس ترور و قتلهاي زنجيره‌ای و هواپيما ربائي، و پرتاب موشك به مناطق مسكوني و مردم بي دفاع، و مين گذاري، و بردن مواد منفجره به حرم امن الهي، براي اجرا و تطبيق اين پروتكل است، ولي حريص بودنشان بر ترور شخصيّتهاي بزرگ، مانند علما و بزرگان مسلمان و اهل سنّت از اين هم بزرگتر و شديدتر است!.

ورود به سازمانهاي امنيتي كشورهاي اسلامي

در راستاي تلاش براي دستيابي به اهداف و اغراض شيعه، گاهي شيعيان به ادارات و ارگانهاي امنيتي برخي از كشورهاي اسلامي راه مي‌يابند، تا از اين طريق بتوانند بر بندگان صالح و مؤمن سيطره‌ یابند، و بدين‌وسيله مخالفينشان را آزار و اذيّت كنند. «نعمت الله جزايري» یکی از مراجع عالي قدر شيعه يادآور شده كه يكي از شيعيان به نام «علي بن يقطين» ، در زمان هارون الرّشيد، به منصب وزارت راه يافت،([[189]](#footnote-189)). خميني در كتاب «حكومت اسلامي» به مدح و ثناي او پرداخته، به خاطر این‌که‌ توانسته - به تعبير او- به صورت شكلي و ظاهري، به منظور كمك به اسلام و مسلمين (شيعه) وارد دولت اسلام شود([[190]](#footnote-190)).

جزايري نقل مي‌كند كه ابن يقطين با حيله و دسيسه توانست قریب به‌ پانصد نفر مسلمان را به‌ قتل برساند، و می‌گويد: «علي بن يقطين كه وزير هارون الرّشيد بود، جمعي از مخالفين را در‌ زندان جمع كرد، و به برده‌ها دستور داد، سقف زندان را بر روي آنها تخريب كنند، و همه به قتل رسيدند»([[191]](#footnote-191))، و با اين كار به دو هدف دست يافت:

يكي صدمه زدن به اعتبار و جایگاه حكومت اسلامي، چون هر كس اين خبر را می‌شنيد، گمان می‌کرد كه زندان مخروبه و غير قابل سكونت بوده، و به همان حال رها شده تا سقف آن بر روي زندانيان فرو ريخته.

دوّم این‌که‌ با اين روش مكّارانه و مخفیانه‌ مخالفين اعتقادي خود را به‌ قتل می‌رساند و عصبانيت خود را خالي می‌كرد.

همچنين شيخ جزائري اشاره مي‌كند كه ابن يقطين با يكي از قوانين شيعه مخالفت كرد، زيرا لازم بود براي اقدام به ‌این كشتارها از رهبر عالي رتبه‌ي سازمان سرّي شيعه اجازه بگيرند، كه تا امروز هم اين قانون ادامه دارد([[192]](#footnote-192)).

جزايري می‌گويد: «ابن يقطين مي‌خواست از عواقب خون آن زندانيان خلاص شود، بنابر اين سؤالش را در نامه‌ای به ‌امام كاظم ؛ ارسال كرد، و ايشان هم جوابش را اين‌گونه داد كه چنانچه قبل از اقدام به قتل، اجازه می‌گرفت، هيچ جريمه‌ای بر او نبود، ولي چون اجازه نگرفته به كفّاره‌ی هر مرد يك بُز نر ذبح كند، و بز نز هم از مقتول بهتر است»([[193]](#footnote-193)).

امام قتل پانصد نفر را تأييد كرد، فقط به خاطر این‌که‌ شيعه نبودند!!، ولي دستور داد كفاره بدهد، نه به علّت این‌که‌ جمعي از مسلمانان را به قتل رسانيده بود، بلكه به علّت این‌که‌ بدون دستور گرفتن از سر مذهب كه او را امام می‌گويند، وارد عمل شده بود. قاتل به‌ خاطر اینکه‌ بر خلاف قانون فرقه‌ي شيعه عمل كرده مكلّف به ذبح آن حيوان گرديد، تا با خوردن آن گوشت، پيروانشان در آينده براي عمليّات تخريبي، با مركزيّت منسجم و سازمان يافته‌تري وارد عمل شوند([[194]](#footnote-194)).

بنابر اين هرگاه شيعه از امام يا نائب او - كه همان فقيه مرجع است - اجازه می‌گرفت بايستي از فرمان او اطاعت كند، ولي در صورت اجازه نگرفتن، مسأله از ذبح بُز نر تجاوز نمی‌کرد!!.

جزايري در تعليق بر «ديه» و ذبح بُز نر، كه به خاطر اجازه نگرفتن براي كشتن هر مسلمان بر قاتل واجب می‌کردند، می‌گويد:

«نگاه كن به ‌این ديه‌ی ناچيز، كه نه معادل ديه‌ی برادر كوچكشان سگ شكاري است، كه بيست درهم است، و نه معادل هشتصد درهم خونبهاي برادر بزرگ آنهاست كه يهودي و مجوسي است، پس وضعيّت ايشان در قيامت هم از اين حقيرتر و كثيف‌تر است»([[195]](#footnote-195)).

اين حرف به حدي زشت و شنيع است كه نياز به تعليق ندارد، چون با صراحت، كينه و خشم خودشان را عليه اهل سنّت ابراز كرده‌اند و می‌گويند: از يهود و مجوسي كافرترند. با وجود این‌که‌ در ميان مسلمانان زندگي مي‌كنند، و نام اسلام را بر خود گذاشته‌اند، ولي كمترين فرصت را براي قتل و جنايت عليه مسلمانان از دست نمی‌دهند، كه آثار شوم و سياهشان بر اين نكته شهادت می‌دهد. و شايد كساني كه اخبار هواپيما ربايي آنها را بررسي كرده باشد، از اين نكته تعجّب نكنند، چون ربايندگان افراد يهودي و مسيحی‌ها را آزاد می‌کردند، ولي سنّی‌ها را در اسارت نگه مي‌داشتند، چون كشتن مسلمان از ديدگاه شيعه بهترين تقرّب و عمل صالح محسوب می‌شود، چون اين دين شيعه است نه اسلامي كه خداوند رسولش را با آن مبعوث داشت، زیرا در دين اسلام گناه يك قتل عمد و ناحق مساوی است با قتل همه‌ي بشريّت!!.

امام شوكاني : كه برای مدت مدیدی در ميان شيعه زيسته و خوب آنها را شناخته، بر اين امر شهادت می‌دهد و می‌گويد: «هرگز رافضي براي كسي كه بر مذهب او نباشد امين نيست، زیرا اگر كمترين فرصتي بدست بياورد، مال و خونش را براي خود حلال مي‌داند و هرگونه محبّت و دوستي كه با اهل سنّت اظهار مي‌كنند تقيه است، و اثرش تنها با دستيابي فرصت از بين مي‌رود»([[196]](#footnote-196)).

بنابر اين اگر در جوامع اسلامي، از عواقب كار خود مطمئن باشند، از ارتكاب هيچ جرم و جنايتي پرهيز نمي‌كنند، چون به اعتقاد آنها جز خودشان هيچ كس حرمت و امنيّت ندارد، و اين را كساني به خوبي مي‌دانند كه با آنها معاشرت داشته‌اند.

شوكاني : فرمود: « طبق تجربه‌ي ما و كساني كه قبل از ما زيسته‌اند، يك شيعه در هيچ سطحي پيدا نمی‌شود كه از ارتكاب محرّمات پاك باشد، و فريب ظواهرشان را نخوريد، چون برخي مردم در ملأ عام و حضور ديگران مرتكب گناه نمی‌شوند، و ظاهراً از هر لحاظی عفیف و پاک‌اند، ولي همين كه فرصتي برايشان مهيّا شود، آن را غنيمت شمرده، و نه از آتش دوزخ باكي دارند و نه رجاء و اميدي به بهشت دارند»([[197]](#footnote-197)).

سپس نمونه‌هايي از مشاهدات شخصي خويش را بعنوان مثال ذكر كرده و می‌گويد: «شيعه‌ای را مي‌ديدم كه مؤذّن بود، ولي بعداً كشف شد كه دزد است([[198]](#footnote-198)).

و در مورد يكي ديگر گفت: در مسجد صنعاء پيش‌نماز مردم بود، و داراي اخلاق زيبا، پايبند به عبادت بود، و خيلي تعجّب می‌کردم از این‌که‌ چنين شخصي رافضي است!!. امّا بعداً درباره‌اش چيزهايي شنيدم كه با شنيدنش موهاي بدن سيخ و دل به لرزه مي‌آمد .

سپس سوّمين شيعه را ذكر كرده و می‌گويد: ابتدا او را با صلابت در دين و عفّت و پاكدامني می‌شناختم، ولي بعداً چيزهاي كمرشكني درباره‌اش شنيدم، از خداوند ستر و سلامت را خواستارم»([[199]](#footnote-199)).

مسلمان هر اندازه مال خود را براي شيعه صرف كند، و با آنها نيكي كند، و صله‌ي رحم به جا آورد، نمی‌تواند آن كينه و خشم و انزجار سياه و تلخ كوه‌مانند را كه از كودكي روز و شب برايش تكرار شده و بر آن پرورش يافته و در قلبش كاشته شده، از دلشان بيرون آورد، خشم و نفرتي كه هزاران صفحه از متون و مدوّنات مقدسشان را در برگرفته، و در مناسك و زيارتنامه‌ها، و عزاداري، و روضه خوانيهاي عاشوراء و... با شور و هيجان و حماسه و گريه با اشعار و سروده‌هاي چرت و پرت و دروغ و افتراء، آن‌قدر خشم و كينه برانگیزي مي‌خوانند، كه تنها براي آشنايان با ميراث فرهنگي شيعه قابل تصوّر است.

از اين رو، شخصي كه مدّتي طولاني همنشين و همجواری با شيعه را تجربه كرده می‌گويد: «بارها تجربه كرده‌ایم كه هيچ رافضیه‌ای با غير رافضي محبّت و دوستي خالص ندارد، اگر طرفش تمام دارايي و متملّكاتش را صرف او كند، و مانند رفتار برده با سيّد خود در خدمتش باشد، و با هر وسيله‌ي ممكن در صدد جلب محبّتش باشد، باز هم نمی‌تواند محبّت كامل او را بدست بياورد، و هيچ مذهب و فرقه‌ای از مذاهب اهل بدعت را نديده‌ام كه نسبت به مخالفينشان مانند شيعه باشند([[200]](#footnote-200)).

به نظر می‌رسد كه ‌این نوع دشمني و عداوت با غير خودشان بر سرشت و طبیعتشان تأثیر گذاشته‌ و در روابط فيما بين خود نیز آن‌را دنبال می‌کنند، همان‌گونه كه روايات و نصوص خودشان بر اين امر شهادت می‌دهد، و به تفاوت بسيار بالاي صداقت، امانت و وفاداري اهل سنّت، نسبت با رفتار جنايتكارانه، و اخلاق زشت و نامناسب شيعه اشاره مي‌كنند. تا جايي كه شخصي به نام عبدالله بن كيسان به ‌امام خود گفت: «من در سر زمين فارس بزرگ شده‌ام، و براي تجارت و معامله و غيره با مردمان زيادي رفت و آمد دارم، گاهي با مردي معاشرت داشته‌ام كه خوش اخلاق و امين و امانت‌دار بوده، ولي وقتي كه عقيده‌اش را بررسي كرده‌ام معلوم شده كه از دشمنان شما (اهل سنّت) بوده. و بعضي وقتها هم با انساني بد اخلاق، و فاسد و فاسق و خبيث معامله و معاشرت داشته‌ام، وقتي عقيده‌اش را پرسيده‌ام معلوم شده كه اهل ولايت شما (شيعه) بوده»([[201]](#footnote-201)).

وقتي كه با همديگر اين‌گونه بد رفتار و دشمن باشند، قطعاً دشمني آنها با مخالفينشان خيلي شديد‌تر و بدتر است، براي همين بود كه شيخ الاسلام ابن تيميه يادآور شده كه شيعه‌ها می‌گفتند: شما (سنّی‌ها) خيلي بيشتر از خودمان نسبت به ما منصف‌تر هستيد.

شيعه‌هايي كه در كشورهاي سنّي نشين، يا هر منطقه‌ي غيرشيعه‌ای زندگي مي‌كنند، تمام تلاش و كوشش خود را براي تقويت و نفوذ مذهب خود، و آسيب رساني به دیگران بكار می‌برند. هركس داستان كشتار ابن يقطين را بخواند، كه چگونه پانصد نفر زنداني را بخاطر این‌که‌ شيعه نبودند از زير سقف و آوار نابود كرد، و تلاشهاي مستمر و مداوم شيعه جهت نفوذ به ارگانهاي اطّلاعات، و پليس، و رخنه به لشكر و نيروهاي نظامي كشورهاي اسلامي را به خوبي بررسي كند، متوجه می‌شود كه هدفشان خدمت به دولت و حمايت از آن در مقابل دشمن نيست، بلكه در صورتي كه فرصت فراهم باشد همه وسايل و امكانات ممكن را به منظور دشمني و عداوت با مسلمين، و ياري و تقويت و خدمت به مذهب شيعه و اهداف آنها، به كار می‌گيرند؛ لذا خميني رخنه كردن به حكومت‌هاي اسلامي را با - داخل شدن شكلي - تعبيركرده. آنها برخي تصميمات را به حكومتها پيشنهاد مي‌كنند، و توجيهاتي را كه به اهداف آنها خدمت مي‌كند برايشان تزيين و آراسته مي‌نمایند، چنانکه‌ داستان «علقمي» شيعه كه معتصم بالله چهارده سال او را در پست وزارت قرار داد مشهور است، كه می‌توان گفت مهمترين عامل سقوط دولت خلافت اسلامي بغداد، و سيطره‌ی مغولها بر اين سرزمين شيعه بود، همان‌گونه كه از كتابهاي تاريخ معلوم است([[202]](#footnote-202)). ولي شيعييان معاصر امثال خميني اقدامات جنايتكارانه‌اش را مورد تمجيد و مدح و ثناگويي قرار داده و آن را از بهترين ويژگيهاي والاي او مي‌دانند([[203]](#footnote-203)).

بخش دوّم: پروتكل تغيير ايدئولوژي و انديشه

فصل اوّل: تلاش براي تغيير قرآن

نص روايت شيعه می‌گويد: «كأنّي بالعجم فساطيطهم في مسجد الكوفه، يعلّمون النّاس القرآن كما أنزل.قلت: (الراوي)...أو ليس كما أنزل؟ فقال:لا، مُحي منه سبعون من قريش بأسمائهم و أسماء آبائهم، و ما تُرك أبولهب إلاّ إزراءً على رسول الله ص لأنّه عمّه»([[204]](#footnote-204)).

(گويي عجم را مي‌بينم كه در مسجد كوفه خيمه مي‌زنند، و قرآن را آن‌گونه كه نازل شده به مردم آموزش می‌دهند. راوي حديث می‌گويد: گفتم مگر به همان صورت نيست كه نازل شده؟ گفت: نه...، نام هفتاد نفر از قريش با نام خود و پدرانشان از آن پاك شده، و تنها به منظور تحقير رسول خدا ص نام ابولهب را باقي گذاشته‌اند، چون عمويش است).

امّا اين خواسته و آرزويي كه تمنّا مي‌كنند مهدي با تشكيل حكومت خود در آخر الزّمان به آن جامه‌ي عمل می‌پوشاند، و مراجع و آيات عظام ادعا مي‌كنند براي تشكيل دولت، و تحقّق آرمان و آرزوهايشان نائب و نماينده‌ي امام غائب هستند، خصوصاً كه ادعاي ارتباط مستقيم با او را دارند، و به حدّي در اين باره گستاخ شده‌اند كه يكي از آخوندهاي معاصر كتابي را پيرامون اين «دروغها» به نام «جنة المأوی في من فاز بلقاء الحجة في الغيبة الكبری»([[205]](#footnote-205)) به رشته‌ی تحرير درآورده.

محمّد تقي مدرّسي([[206]](#footnote-206)) می‌گويد: « هيچ بعيد نيست - اصلاً اتفاق هم افتاده - كه برخي از مراجع شيعه با مهدي رابطه‌ي سرّي داشته باشند، [اين جز در خيال شيعه حقيقت ندارد] و اين جزو اسرار بزرگ است»([[207]](#footnote-207)) و با اين گزافه‌گويي و ترّهات افسانه‌ایي، پيروانشان را فريب می‌دهند، و صفت قداست را به آیات عظام شيعه مي‌افزايند.

سپس، آيا مي‌كوشند با زور اسلحه و تهديد و قدرت، مردم را از كتاب الله بسوي قانون و شريعتي كه موافق با هوا و هوس خود، ابداع كرده‌اند منصرف گردانند؟ اين پروتكل به ‌این اشاره مي‌كند، و خدا بر أمر خود غالب است، و كتابش را حفظ می‌نمايد، اگر چه كافران هم نپسندند.

ابداع شريعت جديد

مرجع عالي قدر و حجّت و معتمد شيعه «ابن بابويه قمي» در كتاب "الاعتقادات" كه آن را دين اماميه مي‌نامند، اشاره مي‌كند به ‌اینكه مهدي شريعت اسلام را در مسائل مربوط به احكام ميراث منسوخ مي‌كند، و از امام صادق نقل مي‌كند كه گفت: «إنّ الله آخى بين الأرواح في الأظلة، قبل أن يخلق الأبدان بألفي عام، فلو قد قام قائمنا أهل البيت، أورث الأخ الّذي آخى بينهما في الأظلّة، ولم يرث الأخ من الولادة»([[208]](#footnote-208)).

(خداوند دو هزار سال قبل از آفرينش بدن انسانها، بين ارواح آنها در تاريكي «عقد برادري» بست، و چنانچه قائم ما قيام كند، ميراث مرده را به برادري می‌دهد كه خدا ميان ارواحشان پيمان برادري منعقد كرده است، نه آنهايي كه برادر تنی او هستند).

اين روايت بيانگر رغبت و علاقه‌ي شديدي در نهان اين فرقه است به‌ ‌اینكه در احكام ميراث روابط حزبي و سازماني بين افراد را، جايگزين روابط خويشاوندي كنند، و به نام رابطه‌ي حزبي اموال مردم را به يغما ببرند!! و همچنین بیانگر رؤيايي است كه پيرامون دولت موعود مهدي در سر می‌پرورانند تا از طریق آن به چيزهایي نائل شوند كه بدان چشم دوخته‌اند، كه با نسبت دادن آن روايتها به اهل بيت رنگ مقبوليّت (و قداست) به آنها داده‌اند.

همان‌گونه كه روايت، با صراحت كامل موضع‌گيري سازندگان و جعل كنندگان اين روايات را بيان مي‌كند، كه تا چه‌ اندازه‌ علاقه‌ به اجرا و تطبيق احكام اسلام علاقه دارند، و چقدر راغب تعطيل آن هستند...، علاوه بر این‌که‌ منعكس كننده‌ي مضموني الحادي كه تلاش براي انهدام و نابودي شريعت اسلام، و خروج از عقيده‌ي ختم نبوّت است.

اين ادعا، علاوه بر این‌که‌ خروج از شريعت اسلام است، مخالف منطق و عقل نیز می‌باشد، زیرا ميراث به روابط ظاهري ولادت و قرابت و خويشاوندي مربوط است، امّا انسان نمی‌تواند اخوّت و برادري ازلي را درک کند، پس چگونه اساس و قاعده‌ي تقسيم ارث قرار می‌گيرد!!!؟.

حُكم و قضاوت در دولت «قائم» بر مبناي غير شريعت رسول خدا ص اقامه می‌گردد. در «الكافي» از ابوعبدالله روايت شده كه گفت: «إذا قام قائم آل محمّد، حكم بحكم داود وسليمان ولا يُسأل بيّنة»([[209]](#footnote-209)).

(وقتي كه قائم آل محمّد قيام كرد، با حكم داود و سليمان حكم می‌نمايد، و از كسي درخواست شاهد نمی‌شود).

و در لفظ ديگري روايت چنين است: «إذا قام قائم آل محمّد، حكم بحكم داود وسليمان و لايحتاج إلى بينة»([[210]](#footnote-210)).

(وقتي كه قائم آل محمّد قيام كرد، با حكم داود و سليمان حكم می‌نمايد، و نيازي به شاهد نيست).

ثقه و معتمد دين شيعه «كليني» اين اعتقاد را در فصلي از كتاب «الكافي» تحت عنوان: «إذا ظهر أمرهم، حكموا بحكم داود وآل داود ولا يُسألون البيّنة»([[211]](#footnote-211)) طراحي كرده.

واضح و روشن است كه چنين نگرشي برخاسته از نژاد و عنصر يهوديّت می‌باشد، لذا برخي اين موضوع را اين‌گونه نامگذاري كرده‌اند: «آنها دين محمّدي را منسوخ مي‌كنند و به دين يهود بر می‌گردند»([[212]](#footnote-212)).

ببين چطور مدّعيان تشيّع - كه لباس تشيّع آل بيت را با دروغ و بهتان بر تن پوشيده‌اند - خواب تشكيل دولتي مي‌بينند كه به غير شريعت اسلام حكم می‌كند!!! .

و برخي رواياتشان نقل كرده‌اند كه «قائم» گاهي به حكم آدم، و بار ديگر به حكم داود، و بعضي وقتها هم به حكم ابراهيم حكم مي‌كند. ولي برخي از پيروان در مورد حكم به غير شريعت اسلام، با مهدي مخالفت مي‌ورزند، ولي با شدّت هر چه تمام‌تر با ايشان مواجه می‌گردد، و دستور می‌دهد گردنشان را بزنند»([[213]](#footnote-213)).

چگونگي حكم و قضاوت او هم در برخي روايات نقل شده، از جمله:

«إنّه يحكم بثلاث لم يحکم بها أحدٌ قبله، يقتل الشّيخ الزّاني، ويقتل مانع الزّكاة، ويورث الأخ أخاه في الأظله»([[214]](#footnote-214)).

(پيرمرد زناكار، و كسي كه از پرداخت زكات امتناع ورزد را به قتل می‌رساند، و به برادري ارث می‌دهد كه در ازل ارواحشان با هم برادر بوده باشند).

و نيز كساني را به قتل می‌رساند كه به سن بيست سالگي رسيده باشند ولي در دين، فقيه و آگاه نباشند ... تا آخر([[215]](#footnote-215)).

علاوه بر آن، این‌که‌ دولت قائم (يا نائب و نمايندگانش) براي هر ملّت و ديني با كتاب و شريعت خودشان حكم مي‌كنند، با وجود این‌که‌ به اتفاق مسلمين، اسلام به كسي اجازه نمی‌دهد جز با شريعت قرآن حكم نماید([[216]](#footnote-216)).

پروتكل‌هاي شيعه می‌گويند:

« إذا قام القائم...استخرج التوراة وسائركتب الله من غار بأنطاكية، حتّی يحكم بين أهل التّوراة بالتّوراة، وبين أهل الإنجيل بالإنجيل، وبين أهل الزّبور بالزّبور، وبين أهل القرآن بالقرآن»([[217]](#footnote-217)).

(هنگامي كه قائم ما قيام كرد، تورات و ساير كتابهاي آسماني را از غاري در انطاكيه بيرون می‌آورد، و براي يهوديان با تورات، و براي نصارى با انجيل، و براي اهل زبور با كتاب زبور، و براي مسلمانان با قرآن حكم مي‌كند).

اين قانون (با صرف نظر از جنبه‌ي خرافي روايت) نشان دهنده‌ي علاقه‌ي شديد مراجع شيعه به ديني است كه خيلي شبيه به مكتب (ماسوني) می‌باشد و تحت شعار آزادي انديشه و عقايد همه اديان را انكار می‌کند.

بعد از سيطره مهدي بر مكّه كتابي جديد، و قضايي جديد بر مردم تحميل می‌شود

در حوزه‌ي فعاليّت اين پروتكل‌ها، كه مي‌كوشد قرآن را تغيير دهند و شريعت جديدي مخالف دين خدا ابداع كنند، و بجاي شريعت محمّد ص به حكم داود برگردند، و به جاي حكم قرآن، شرايع و اديان ديگر را اجرا كنند....

بعد از همه‌ي اينها، به پروتكل ديگري می‌رسيم كه نتيجه‌ي اين مقدّمات و تغييرات است، و بعد از سيطره و استيلاء بر مكّه‌ي مكرّمه اعلام می‌شود، كه مهدي يا نائب او (بر اساس مذهب ولايت فقيه) حكم قرآن را الغاء كرده، و كتابي ديگر را جايگزين آن مي‌كند...

روايت اين است: «يقوم القائم بأمر جديد، وكتاب جديد، وقضاء جديد([[218]](#footnote-218))، لكأنّي أنظر إليه بين الرّكن والمقام، يبايع النّاس على كتاب جديد»([[219]](#footnote-219)).

(قائم با أمر جديد، و كتابي جديد، و قضائي جديد، قيام مي‌كند؛ گويي او را مي‌بينم كه بين ركن كعبه و مقام ابراهيم ايستاده و از مردم بر كتاب جديد بيعت می‌گيرد).

فصل دوّم: تغيير أصل دين (توحيد)

و اعلام برائت از مشركين

از جمله شعارهاي هر سال شيعه در روزهاي برگزاري مراسم حج، اعلام برائت از مشركين است، و كسي كه نسبت به مذهبشان آگاهي نداشته باشد، تصوّر مي‌كند كه هدفشان برائت و اعلام بيزاري از عبادت غير خداوند متعال است، و می‌خواهند از هر كس كه موحّد و يكتاپرست نباشد تبری نمایند، بدون شك يكي از اصول اسلام برائت و اعلام بيزاري از شرك و اهل شرك است. ولي از ديدگاه شيعه مسأله درست بر عكس اين است، چون هدف آنها از بلند كردن اين شعار در گردهمايي بزرگ حج، اعلام بيزاري از حكّام مسلمين، از ابوبكر صدّیق تا قيام قيامت است،...! . و اگر حاكم امروز مسلمانان ايمانش مانند ايمان ابوبكر صديق و عدالت عمر فاروق باشد، برايش سودي ندارد، بلكه شيعه او را همچنان در شمار مشركين و طاغوتها و بتهايي كه پرستش می‌شوند به حساب می‌آورند.

همان‌گونه كه اخلاص و توحيد حجّاج «بيت‌الله» برايشان سودي ندارد، و آنها را از اتّهام به شرك، و محسوب شدنشان از مشركين حفظ نمي‌كند، مگر زماني كه با حكّام رافضیه بيعت كنند، و از كليه‌ی ائمّه و خلفاي مسلمين و ابوبكر صدّيق، تا قيامت اعلام برائت كنند.

خطر بزرگ اين دفعه، نسخ و الغاي دين اسلامي است كه بر اساس توحيد پايه‌ريزي شده...، زیرا نصوص و روايات شيعه پيرامون تأويل و تفسير توحيد به شرك مشهور است([[220]](#footnote-220))، همچنان‌كه مفهوم شرك از ديدگاه رافضیه بيانگر اين است كه مذهبشان عين شرك است، لذا، خميني در كتاب «كشف الاسرار» خود به دفاع از شرك و دين مشركين پرداخته، و - بعنوان نمونه - تحت عنوان «طلب حاجت از مرده‌ها شرك نيست» می‌گويد:

«طلب حاجت از مرده‌ها شرك نيست...» تا به جايي می‌رسد كه می‌گويد: «طلب حاجت از سنگ هم شرك نيست»([[221]](#footnote-221)).

و نيز می‌گويد: «ما از ارواح مقدسه‌ي انبياء و ائمه ‌امداد مي‌طلبيم كه خدا به ‌ایشان قدرت و توانايي بخشيده»([[222]](#footnote-222)).

چون شرك در اعتقاد شيعه ‌این است كه حاكم غير شيعه بر كشور و مملكت سيطره داشته باشد، اين است بزرگترين جرم و شرك نابخشودني.

و می‌گويد: «روايات زيادي داريم كه كلّ نظامهاي غير اسلامي (غير شيعه) را شرك، و حاكم يا سلطه را طاغوت توصيف مي‌كند، و ما در قبال پاك كردن آثار شرك از جامعه‌ي اسلامي خود، و دور ساختن آن به‌ طور کلی از زندگيمان مسئول هستيم»([[223]](#footnote-223)).

اعلام برائت از مشركين در حرم امن الهي، نشان می‌دهد كه به منظور اهداف رافضي‌گري و لعن و نفرين و تكفير صحابه‌ي كرام، و اجراي شرك در كلّيه‌ی جهان اسلام چنين شعاري را در آنجا سر می‌دهند، نه به منظور حذف و نابودي عبادت غير خدا. چون دين شيعه ولايت است نه توحيد.

براي همين است كه شرك و اعمال شركي در كشور و سرزمين‌هاي شيعه‌نشين خيلي عادي است، چون كلّيه‌ی روايات و نصوص و آيات كتاب خدا را كه از شرك نهي مي‌كنند، به ولايت علي تأويل مي‌كنند، نه به شرك در عبادت خدا، همان‌گونه كه روايات ذيل بيانگر اين نكته است:

1- از ابي جعفر روايت است كه گفت: «ما بعث الله نبيّاً قطّ إلاّ بولايتنا، والبراء من عدوّنا، وذلك قول الله في كتابه: ﭽ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﭼ. (النحل: 36)».

(خداوند هيچ پيامبري را مبعوث نكرده جز براي ابلاغ ولايت ما، و برائت و بيزاري از دشمنان ما، و آن هم مصداق آيه فوق است)([[224]](#footnote-224)).

2- و از ابي عبدالله روايت است كه در باره‌ی آيه‌ي: ﭽ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﭼ.(النحل: 51).

گفت: «يعني بذلك لا تتّخذوا إمامين، إنّما هو إمام واحد»([[225]](#footnote-225)).

(دو امام را براي خود برنگزينيد، چون امام فقط يكي است).

3- و از باقر روايت كرده‌اند كه در باره‌ی آيه‌ي: ﭽ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﭼ. (الزمر: 65).

گفت: «لئن أمرت بولاية أحدٍ مع ولايه علي ؛، ليحبطنّ عملك ولتكوننّ من الخاسرين»([[226]](#footnote-226)).

(اگر همراه با ولايت علي ؛ به‌ ولايت كسي ديگر امر كني، اعمالت باطل شده و از زيانكاران خواهي بود).

4- و از ابي عبدالله در مورد تفسيرآيه‌ي: ﭽ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﰗ ﰘ ﰙ ﰚ ﰛ ﰜ ﰝ ﭼ. (الكهف: 110).

روايت شده كه گفت: العمل الصالح: المعرفة بالأئمة، ولا يشرك بعبادة ربّه أحداً: التّسليم لعليّ معه في خلافة من ليس ذلك له، ولا هو من أهله»([[227]](#footnote-227)).

(عمل صالح در اين آيه به معني آشنايي با ائمه، و شرك نورزيدن به خدا به معني تسليم شدن به ولايت علي، در زمان خلافت كسي كه نه‌ امام بر حق است و نه اهليّت و شايستگي آن را دارد).

در روايت ديگر از ابوعبدالله ؛: در قول: لا يتخذ مع ولاية لآل محمد - صلوات الله عليهم - غيرهم([[228]](#footnote-228)).

(با ولايت آل محمد كسى ديگر به ولايت نمى‌گيرند).

5- از جابرجعفي و او هم از ابي جعفر روايت كرده كه در باره‌ی آيه‌ي: ﭽﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﭼ. (البقره: 41).

گفت منظور از «بِهِ» علي است، يعني به علي كفر نورزيد([[229]](#footnote-229)).

6- و از جابر جعفي روايت است که گفت از اباعبدالله درباره‌ی اين آيه سؤال كردم: ﭽ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﭼ. (البقره: 165). گفت: «هم أولياء فلان، وفلان، وفلان، اتّخذوهم أئمّة من دون الإمام»([[230]](#footnote-230)).

(منظور از «انداد» و همتايان، فلان، و فلان و فلان هستند، (مقصودش ابوبكر و عمر و عثمان بود(ن) كه آنها را به جاي امام ما برگزيده‌اند).

7- و از ابو عبدالله روايت است كه در باره آَیه‌ي: ﭽ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﭼ. (الأعراف: 30). گفت: «أئمّة دون أئمّة الحقّ». (به جاي ائمه‌ي حق امام ديگر برگزيده‌اند).

8- و از جابر جعفي روايت كرده‌اند كه درباره‌ی آيه‌ی: ﭽ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﭼ. (النساء: 48). گفت: «يعني أنّه لا يغفر لمن يكفر بولاية علي، وأمّا قوله: ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء يعني لمن والى عليّاً ؛»([[231]](#footnote-231)).

(هركس كه به ولايت علي كفر ورزد خدا او را نمي بخشايد، و هركس كه ولايت علي را داشته باشد اگر خدا خواست مورد عفو قرار می‌گیرد).

روايات در اين موضوع بسيارند و همه‌ی آنها بيانگر اين هستند كه به منظور نابودي اصل اسلام يعني توحيد، و مشروعيّت بخشيدن به شرك ساخته شده‌اند. همچنين اين روايات تلاشي خطر و ناگوار جهت انحراف افكار و تفسير شرك و توحيد و كفر به غير از معناهاي حقيقي آنها است.

فصل سوّم: برگرداندن مسلمين به سوي كربلا

بعد از تخريب و انهدام حرمين شريفين - كه زنادقه و ملحدين اسلام ستيز رؤيايش را در سر می‌پرورانند- در صددند همه‌ی مسلمانان را با خشونت و اجبار متوجه كعبه‌ها و بارگاه‌هاي خاص خودشان كنند، و در اين موضوع، نصوص و روايات متعدّدي ساخته‌اند، تا در طول مدّت زماني طولاني، با خشونت و قدرت، و تحت پوشش (صادر كردن انقلاب، و جنگ با طاغوت و دفاع از اهل بيت و...) اين خرافات را در جهان اسلام به اجرا بگذارند، كه با دو هدف به اجرا در مي‌آيد:

جهت گيري نخست: تلاشي مذبوحانه و بي بهره جهت تحقير و توهين به كعبه‌ي مشرّفه، و پايمال كردن احترام و قداست آن، چون بخشي از پروتكل و نقشه‌ي آنها كاستن مقام و ارزش «بيت‌الله» است، چرا كه روايات فراواني را ساخته‌اند و به دروغ به اهل بيت، امثال جعفر نسبت داده‌اند تا از نظر مردم ساده لوح قابل قبول و مقدّس باشند، و گفته شود: اهل بيت نه اشتباه مي‌كنند و نه دچار غفلت هستند، و هرچه گفته‌اند مانند فرموده‌ي خدا و رسول است...، و روايات را طوري ساخته‌اند و بدان شاخ و پر داده‌اند كه هيچ ارزش و احترام و قداستي در درون كساني كه به آنها معتقد باشند براي «بيت‌الله الحرام» باقي نمی‌گذارند.

از جمله رواياتي دارند كه از گفتگوي ميان كعبه و كربلا سخن می‌گويد. جعفر شيعه([[232]](#footnote-232)) می‌گويد: «إنّ أرض الكعبة قالت: من مثلي؟! وقد بني «بيت‌ الله» علی ظهري، يأتيني النّاس من كلّ فجّ عميق، وجعلت حرم الله وأمنه، فأوحی الله إليها،-كما يفترون- أن كُفي، وقرّي، ما فضل ما فضلت به فيما أعطيت كربلاء إلاّ منزلة الإبرة غرست في البحر، فحملت من ماء البحر، ولولا تربة كربلاء ما فضّلتك، ولولا من تضمّنه أرض كربلاء ما خلقتك، ولا خلقت البيت الّذي افتخرت به، فقرّي واستقري، وكوني ذَنَبَاً، متواضعاً، ذليلاً مهيناً غير مستنكف ولا مستكبر لأرض كربلاء، وإلاّ سخت بك وهويت بك في نار جهنّم»([[233]](#footnote-233)).

(زمين كعبه گفت: چه كسي مانند من است؟!، خانه‌ي خدا بر روي من بنا گرديده، و مردم از همه جا بسويم مي‌آيند، و حرم امن خدا هستم.- به افتراي شيعه- خدا فرمود: بس كن، فضل و برتري تو نسبت به كربلا همانند آب دریا نسبت به‌ آب نوك سوزني است كه به دريا فرو رفته‌ و بیرون کشیده‌ شده‌، و چنانچه خاك كربلا نبود، تو فضلتی نداشتی، و اگر به خاطر كسي نبود كه در كربلا به خاك سپرده شده نه تو را خلق می‌کردم و نه خانه‌ای را كه به آن افتخار مي‌كني، پس آرام و ساكت و متواضع و ذليل و دنباله‌رو باش، و نسبت به كربلا نافرماني و تكبّر نكن، و گرنه از تو خشمگين می‌شوم و به دوزخت مي‌اندازم).

امّا كعبه فرمان الهي را ناديده گرفت، و ملتزم به فروتني در برابر كربلا نشد، و در مقابلش ذليل و دنباله‌رو نشد، از اين رو- آن‌گونه كه روايات شيعه نقل مي‌كنند- مورد انتقام قرار گرفت، و حتّي همه كره‌ی زمين و آبهاي آن مورد انتقام قرار گرفت، چون نسبت به كربلا متواضع و فروتن نبودند.

روايت می‌گويد: «...فما من ماء، ولا أرض إلاّ عوقبت، لترك التّواضع لله، حتّی سلّط الله على الكعبة المشركين، وأرسل إلى زمزم ماء مالحاً حتّى أفسد طعمه...»([[234]](#footnote-234)).

(همه‌ی آبها و زمينها به خاطر فروتن نبودن در مقابل كعبه مورد انتقام قرار گرفتند، و خدا مشركين را بر كعبه مسلّط كرد، و آب شوري را روي آب زمزم فرستاد كه آب را فاسد و شور گردانيد!!).

بنابر اين از نگاه شيعه كعبه مستحق بود توسط سپاه ابرهه مورد حمله قرارگيرد، و آب زمزم هم با ذوق شيعه داراي طعمي فاسد و شور است، و مصداق اين بيت هستند كه می‌گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ومن يكن ذا فم مرّ مريض |  | يجد مراً به الماء الزلالا |

(كسي كه بر اثر بيماري مريض باشد، آب گوارا را تلح احساس مي‌كند!).

آري، زمزم مستحق است موادي در آن ريخته شود كه شيريني و گوارايي آن را از بين ببرد، چون مسلمانان به مّكه‌ي مكرّمه روي می‌آورند و براي نوشيدن آب زمزم ازدحام جمعيّت ديده می‌شود؛ و اين مسأله - به نظر شيعه - توهيني به كعبه‌ي آنها (كربلا) است. امروز شيعه در مقابل كبرياء و عظمت كعبه و زمزم مقاومت مي‌كنند، چون تعداد حجّاج رو به افزايش است، و احترام و تعظيم براي كعبه هم رو به رشد است، و اين امر خشم و انزجار اين فرقه‌ي كينه‌توز و حاقد را بر مي‌افروزد، چون كعبه را رقيب كربلا مي‌دانند.

از اين رو، آلوده و كثيف كردن حجرالاسود توسط شيعيان در قرنهاي گذشته با نجاستي كه براي اين منظور از بيرون حمل شده بود، تعبيري است از اين معني خرافي كه با آن تربيت شده‌اند!([[235]](#footnote-235)).

سپس رواياتشان خبر می‌دهند كه جز كربلا، هيچ جايي از بلاياي طبيعي و عمومي نجات نخواهد يافت، علاوه بر این‌که‌ كربلا با افتخار و تكبّر گفت: «أنا أرض الله المقدّسة المباركة، الشّفاء في تربتي»([[236]](#footnote-236)).

(من سرزمين مقدس و مبارك خدا هستم، و خاك من شفاست).

خيلي تلاش مي‌كنند احساس مزيّت و برتري كربلا، و برتري آن بر مسجدالحرام را در درون و شعور پيروانشان كاشت كنند. همان‌گونه كه روايتي را به علي بن حسين نسبت می‌دهند كه گفته:

«اتّخذ الله أرض كربلا حرماً آمناً، مباركاً، قبل أن يخلق الله أرض الكعبة بأربعة وعشرين ألف عام، وقدّسها وبارك عليها، فما زال قبل خلق الله الخلق مقدّسة مباركة، ولا تزال كذلك حتّى يجعلها الله أفضل أرض في الجنة، وأفضل منزلة ومسكن يسكن فيه أولياؤه في الجنة»([[237]](#footnote-237)).

(خدا بيست و چهار هزار سال قبل از این‌که‌ زمين كعبه را بيافريند، زمين كربلا را مقدّس و مبارك قرار داد و آن‌را حرم امن خود گرداند؛ پس هميشه و قبل از آفرينش موجودات، كربلا همچنان مقدّس و مبارك بوده و هميشه آن‌گونه باقي خواهد ماند، تا این‌که‌ خدا آنجا را بهترين قسمت بهشت قرار می‌دهد، و بهترين منزلي خواهد بود كه اولياي خدا در آن ساكن خواهند شد». در اين موضوع روايات فراواني دارند كه قابل بيان نيست([[238]](#footnote-238)).

به ادعاي شيعه علّت مقدّس بودن كربلا وجود جسد حسين است، پس قداست خود را بواسطه‌ي حسين كسب كرده، امّا آيا جسد حسين بيست و چهار هزار سال قبل از خلق و آفرينش كعبه در كربلا دفن شده بود؟!!، يا این‌که‌ از زمانهاي گذشته براي استقبال او آماده شده است؟!.

پس اگر اين فضل بواسطه‌ي وجود جنازه‌ي حسين است، چرا با وجود این‌که‌ جنازه‌ي رسول الله ص در مدينه به خاك سپرده شده آن فضل به مدينه داده نشد؟! اين تناقض و گزافه‌گويي آشكار مي‌كند كه هدف، تقديس حسين نيست، بلكه ‌اینها حيله و دسيسه‌هايي هستند عليه ‌این أمّت و دينشان، تا آنها را از حج و قبله منصرف كنند.

شايد كسي بگويد: همه‌ی آنچه شما يادآوري كرديد مطالبي هستند كه توسط شيعيان قديم نوشته شده، چطور چيزهايي را كه زنادقه‌ي دين‌ستيز قديمشان نوشته‌اند به حساب شيعيان امروز می‌گذاري؟

در جواب می‌گويم: اين روايات از كتابهايي نقل شده‌اند كه مورد اعتماد شيعيان امروز هستند، و نصوص آنها را مورد تقديس قرار می‌دهند، و مراجع معاصر بر آنها مقدمه و تعليق و تقريظات و... مي‌نويسند، بدون این‌که‌ نسبت به ‌این مقوله‌هاي منحرف اعتراض يا انتقادي داشته باشند، بلكه آنها را تأييد و تمجيد مي‌كنند، و از ديدگاه آنها مانند صحيح بخاري و مسلم از ديد مسلمانان هستند. علاوه بر اينها، اگر می‌خواهي بداني شيعيان امروز درباره‌ی مطالب گذشته چه نظري دارند، مقاله‌ي رئيس مراجع و آيات عظام اين عصر شيعه «محمّد حسين آل كاشف الغطاء» را بخوان، كه به نظر كساني كه حقيقت او برايشان ناشناخته است، شيعه‌ي معتدل و ميانه‌رو محسوب می‌شود، به همين علّت در كنفرانش اوّل قدس، او را براي امامت نماز جلو انداختند([[239]](#footnote-239)) علّت ناشناخته بودنش اين است كه دو گفته و دو صورت و چهره دارد، و اسرار و روشهاي تقيه هم نامتناهي است، و حد و مرز نمی‌شناسد. اين نويسنده‌ي معاصر پيرامون فضل كربلا و برتري آن بر كعبه بر خلاف نص صريح قرآن و اجماع مسلمين چنين مي‌سرايد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ومن حديث كربلا وكعبة |  | لكربلاء بان علوّ الرّتبة |

(از گفتگويي كه بين كربلا و كعبه صورت گرفته علوّ مقام كربلا بر كعبه معلوم است).

سپس بعد از ذكر اين بيت تأكيد مي‌كند كه ‌این مسأله (برتري كربلا) از بديهيّات مذهب شيعه است([[240]](#footnote-240)).

يكي ديگر از مراجع و آيات شيعيان اين عصر «ميرزا حسين حائري» كه - با دروغ و افتراء - سخنانش را به خدا نسبت می‌دهد، چه می‌گويد: «كربلاء، تلك التّربة الطيّبة الطاهرة، والأرض المقدّسة الّتي قال في حقّها ربّ السّموات والأرضين(!!!)، مخاطباً الكعبة، حين افتخرت علی سائر البقاع، قرّي واستقريّ، لولا أرض كربلاء وما ضمنته لما خلقتك»([[241]](#footnote-241)).

(كربلا آن سرزمين پاك و مقدّسي است كه خالق و پروردگار زمين و آسمانها، وقتي كه كعبه فخر فروشي می‌کرد، خطاب به آن فرمود: آرام و مستقر باش، اگر كربلا و آن كسی که در خاكش دفن شده نبود، تو را خلق نمی‌کردم!([[242]](#footnote-242)).

سپس ادامه داده و می‌گويد: «همچنين اين مكان مبارك بعد از آنكه محل دفن امام شد، زيارتگاه مسلمين،...**و** كعبه‌ي موحّدين، و محل طواف و گردش ملوك و سلاطين، و مسجد نماز گزاران شد»([[243]](#footnote-243)).

يكي ديگر از رافضي‌هاي داراي مدرك دكترا كه لازم بود چنين خرافات و افسانه‌هايي وارد مغزش نشوند، امّا تعصّب و حزبگرايي، ملكه‌ي عقل و انديشيدن را از كار مي‌اندازد، و فعّاليّت فكر را فلج مي‌كند.

اين دانشمند هم با استدلال به افسانه‌هاي شيعه می‌گويد: روايات شيعه، كربلا را برترين محل معرّفي كرده، و از ديدگاه شيعه، كربلا سرزمين برگزيده‌ي مقدّس و مبارك، و حرم خدا و مناره‌ی اسلام است، و خاك آن برای بیماران شفا دهنده‌ می‌باشد، و این در حالی است که‌ آن همه مزايا براي هيچ جاي ديگر، حتي كعبه هم يكجا جمع نشده‌اند»([[244]](#footnote-244)).

و آيت الله العظمي محمّد شيرازي می‌گويد: «ما آرامگاه ‌ایشان را مي‌بوسيم، همان‌گونه كه حجر الاسود، و جلد قرآن را مي‌بوسيم»([[245]](#footnote-245)).

اين بود افترائات اين دسته!!!

ولي خداوند متعال مي فرمايد: ﭽ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﭼ.(البقره: 96-97).

(در حقيقت نخستين خانه‏اى كه براى [عبادت] مردم نهاده شده، همان است كه در مكه قرار دارد و مبارك و براى جهانيان [مايه] هدايت و در آن نشانه‏هايى روشن است [از جمله] مقام ابراهيم و هر كه وارد آن شود در امان است، و براى خدا حج آن خانه بر مردم واجب است هركس كه بتواند به سوى آن راه يابد، و هر كه كفر ورزد يقينا خداوند از جهانيان بى‏نياز است).

آيا بعد از اين جايي براي افتراء و دروغ‌پردازي هست؟!

ﭽ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﭼ. (محمد: 24).

(آيا به آیات قرآن نمى‏انديشند يا بر دلهايشان قفلهايى نهاده شده است).

تحقير حج بيت الله

و برتري دادن زيارت بارگاه‌هاي شيعه بر حج

در اين قسمت، با ذكر مجموعه مثالهايي كه از منابع موثّق و معتبر شيعه نقل شده، تلاشهاي شيعه براي جعل روايات را به تصوير مي‌كشيم كه چگونه با نسبت دادن آن دروغ و بهتانها به اهل بيت به اهداف خود خدمت مي‌كنند. سپس به موضوع تخصيص روز عرفه براي زيارت كربلا و افسانه‌هاي شاخ و بال‌دار زيارت حسين و زائران قبر او چه می‌گويند، همان‌گونه كه مناسك و زيارتنامه‌هايي را به موازات مناسك شرعي حج و عمره ساخته‌اند، و با تهاجم فكري، جهت انصراف مردم از خانه‌ي كعبه و «بيت‌الله» شريف نهايت سعي خود را به كار بسته‌اند.

ظاهراً بعد از همه‌ی سعي و كوششها به منظور برافروختن فنته و آشوب در سرزمين حرمين، چنين نگرش و افكاري را نشر و گسترش می‌دهند.

شيخ الاسلام ابن تيميه مي‌فرماید: «افراد موثوق برايم نقل كرده‌اند، كه در ميان شيعه كساني هستند كه سفر بسوي بارگاهها را از سفر حج «بيت‌الله» بزرگتر مي‌دانند، پس شرك ورزيدن به خداوند متّعال به نظر آنها از عبادت خالصانه برتر و بزرگتر است، در حالي كه بزرگترين مصداق ايمان به طاغوت همين است»([[246]](#footnote-246)).

يكي از دانشمندان بزرگ اهل سنّت، با وجود این‌که‌ مدّتهاي طولاني به بررسي و تحقيق در مورد شيعه و افكار و انديشه‌هايشان پرداخته، و براي ردّ اعتقادات باطلشان تلاشهاي فراواني مبذول داشته، ‌اما موضوع اعتقاد به برتري سفر به زيارتگاهها از حج «بيت‌الله» را تنها از طريق افراد موثوق به دست آورده؛ این در حالی است که‌ امروزه‌ این مسأله در دهها روايت و كتابهاي اثني عشريه ثابت و علني شده، و با نص صريح می‌گويند: زيارت مشهد (بارگاه و مقبره‌ها) از حج «بيت‌الله» برتر و بهتر است.

در كتاب «الكافي» و ... روايت شده كه: «إنّ زيارة قبر الحسين تعدل عشرين حجّة، وأفضل من عشرين عمرة وحجّة»([[247]](#footnote-247)).(زيارت قبر حسين معادل بيست حج است، و از بيست حج و عمره هم بهتر است).

وقتي كه يكي از شيعيان به ‌امام خود گفت: من نوزده حج و نوزده عمره را به جا آورده‌ام، امام با سبكي تمسخرآميز گفت: «حجّ حجّة أخری، واعتمر عمرة أخری، تُكتب لك زيارة قبر الحسين ؛»([[248]](#footnote-248)).

(يك حج و يك عمره‌ی ديگر به جا بياور تا زيارت قبر حسين برايت نوشته شود!!).

گويي كه مي‌خواسته بگويد: چرا اين قدر خود را به زحمت مي‌اندازي، حال آنكه زيارت قبر حسين از كار تو بهتر است؟! سپس مي‌بيني كه او را توجيه مي‌كند كه جهت تكميل كردن فضل و ثواب زيارت قبر حسين یک حج و يك عمره ديگر به جا آورد، تا با بيست حج و بيست عمره‌ یك زيارت كامل شود، امّا او را متوجّه زيارت حسين مي‌كند، تا بيشتر او را مورد سرزنش و تمسخر قرار داده و اظهار حسرتش بيشتر باشد.

روايات شيعه، رفته رفته، در مبالغه و افزايش فضل و برتري زيارت قبر حسين و ديگر ائمه بر حج «بيت‌الله» (پنجمين اركان اسلام) سير صعودي داشته‌اند، تا جايي كه به درجه‌ای از جنون و سفاهت، يا زندقه و الحاد رسيده‌اند كه شايد كسي به چنين سطحي نرسيده باشد، طوري كه هر كس به آنها توجه كافي داشته باشد می‌گويد: اين دين مشركين است نه دين مسلمين موحّد، چون ديني را عرضه مي‌كنند غير از آنچه مسلمانان شناخته‌اند. كه قطعاً اين دين آخوندها و آيات عظام است، نه دين ربّ العالمين؛ و تخمين و حدسيّات و اوهام مردان است نه سنّت سيّدالمرسلين. از اين رو بيشتر به دسيسه‌ي تغيير دين اسلام، و تغيير قبله‌ي مسلمين (كعبه وخانه‌ي خدا) شبيه است تا به دين حق!!.

روايات آنها اين مطالب را با شيوه‌هاي مختلف، و روشهاي متنوع ارائه می‌دهند، تا هر چه بيشتر در قلب افراد ساده لوح و نادان تأثيرگذار باشد، و نوجوانان و غير عربها را (كه به زبان قرآن آشنا نيستند) فريب دهند، كه متأسفانه خيلي سريع بدعتشان مؤثر واقع مي‌شود!([[249]](#footnote-249)).

به ادعاي افسانه‌هاي شيعه، مردي از اعراب بياباني، از يمن به زيارت قبر حسين مشرّف شد؛ وقتي كه با جعفر صادق شيعه (چون جعفر بن عبدالله از اين تهمتها مبرّاست) ملاقات كرد، و جعفر درباره‌ی زيارت قبر حسين از مرد بياباني سؤال مي‌كند، در جواب می‌گويد: آثار خير و بركت اين سفر را در وجود خود و خانواده و اولاد و اموال، و برآورده شدن نيازهايم احساس مي‌كنم. ابوعبدالله می‌گويد: اي برادر يمني! آيا فضل ديگري را به فضيلتهاي اين زيارت نيفزايم؟ گفت: برايم زياد كن اي پسر رسول خدا ص! گفت: زيارت اباعبدالله برابر با يك حج مقبول و مبرور به‌ همراه رسول خدا ص است. مرد، بسيار تعجّب كرد. دوباره جعفر گفت: آري به خدا برابر است با دو حج مبرور و مقبول و پاك همراه با رسول خدا. باز هم مرد تعجّب كرد. پي درپي ادامه داد تا رسيد به ‌اینكه گفت: برابر است با سي حج مبرور و مقبول و پاك همراه رسول خدا ص([[250]](#footnote-250)).

با اين سبك و شيوه‌ي عجيب و غريب كه بيشتر به بازي و شوخي بچه‌ها شبيه است، جعفرشان ثابت كرده كه زيارت بارگاه و مقبره‌ها از سي حج بزرگتر است. همچنين با افترا و دروغ بر زبان رسول الله ص با همان روش، اين شرك را تأكيد و تأييد مي‌كنند، امَا الفاظ آن روايت، خود دروغ بودنش را اثبات مي‌كنند چه رسد به مفهوم و محتواي آن؛ آنجا كه می‌گويد: «كان الحسين ؛ ذات يوم في حجر النبيّ(ص)، وهو يلاعبه، ويضاحكه، وأنّ عائشة قالت: يارسول الله ما أشدّ إعجابك بهذا الصبيّ!! فقال لها وكيف لا أحبّه وأعجب به وهو ثمرة فؤادي، وقرّة عيني، أمّا إنّ أمّتي ستقتله،..فمن زاره بعد وفاته، كتب الله له حجّة من حججي، قالت: يا رسول الله حجّة من حججك؟ قال نعم، وحجّتين، قالت وحجّتين، قال نعم وأربعاً، فلم تزل تزده وهو يزيد حتّی بلغ سبعين حجّة من حجج رسول الله (ص) بأعمارها»([[251]](#footnote-251)).

(روزي حسين در آغوش رسول خدا بود و با او بازي می‌کرد و مي‌خنديد، عائشه گفت: اي رسول خدا! چقدر به ‌این بچه علاقمندي و دوستش داري!!. رسول الله ص فرمود: چگونه دوستش نداشته باشم در حالي كه او ثمره‌ی قلب من و نور چشمانم است، اما امّتم او را خواهند كشت، و هركس قبرش را زيارت كند، خدا برايش يك حج مي‌نويسد. عائشه با تعجّب پرسيد: يك حج تو؟ فرمود: بله، دو حج من، عائشه دوباره پرسيد: دو حج تو؟ فرمود: بله سه حج من، و و و، به همان ترتيب ادامه دادند تا رسيد به ‌اینكه فرمود بله هفتاد حج من همراه با هفتاد عمره برايش نوشته می‌شود!!!).

در روايت ديگري به جايي می‌رسد كه می‌گويد: «من زار قبر أبي عبدالله كتب الله له ثمانين حجّة مبرورة»([[252]](#footnote-252)).

(هركس قبر ابو عبدالله را زيارت كند خدا هشتاد حج مبرور را برايش مي‌نويسد).

و روايتي ديگر مي‌افزايد: «من أتی قبر الحسين ؛ عارفاً بحقّه، كان كمن حجّ مائة حجّة مع رسول الله(ص)»([[253]](#footnote-253)).

(هركس به زيارت قبر حسين برود، و حق او را بشناسد، مانند كسي است كه هشتاد حجّ را همراه با رسول خدا به جا آورده باشد).

رواياتشان همچنان بر سر افزايش اعداد به رقابت می‌پردازند تا از رقم صدها گذشته و به هزارها می‌رسند، و از اين هم به اجر و پاداش مليوني می‌رسند، گويي دين تنها و تنها زيارت قبر حسين و ايستادن بر بارگاه اوست!.

در كتاب «وسائل الشيعه» و ... از محمد بن مسلم و او هم از ابي جعفر روايت مي‌كند كه گفت: «لو يعلم النّاس ما في زيارة الحسين من الفضل لماتوا شوقاً، وتقطّقت أنفسهم عليه حسرات، قلت وما فيه؟ قال: من زاره تشوّقاً إليه كتب الله له ألف حجّة متقبّلة، وألف عمرة مبرورة، وأجر ألف شهيد من شهداء بدر، وأجر ألف صائم، وثواب ألف صدقه مقبولة، وثواب ألف نسمة أريد بها وجه الله، ولم يزل محفوظاً سَنَتهُ من كلّ آفة أهوتها الشيطان، ووكّل به ملك كريم يحفظه من بين يديه، وعن يمينه، وعن شماله، ومن فوق رأسه، ومن تحت قدمه، فإن مات من سنته، حضرته ملائكة الرّحمن يحضرون غسله وإكفانه، والاستغفار له، ويشيعونه إلى قبره بالاستغفار له، ويفسح له في قبره مدّ بصره، ويؤمّنه الله من ضغطه القبر ومن منكر ونكير يروعانه، ويفتح له باب إلى الجنة، ويعطى كتابه بيمينه، ويعطى له يوم القيامة نور يضيء لنوره ما بين المشرق والمغرب، ويناد منادٍ: هذا من زار الحسين شوقاً إليه، فلا يبقی أحدٌ يوم القيامة إلاّ يتمنّى يومئذٍ أنّه كان من زوّار الحسين ؛»([[254]](#footnote-254)).

(هر كس حسين را از روي شوق و علاقه زيارت كند، خدا هزار حج مقبول و هزار عمره‌ی مبرور، و اجر هزار شهيد از شهداي بدر، و پاداش هزار روزه‌دار، و هزار صدقه‌ي مقبول، و هزار جان كه در راه خدا فدا شده باشند، را برايش مي‌نويسد و هميشه در آن سال از هر آفتي محفوظ است كه ساده‌ترين آنها شيطان است، و فرشته‌ای گرامي مسئول حفظ و نگهداري او می‌شود كه از راست و چپ و جلو و پشت سر، و بالاي سر و زير پا او را حفظ مي‌كند، و اگر در آن سال بميرد فرشتگان خدا براي غسل و تكفينش حاضر می‌شوند، و برايش استغفار مي‌كنند، و تا قبر با طلب عفو و بخشش براي او در تشييع جنازه‌اش شركت مي‌كنند، و به مسافت ديد چشم، قبرش را گشاد مي‌كنند، و خدا از فشار قبر، و ترس و وحشت از فرشته‌ی منكر و نكير او را حفظ مي‌كند، و برايش دَري را به طرف بهشت باز مي‌كند، و نامه‌ي عملش را به دست راستش می‌دهد، و نور و روشني آنچناني به او داده می‌شود كه بين مشرق و مغرب را روشن مي‌كند، و ندا كننده‌ای ندا سر می‌دهد: اين كسي است كه از روي شوق و علاقه قبر حسين را زيارت كرده، و هيچ كس در قيامت باقي نمي‌ماند كه آرزو نكند كه ‌ای كاش در آن روز از زائران حسين مي‌بود!!!).

و در روايتي ديگر می‌گويد: «إنّ الرّجل منكم ليغتسل في الفرات ثمّ يأتي قبر الحسين عارفاً بحقّه، فيعطيه الله بكلّ قدم يرفعها أو يضعها مائة حجّة مقبولة، ومائة عمرة مبرورة، ومائة غزوة مع نبيّ مرسل، أو إمام عادل»([[255]](#footnote-255)).

(هركدام از شما در آب فرات غسل كند، سپس نزد قبر حسين رفته و حق او را بشناسد، خدا با هر قدمي كه برمي‌دارد و بر زمين می‌گذارد، صد حج مقبول و صد عمره‌ی مبرور و صد غزوه و جهاد همراه پيامبر مرسل يا امام عادل را برايش مي‌نويسد).

و در روايت سوّم می‌گويد: «من زار الحسين ؛ يوم عاشوراء، حتّى يظلّ عنده باكياً، لقي الله عزّ وجل يوم القيامة بثواب ألفي ألف حجّة، وألفي ألف عمرة، وألفي ألف غزوة، وثواب كلّ حجّة وعمرة وغزوة كثواب من حجّ واعتمر وغزا مع رسول الله (ص) ومع الأئمّة الرّاشدين صلوات الله عليهم...»([[256]](#footnote-256)).

(هر كه در روز عاشورا به زيارت حسين رفته و تا پايان روز، در آنجا گريه كند، روز قيامت در حالي كه به لقاي خدا می‌رسد، اجر و پاداش **دو مليون** حج و دو مليون عمره و دو مليون غزوه همراه رسول خدا ص يا يكي از ائمه‌ي راشدين را می‌گيرد).

سپس روايت مي‌افزايد كه تمام اين پاداشها براي كسي هم هست كه در آن روز نتواند به زيارتش برود، اما بالاي بام منزلش برود و با اشاره‌ی دست به او سلام كند، و با گريه برايش مديحه بسرايد، و در تمام مدّت روز براي انجام كار و امور زندگي خود به جايي نرود([[257]](#footnote-257)).

آن‌قدر از اين نوع روايت‌ها دارند كه دست از نقل نوشتنشان ناتوان و درمانده، و قلب از تأمل آنها خسته می‌گردد، چون همه به هدف انصراف و برگرداندن مردم از عبادت خداوند واحد و قهّار بسوي عبادت و پرستش مخلوق ضعيف و ناچيز است، كه در نهايت منجر به لغو و انحلال تكاليف و شرايع دين اسلام می‌شود، چون وقتي كه انسان بتواند با يك قدم كه براي زيارت قبر برمي‌دارد همه اجر و پاداشها را بدست آورد، چه نيازي هست تكاليف شرعي را انجام دهد!

و نتيجه‌ي چنين اعتقادي اباحي‌گري و بي‌بند و باري، و روي‌گرداني از تمام اوامر خدا، و تجاوز به حريم همه گناهان است. ولي اگر يك نكته‌ی كوچك از اينها راست و درست مي‌بود، قطعاً خداوند در قرآن بيان مي‌فرمود، زيرا چگونه موضوع حجّ در آيات متعدّدي از قرآن ذكر شده است، ولي مطلقاً بحثي از زيارت قبر امام نيست، كه به ادعاي آقايان هزاران مرتبه از حج «بيت‌الله الحرام» برتر و با فضيلت‌تر است!!.

يكي از مراجع شيعه بعد از این‌که‌ در باره‌ی فضايل سرسام آور زيارت حسين چيزهایي از امام خود شنيد گفت: از اين نكته تعجّب كرده كه چطور زيارت قبر حسين صدها برابر حج بزرگ و داراي اجر و ثواب آنچنان هنگفتي است، ولي در قرآن ذكر نشده؛ گفت: «قد فرض الله علی النّاس حجّ البيت، ولم يذكر زيارة قبر الحسين ؛!...».

(چرا خداوند حج «بيت‌الله» را بر مردم واجب كرده ولي زيارت قبر حسين را ذكر نكرده؟!).

امام با پاسخي كه آشفتگي و ناهمگوني در آن واضح ديده می‌شود گفت: «وإن كان كذلك، فإنّ هذا شيء جعله الله هكذا»([[258]](#footnote-258)).

( اگرچه ‌این‌طور است، ولي اين چيزي است كه خدا اينطور قرار داده).

آيا اين جواب دليل بر ساختگي و افترائي بودن آن نيست؟!.

رافضی با وجود این‌که‌ اهل تأويل و باطني هستند، اما اعتراف كرده‌اند كه قرآن از اين بدعت خالي است، و با دست خود خانه‌هايشان را تخريب مي‌كنند، همين قدر براي نقض ادعاهايشان كافي است، چون اعتراف بهترین دليل است. و مثل اين است كه ‌امام در جواب گفته باشد: من پاسخي ندارم، مسأله ‌این‌طور است، خدا راه عبادت و پرهيزكاري را براي بندگان بيان نكرده).

سپس بعد از اين كلام مضطرب، با ارائه جوابي دور و بي‌ربط به موضوع می‌گويد: «آيا فرموده‌ي اميرالمؤمنين را نشنيدي كه فرمود: واقعاً [اگر دين به رأي بود] باطن پا بيشتر سزاوار شستن بود از ظاهر آن، ولي خدا اين را بر مردم واجب كرده»([[259]](#footnote-259)). اين هم اعترافي است به ‌اینكه زيارت قبر حسين مانند مسح بر قسمت پوشيده‌ي پاست، حكم فرض خدا بر آن وارد نشده. ولي در روايت صحيح مسح خف ذكر شده نه مسح پا.

سپس همان امام به عذرتراشي ادامه داده و می‌گويد: «آيا نمي‌داني كه اگر زمين عرفات در حرم قرار داشت بهتر بود، ولي خدا آن را در غير حرم قرار داده»([[260]](#footnote-260)).

اين هم اعتراف است به ‌اینكه زيارت فرض نيست، اگرچه از ديد آن فرقه از حج بالاتر است...، سپس در موضوع عذرتراشي طوري سخن می‌گويند كه خود را رقيب تشريع خداوند ربّ العالمين قرار دهند، بدين‌صورت كه اشاره مي‌كنند چيزي كه در اولويّت بود خدا آن را در اولويّت قرار نداده! چون زمين عرفات را در حرم قرار نداده!!. (تعالي الله عمّا يقوله الظالمون).

اين فرقه‌ي ملحد، كه با جعل روايات طرفداران خود باخته‌ی خود را فريب می‌دهند، اين‌چنين عليه شرع خدا گستاخي مي‌كنند، و خود را وصيّ امر خدا مي‌دانند.

اين دسته از رواياتشان به حدّي زيادند، كه اكنون به مجموعه‌ای سرسام‌آور از آنها دسترسي دارم، كه جز كسي كه در اعماق اين اسطوره‌ها فرو نرود برايش باور كردني نيست، روايات زيادي كه نمي‌دانم كدامها را برگزينم و كدام را رها كنم، چون همه شگفت انگيزند، و هر كه كمترين آشنايي با كتاب ‌الله، يا به دين داشته باشد، و تعصّب، عقلش را لجام نكرده باشد، و فكرش با هواي نفس قفل نزده باشد، و به خاطر تعصّب مذهب و بدعت و فرقه‌ي خود نخوت وى را به گناه نكشاند، اينها را انكار مي‌كند، و قبول ندارد.

اگر فرد شيعه بكوشد از اين افسانه‌ها دست بردارد، كه او را بسوي تاريكي سوق می‌دهند، بايد براي يك لحظه هم كه شده به بزرگترين خطري فكر كند كه در حال گرفتار كردن اوست، براي این‌که‌ از پرتگاه شرك و تاريكي پرتش كند، تا پروردگار و آفريدگارش را فراموش كند، و به قبر مخلوق پوسيده‌ای متوسّل گردد، كه براي خويش هم نه نفع و زيان، ونه مرگ و نه زندگي را در دست ندارد.

ﭽﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﭼ. (الأعراف: 194).

(در حقيقت كسانى را كه به جاى خدا مى‏خوانيد بندگانى امثال شما هستند، پس آنها را [در گرفتاريها] بخوانيد اگر راست مى‏گوييد بايد شما را اجابت كنند. تا آن موقع بفهمد كه بر چيزي قرار ندارد، و آن اعتقاد عين دين مشركين است).

شگفتا كه رواياتي راجع به‌ کاستن غلو در افضليّت زيارت قبر تا سرحد حج و عمره را در دست دارند، ولي «مجلسي» از مراجع شيعيان، آن روايات را به دليل و بهانه‌ي تقيه مردود دانسته.

روايت می‌گويد: از حنان روايت است كه گفت به اباعبدالله گفتم: در مورد زيارت قبر چه مي‌فرمايي، از قول شما به ما ابلاغ شده كه معادل حج است؟ گفت: «ما أضعف هذا الحديث، ما تعدل هذا كلّه، ولكن زوروه، ولا تجفوه، فإنّه سيّد شباب أهل الجنة...»([[261]](#footnote-261)).

(من آن حدیث را تضعیف نمی‌نمایم، ولي باید بدانید که‌ زیارت قبر معادل حج نيست، امّا او را زيارت كنيد، و جفايش نكنيد، زيرا او سرور جوانان بهشت است).

مجلسي در تأويل اين روايت - كه موجب نقض و باطل گرداندن دهها روايت مي‌باشد، و گمراهي آن فرقه را آشكار می‌نمايد - می‌گويد: «الأظهر أنّه حمل على التقيّه»([[262]](#footnote-262)).

(ظاهراً جعفر اين سخن را به منظور (تقيه) و مجامله و سازش با اهل سنّت، (يعني با دروغ)يا از ترس ايشان گفته، و دين شيعه ‌این نیست...).

هر كدام از مراجع شيعه با رواياتي كه موافق هوا و هوسشان نباشد اين‌گونه با حجّت پيش ساخته‌ی «تقيه» برخورد مي‌كنند، و تشيّع در طول تاريخ رفته رفته توسط مراجع و آخوندها غلو و افراط خود را كسب كرده، تا به ‌امروز رسيده كه كاملاً به دين آخوندها و آيات عظام تبديل شده، و هيچ پيوندي با ائمه ندارد.

فضيلت زيارت كربلا در روز عرفه

از جمله دلايل و قرايني كه نشان می‌دهد اين روايات و نصوص نتيجه‌ي دسيسه‌ي انصراف اين امّت از حج بيت الله، و به تباهي كشانيدن امور دين، و متفرق كردن جمع آنها، و جلوگيري از ملاقات و ديدار آنها با همديگر در گردهمايي بزرگ سالانه حج است، اين نكته است كه در اين روايات روز عرفه را به فضل و امتياز ويژه اختصاص داده‌اند، و می‌گويند: «من أتی قبرحسين عارفاً بحقّه، في غير يوم عيد، كتب الله له عشرين حجّة وعشرين عمرة مبرورات مقبولات. ومن أتاه في يوم عيد، كتب الله له مائة حجّة ومائة عمرة...ومن أتاه يوم **عرفة** عارفاً بحقّه، كتب الله له ألف عمرة مبرورات متقبّلات، وألف غزوة مع نبيّ مرسل، أو إمام عادل»([[263]](#footnote-263)).

(هر كه در روز غير عيد، نزد قبر حسين برود و حقش را بشناسد و بدان اعتراف كند، خدا بيست حج و بيست عمره‌ی مبرور را برايش مي‌نويسد، و هركه در روز عيد به زيارت قبر حسين برود و حقش را بشناسد، خدا صد حج و صد عمره را برايش مي‌نويسد. و هركس در روز **عرفه** به زيارتش برود و حقش را بشناسد، خدا برايش هزار حج و هزار عمره‌ی مبرور و مقبول، و هزار غزوه و جهاد همراه نبيّ مرسل، يا امام عادل را برايش مي‌نويسد).

برخي روايات نزديك است كه به اهداف شيعه تصريح كنند، آنجا كه جعفرشان می‌گويد: «لو إنّي حدثتكم بفضل زيارته، وبفضل قبره، لتركتم الحجّ رأساً، وما حجّ منكم أحدٌ، ويحك! أما علمت أنّ الله اتّخذ كربلاء حرماً آمناً مباركاً قبل أن يتّخذ مكّة حرماً...»([[264]](#footnote-264)).

(اگر به شما می‌گفتم زيارت قبر حسين چقدر است و چه فضايلي دارد، حج را يكسره ترك می‌کرديد، و هيچ كس از شما به حج نمي‌رفت، واي برتو! مگر نمي‌داني خداوند قبل از این‌که‌ مكّه را حرم قرار دهد، كربلا را حرم امن و مبارك خود قرار داده...)

همان‌گونه كه ملاحظه مي‌كني، با گوشه‌ي چشم اشاره مي‌كند به ‌اینكه بهتر است حج ترك شود و به زيارت كربلاء رفت..!).

و نيز مي‌گوید: «إنّ الله يبدأ بالنظر إلى زوّار قبر الحسين بن علي عشيّة عرفة قبل نظره إلى أهل الموقف (قال الرّاوي: وكيف ذلك؟) قال أبوعبدالله - كما يزعمون - لأنّ أولئك أولاد زنا وليس في هؤلاء أولاد زنا»([[265]](#footnote-265)).

(خداوند بعد از ظهر روز عرفه قبل از این‌که‌ به اهل موقف عرفات نظر كند، به زائران قبر حسين نظر مي‌افكند، (راوي می‌گويد: آخر چطور؟) - به ادعاي دروغين شيعه - ابوعبدالله گفت: چون حجّاج زنا زاده هستند، ولي در ميان زائران حسين اولاد زنا وجود ندارد).

اولاد زنا از ديدگاه شيعه تمام مسلمانان هستند، همان‌گونه كه گذشت و بعداً معلوم خواهد شد كه ‌این افسانه‌ها چقدر تأثيرگذار خواهند بود.

يكي از نقل كنندگان اين اسطوره‌ها بعد از این‌که‌ دعاي جعفر براي زائران را شنيد گفت: «والله لقد تمنّيت إنّي زرته ولم أحجّ»([[266]](#footnote-266)).

(به خدا سوگند آرزو می‌کردم حج نكرده بودم، و به زيارت حسين مي‌رفتم).

روايت ديگري بدان اشساره‌ دارند كه هر كس خواست حج و عمره را به جاي آوررد، ولي مشاغل دنيا يا موانع ديگر به او فرصت نداد، روز عرفه به زيارت قبر حسين برود به جاي اداي حج قبول و كافي است و خدا آن را برايش چندين برابر مي‌كند، «راوي می‌گويد» گفتم: برابراست با چند حج و عمره؟ امام گفت: «لا يحصي ذلك، قلت ألف؟ قال وأكثر، ثمّ قال: وإن تعدّوا نِعمَة اللهِ لا تُحصوها»([[267]](#footnote-267)).

(قابل شمارش نيست. گفتم: هزار برابر است؟ گفت: از اين هم بالاتر است. سپس آيه فوق را تلاوت كرد كه مي‌فرمايد: اگر نعمتهاي خدا را برشماريد، نمی‌توانيد شمارش كنيد).

همان‌گونه كه ملاحظه مي‌كنيد ابتداي روايت اشاره مي‌كند به ‌اینكه حج بهتر است، و زيارت حسين موقع پديد آمدن موانع، معادل و بدل آن است، در حالي كه آخر روايت بر خلاف اين است.

فيض كاشاني در تعليق بر رواياتي كه فضائل قبر حسين را يادآوري كرده گفته است: «اين اجر و پاداشها براي زيارت قبر كسي كه خدا او را امام مؤمنين قرار داده، و زمين و آسمانها را به خاطر او آفريده، و راه و صراط و چشم و دليل و راهنما، و درب ورود به نزد خود گردانيده، و ریسمان و رابط بين خدا و بندگان - از پيامبران و انبياء گرفته تا حجّت‌ها و اولياء- است، چنين پاداشي، براي زيارت چنين كسي زياد نيست؛ علاوه بر این‌که‌ زيارتش موجب انفاق اموال، و رجاي آمال و آرزوها، و اعزام شدن به سفر، و هجران وطن، و تحمّل مشقّت‌ها، و تجديد عهد و ميثاق، و مشاهده‌ي شعائر، و حضور مشاعر است([[268]](#footnote-268)).

در اين ياوه‌گوئي و غلو تأمّل كن كه چگونه حسين را ریسمان و واسطه‌ي بين خدا و بندگان، و نيز چشم و درب خدا خوانده !!!، و نيز چطور فضل زيارت حسين را با اسباب و عوامل شرك توجيه مي‌كند، در حالي كه براي زيارت قبر، رخت سفر مي‌بندند، اموالشان را نزد او و براي او خرج مي‌كنند، و از او درخواست شفاعت مي‌كنند، و براي برآورده شدن آمال و آرزوهايشان به او متوسّل می‌شوند، و با اين حال اين كارها را بهترين طاعت به حساب می‌آورند!! ([[269]](#footnote-269)).

بهترين اعمال، زيارت قبر حسين است

پروتكل شيعه در تلاشي مذبوحانه براي انصراف مردم از حج و عبادت مخلصانه الله تعالي، زيارت قبر حسين را نه تنها از حج بزرگتر مي‌دانند و بس، بلكه آن را بهترين عمل مي‌دانند. در رواياتشان آمده كه زيارت قبر حسين: «أفضل ما يكون من الأعمال»([[270]](#footnote-270)). (بافضيلت‌ترين و بهترين اعمال است).

فرشته پيش زائران حسين مي‌رود، و خــدا با آنها مناجات مي‌كند

مبالغه و گزافه‌گويي شيعه پيرامون فضائل زيارت حسين و ديگر ائمه، به جايي می‌رسد كه قابل تصوّر نيست و هيچ عاقلي قبول نمي‌كند.

جعفرمی گوید: «من خرج من منزله يريد زيارة قبر الحسين، كتب الله له بكلّ خطوة حسنة...إلى أن قال: وإذا قضى مناسكه أتاه ملك فقال له: أنا رسول ربّك يقرئك السّلام، ويقول لك استأنف فقد غفر لك ما مضی»([[271]](#footnote-271)).

(هر كس به منظور زيارت قبر حسين از منزل خارج شود، براي هر قدمي كه بر مي‌دارد خدا برايش حسنه‌ای مي‌نويسند. تا این‌که‌ می‌گويد: وقتي كه مناسك را تمام كرد، فرشته‌ای نزد او مي‌آيد و به او می‌گويد: من فرستاده‌ي پروردگارت هستم تا سلام خدا را به تو ابلاغ كنم، از نو شروع كن خدا فرمود همه گناهان گذشته‌اش را عفو كردم).

پس ملائكه با زائران حسين روبه‌رو می‌شوند، و سلام خدا را به آنها ابلاغ مي‌كنند، و سند عفو گناهان را در ميانشان توزيع مي‌كنند. اين ادعاها خيلي از جنون و ديوانگي بالاتر است، و از اين هم بزرگتر و بالاتر، جسارت و گستاخي نسبت دروغ و افتراهايشان به خداوند است، آنجا كه می‌گويند: خدا با زائران حسين با نجوا و دَرگوش سخن می‌گويد.

روايت می‌گويد: «فإذا أتاه ناجاه الله فقال: عبدي سلني أعطك، ادعني أجبك»([[272]](#footnote-272)). (وقتي زائر نزد قبر مي‌آيد، خدا درِ گوشي به‌ او می‌گويد: بنده‌ام از من بخواه تا به تو ببخشم، و دعا كن تا اجابت كنم).

اين‌چنين دروغ‌پردازي مي‌كنند و آن‌را به خدا نسبت می‌دهند، و تنها كساني بر خدا دروغ مي‌بندند كه ‌ایمان نمی‌آورند. حال آنكه آنها در مورد كلام خدا مذهب اهل تعطيل را دارند، و كلام را صفت خدا نمي‌دانند، ولي كلام و نجوا را به دروغ به خدا نسبت می‌دهند؛ و اين افترائي خطير و بهتاني بس بزرگ است.

شيعه همچون عادت هميشگي، به همين مقدار غلو اكتفاء نكرده‌اند، بلكه - پناه بر خدا- ادعا مي‌كنند كه خداوند متعال خودش نيز همراه با شيعه به زيارت قبر ائمه مي‌رود؛ مجلسي می‌گويد: «إنّ قبر أمير المؤمنين يزوره الله مع الملائكة، ويزوره الأنبياء، ويزوره المؤمنون»([[273]](#footnote-273)).

(خدا و فرشتگان همراه مؤمنان قبر اميرالمؤمنين را زيارت مي‌كنند!!).

سخن بزرگي است كه از دهانشان بيرون مي‌آيد، و قلمهايشان مي‌نويسد، كه جز دروغ چيزي نمی‌گويند.

مناسك زيارت

در راستاي دسيسه‌ي انصراف مردم از حجّ، با دروغ و بهتان بديل و معادلي را براي آن ساخته‌اند، تا با دروغهاي آشكار و ادعاهاي جعلي كاري كنند كه مسلمان شور و علاقه‌ای نسبت به اداي مناسك حج نداشته باشد. پس با تقليد از شرع و دين خدا مناسكي را ابداع كرده‌اند، و به منظور تأكيد بر معني مشابهت با شرع، آن را «مناسك المشاهد» ناميده‌اند، و زيارت بارگاه و مقبره‌ها را واجب كرده‌اند([[274]](#footnote-274))، و ترك كننده‌اش را تكفير مي‌كنند([[275]](#footnote-275)).

همچنين مجلسي در كتاب «بحار» فصلي را تحت اين عنوان تأليف كرده: «أنّ زيارته واجبة مأمورٌ بها وما ورد...» . (زيارت حسين واجب است، و آنچه‌ در مورد مذمّت و تهديد تارکین آن آمده‌).

مجلسی تحت این باب «40» حديث را روايت كرده([[276]](#footnote-276)) .

سپس شبيه حج «بيت‌الله‌الحرام» مناسكي را براي آن جعل كرده‌اند.

شيخ الاسلام ابن تيميّه مي‌فرمايد: «مرجع شيعه «ابن النعمان» معروف به «مفيد» كتابي را به نام «مناسك المشاهد» تأليف كرده، نویسنده‌ قبور مخلوقين را چنان معرفی کرده‌ که‌ همانند حج «بيت‌الله» - كه خداوند آن‌را وسيله به پا داشتن مردم قرار داده، و نخستين خانه‌ای است كه براي مردم به پا شده، و طواف مسلمان جز به دور آن، و نمازش جز بسوي آن درست و صحيح نيست- بسوی آن حج می‌شود، در حالی که‌ جز به حج بيت الله ‌امر نشده»([[277]](#footnote-277)).

مرجع معاصر شيعه آغا بزرگ تهراني در كتاب خود: «الذريعة» براي ما آشكار مي‌كند كه تأليفات مراجع عظام درباره‌ی زيارت و مناسك مزارها به حدود شصت كتاب می‌رسد([[278]](#footnote-278))، كه همه به منظور تثبيت قواعد و شالوده‌ي اين شرك نوشته شده‌اند. اين‌ها غير از رواياتي است که در كتابهاي مرجع و معتبر شيعه می‌باشند كه فصلي را به ‌این موضوع اختصاص داده‌اند.

از جمله‌ي اين مناسك موارد ذيل است:

ألف - طواف به دور قبرها

مسلمانان متّفق‌اند بر این‌که‌ طواف جز به دور كعبه‌ي مشرّفه حلال و مشروع نيست([[279]](#footnote-279))، ولي آخوندهاي شيعه براي پيروانشان طواف به دور قبرهاي ائمّه را تشريع كرده‌اند، و رواياتي را در اين‌باره جعل كرده‌اند، و جهت پشتيباني اين شرك آنها را به اهل بيت نسبت داده‌اند. مجلسي می‌گويد: در برخي از زيارتهاي ائمّه «إلاّ أن نطوف حول مشاهدكم». (مگر به دور مزارتان طواف كنيم) و در بعضي ديگر **«**قبّل جوانب القبر**».** (اطراف قبر را بوسيد) نقل شده، همان‌گونه كه به ادعاي او امام رضا قبر رسول خدا ص را طواف كرده([[280]](#footnote-280)). و با استدلال به آن ادعاها، مشروعيّت آن عبادات بت‌پرستانه را استنباط كرده، و به نصوص صريح و روشن قرآن، در رابطه با نهي از شرك و تهديد فاعل آن با دوزخ و بدترين فرجام هيچ التفاتي نكرده. ولي رواياتي هم دارند كه برايشان اشكال است، و با آن آراء در تناقض هستند، امّا مانند عادت هميشه با تأويل نمودن آن خود را خلاص مي‌كنند.

در كتابهاي مرجع شيعه رواياتي در نهي از طواف قبر وارد شده، مانند: «لا تشرب وأنت قائم، ولا تطف بقبر...فإنّ من فعل ذلك فلا يلومنّ إلاّ نفسه، ومن فعل شيئاً من ذلك لم يفرقه إلاّ ما شاءالله»([[281]](#footnote-281)).

(با حالت ايستاده چيزي را نياشام، و به دور قبر طواف نكن، و هركس مرتكب اين كارها شد، جز خودش را سرزنش نكند، و هركس مرتكب چيزي از اينها شد، از او جدا نمی‌شود مگر خدا بخواهد).

مجلسي در تأويل اين روايت خود را به زحمت انداخته و می‌گويد: «احتمال دارد نهي از هفت دفعه طواف باشد كه عدد مخصوص حجّ است»([[282]](#footnote-282)).

مي‌بيني كه مجلسي براي همسويي با قرآن، و اجماع مسلمانان، و رواياتي كه «لا تطف على قبر» در آنها نقل شده، هيچ تلاشي نكرده، و براي خود و فرقه‌اش خيرخواه نبوده، بلكه بدعت طواف به دور قبر را تأييد كرده چون شاذّ و انحراف، و يكي از اقسام شرك است؛ و روايات مخالف آن را تأويل كرده، و در تأويل خود را به تكلّف انداخته، تا جايي كه گفته: «احتمال آن هم هست منظور طواف در اينجا كار قضاي حاجت باشد»!!([[283]](#footnote-283)).

پس دين رافضیه، دين مجلسي است نه دين ائمّه، و اقوال و گفته‌هاي مراجع و آخوندهاست، نه‌ امام چون از فرموده‌ي امام: «لا تطف بقبر» روي گرداندند و به تأويل پرداختند، همان‌گونه كه قبلاً از فرموده‌ي خدا و پيامبر و اجماع مسلمانان روي گردانده بودند، پس گمراه شدند، و مردم را از راه راست گمراه كردند.

ب- نماز خواندن در کنار قبر

از جمله مناسك زيارت قبر و بارگاهها، اداي دو ركعت نماز يا بيشتر است، كه گاهي رو به قبر مي‌ايستند، و براي هر ركعت نمازي كه براي قبر مي‌خوانند صدها برابر حج «بيت‌الله» فضيلت و ثواب تعيين كرده‌اند؛ همان‌گونه كه در روايات ايشان آمده است: «الصّلاة في حرم الحسين لك بكلّ ركعة تركعها عنده كثواب من حجّ ألف حجّة، واعتمر ألف عمرة، وأعتق ألف رقبة، وكأنّما وقف في سبيل الله ألف ألف مرّة مع نبيّ مرسل»([[284]](#footnote-284)).

(هر ركعت نماز در حرم حسين ثواب هزار حج و هزار عمره، و آزاد كردن هزار برده، دارد و مانند اين است كه هزار هزار (يك مليون) دفعه همراه با يكي از پيامبران مرسل به جهاد در راه خدا رفته باشد).

اين ثواب مليوني به زيارت قبر حسين اختصاص ندارد، بلكه قبر همه ائمّه به همان صورت هستند، همان‌گونه كه در «بحارالانوار» روايت كرده‌اند:

«من زار قبر الرّضا أو واحداً من الأئمّة، فصلّى عنده فإنّه يكتب له، وله بكلّ خطوة مائة حجّة ومائة عمرة، وعتق مائة رقبة في سبيل الله، وكُتب له مائة حسنة، وحطّ عنه مائة سيّئة»([[285]](#footnote-285)).

(هر كس قبر رضا، يا هر كدام از ائمّه را زيارت كند، (علاوه بر ثواب مذكور در روايت قبل) خدا براي هر قدم كه در راه زيارت بر مي‌دارد صد حجّ و صد عمره، و آزاد كردن صد برده، و صد حسنه، و پاك شدن صد گناه، را برايش مي‌نويسد).

ببين چطور زيارت قبر را بر حج «بيت‌الله شريف» برتري داده، و شرك را بر توحيد مقدّم مي‌دارند، همان‌گونه كه در قديم مشركين ادعا می‌کردند كه دينشان از دين خدا بهتر است، و از كسانى كه ‌ایمان آورده‌اند راه ‏يافته‌‏ترند.

كساني كه قبر را به مسجد و براي عبادت برگزيده‌اند، بر زبان رسول خدا ص مورد نفرين و لعنت قرار گرفته‌اند،آنجا كه مي‌فرمايد: «لعنة الله على اليهود والنّصاری اتّخذوا قبور أنبيائهم مساجد»([[286]](#footnote-286)).

(لعنت خدا بر يهود و نصاري، قبر انبياء خود را به‌ عنوان مسجد و محل عبادت قرار دادند).

همچنين در صحيحين روايت شده كه در بيماري وفات رسول خدا ص آراستگي و تصاوير يكي از كليساهاي حبشه را برايش توصيف كردند، پس فرمود: «إنّ أولئك إذا مات فيهم الرّجل الصالح بنو على قبره مسجداً وصوّروا له تلك التّصاوير، أولئك شرار النّاس عند الله»([[287]](#footnote-287)).

(آنها كساني بودند كه هرگاه مرد صالحي در ميانشان وفات مي‌کرد، بر روي قبرش مسجدي مي‌ساختند، و چنين تصاويري را در آن نقّاشي می‌کردند، آنها در قيامت نزد خدا بدترين مردم هستند).

همچنين در كتابهاي اثني عشريه از قرار دادن قبر به عنوان مسجد و محل عبادت نهي شده، امّا مراجعشان آنها را تأويل مي‌كنند، همان‌گونه كه بيان خواهد شد.

ج- خود را روي قبر انداختن

يكي ديگر از مناسك زيارت قبر و بارگاهها، گذاشتن صورت بر روي قبر، و بوسيدن اطراف آن، و مناجات كردن با صاحب قبر است، طوري كه آن‌قدر آن كار را ادامه دهد كه نفسش قطع شود، همان‌گونه كه مجلسي گفته: «باب ما يستحبّ عند قبره ؛»([[288]](#footnote-288)). (فصلي درباره‌ی آنچه مستحب است موقع زيارت انجام شود).

سپس يادآور شده كه شيخ الطائفه «طوسي» در توصيف كارهاي زيارت جمعه گفته: «...ثمّ تنكّب على القبر وتقول: مولاي، إمامي مظلوم استعدي على ظالمه النّصر النّصر، حتی ينقطع النفس»([[289]](#footnote-289)).

(سپس خود را روي قبر مي‌اندازي و می‌گويي: مولايم، امامم مظلوم است، او را ياري كني ياري، آن‌قدر بگو تا نفست قطع می‌گردد).

در اكثر زيارتنامه‌ها تأكيد مي‌كنند بر این‌که‌ در اثنا يا خاتمه زيارت، خود را بر روي قبر بيندازند و او را بخوانند. و ادعا مي‌كنند كه جعفر صادق توصيه كرده به كسي كه او را زيارت مي‌كند، سه روز قبل از زيارت روزه باشد، سپس غسل كند، و بعد از پوشيدن لباس جديد دو ركعت نماز بخواند. سپس گفته است: «فإذا أتيت الباب فقف خارج القبّة، وأومأ بطرفك نحو القبر وقل:يا مولاي يا أباعبدالله، يا ابن رسول الله، عبدك ابن عبدك، وابن أمتك، ذليل بين يديك، المقصّر في علوّ قدرك، المعترف بحقّك، جاء مستجيراً بذمّتك، قاصداً إلى حرمك، متوجّهاً إلى مقامك.ثمّ انكب على القبر ثانية... »([[290]](#footnote-290)).

(وقتي نزديك درب شدي در خارج گنبد توقّف كن، و با گوشه‌ي چشم بسوي قبر اشاره كن و بگو: اي مولا و سرورم! اي اباعبدالله! اي فرزند رسول خدا! بنده‌ي تو و پسر بنده‌ي تو، و كنيز تو، در پيشگاهت ذليل است، نسبت به علوّ قدر تو مقصّر است، به حقت اعتراف مي‌كند، به تو پناه آورده، و به حرم تو آمده. سپس باري ديگر خودت را بر روي قبر بينداز).

تا آخر زيارتنامه كه بنده‌ای را مي‌خوانند به جاي خدا، و طوري دعا و گريه و تضرّع مي‌كنند كه گويي در برابر خدا ايستاده‌اند.

اگر اين شرك نباشد پس شرك چيست؟!.

همچنين شيخ مفيد می‌گويد: «فإذا أردت الخروج، فانكب على القبر.ثمّ ارجع إلى مشهد الحسين و قل السّلام عليك يا أباعبدالله، أنت لي جُنّة من العذاب»([[291]](#footnote-291)).

(هرگاه به زيارت رفتي خودت را روي قبر بينداز، تا به ‌اینجا می‌رسد كه می‌گويد: سپس به مشهد حسين برگرد و بگو سلام بر تو اي اباعبدالله! **تو برايم در برابر عذاب سپر هستي).**

بدين‌صورت شرك ورزيدن به خدا، از قبیل سجده بردن بر قبر يا برای صاحب قبر- كه ‌این كار را انكباب (خود را روي قبر انداختن) مي‌نامند - و خواندن و طلب نياز از مرده‌ای كه نه براي خود و نه براي ديگران مالك هيچ نفع و ضرري نيست، گويي آفريدگار زمين و آسمانها را مي‌خوانند كه بر همه چيز قادر مطلق است: ﭽﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽﭼ. (الأحقاف: 5).

(و كيست گمراه‌تر از آن كس كه به جاى خدا كسى را مى‏خواند كه تا روز قيامت او را پاسخ نمى‏دهد و آنها از دعايشان بى‏خبرند!!!).

ولي آنها اين اعمال شركي را بهترين تقرّب به حساب می‌آورند، و به پيروان فريفته‌ی خود چنين وانمود مي‌كنند كه ‌این شرك موجب عفو و بخشش گناهان و رفتن به بهشت، و نجات از دوزخ، و پاك شدن همه بديها و گناهان و رفعت درجات و اجابت دعاهاست([[292]](#footnote-292)).

و نيز موجب طول عمر، و حفظ جان و مال، و توسعه‌ي رزق، و گشودن مشكلات، و برآورده شدن نيازهاست([[293]](#footnote-293)). و معادل حج و عمره و آزاد كردن برده است([[294]](#footnote-294)). تا آخرين فضايل موهوم... بنابر اين ديني را تشريع كرده‌اند كه خدا به آن اجازه نداده بود.

شيعه به هر عمل و رفتاري كه دور يا نزديك با شرك پيوند داشته باشد تعلّق دارند، حتّي اگر هيچ نص و روايت قابل اعتمادي را هم در كتابهاي مملوّ از شرك و اسباب آن را هم پيدا نكنند.

مجلسي می‌گويد: «درباره‌ی بوسيدن اطراف قبر به هيچ روايتي دست نيافتيم، امّا اماميه بدان عمل مي‌كنند([[295]](#footnote-295))، يعني به تقليد از گذشتگانشان عبادت مي‌كنند، گويا آن همه شرك و اعمال شركي كه در كتابهاي مرجعشان وجود دارد درون آنها را پر نمي‌كند، پس عادت و رسوم گذشتگانشان را دستاويز قرار می‌دهند، همان‌گونه كه مشركين گفتند: ﭽ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭼ . (الزحرف: 23).

«ما پدران خود را بر آئينى يافتيم و به آثار آنان اقتدا مى‏كنيم).

به هر كدام از ائمه قسمتي از مبادي شركي جديد را نسبت می‌دهند، حتّي امام منتظَر (كه هنوز متولّد نشده) داراي يك سري قوانين است، مانند ایستادن رو به قبر و پشت به كعبه در حین انجام دادن نماز - چنان‌كه ذكرخواهد شد - و يكي ديگر از اين قوانين همين ساييدن چهره و صورت بر قبر است، آن‌گونه كه ذكر شده، يعني توسط سفير و نمايندگان دروغگو از سوي مهدي اعلام شده كه مهديشان گفت: «....والذي عليه العمل أن يضع خدّه الأيمن على القبر»([[296]](#footnote-296)).

(روش عمل بر اين است كه سمت راست صورت روي قبر گذاشته شود).

بنابر اين، مراجع شيعه تأييد كرده‌اند كه از جمله آداب زيارت قبر و بارگاهها اين است كه موقع فارغ شدن از زيارت طرف راست صورت را روي آن بگذارد و دعا كند»([[297]](#footnote-297)). و گفته‌اند: بوسيدن قبر مكروه نيست، بلكه به نظر ما سنّت است، و اگر خواست تقيه كند ترك كردنش بهتر است»([[298]](#footnote-298)).

از جمله مبادي و عقايد جديد آيات عظام شيعه، بوسيدن و طواف و...است، كه مسلمين متفق‌اند بر این‌که‌ جز براي حجر الاسود و ركن يماني بوسيدن و دست ماليدن جايز نيست، يعني بوسيدن و لمس كردن حجرالاسود جايز است، و براي ركن يماني فقط دست ماليدن جايز است، هرچند گفته شده كه براي ركن يمانى هم بوسيدن جايز است، ولي اين رأي ضعيف است. و(به عنوان عبادت) براي غير اين موارد - مانند جوانب كعبه، و حجره‌ی نبوي، و سایر قبرهاي انبياء و صالحين - نه بوسيدن و نه دست ماليدن جايز نیست»([[299]](#footnote-299)).

هدف شيعه از ابداع اين مبادي اعتقادي، بازداشتن مردم از دين خدا، و دعوت به شرك و تهيه‌ی اسباب و انگيزه‌هاي شرك است، همان‌گونه كه دعاهايي براي شرك ورزيدن به خدا ساخته‌اند كه در اثناي زيارت خوانده می‌شود، و حاوي شرك به خدا، و عبادت براي ائمّه و خدا قرار دادن آنهاست، طوري كه شرك مشرکين به نسبت آنها كم و ناچيز به نظر می‌رسد.

د- قبله قرار دادن قبر

«مجلسي» می‌گوید: «همانا استقبال و ایستادن رو به قبر لازم است، اگر چه موافق با جهت قبله هم نباشد، چون رو كردن زائر به قبر به منزله‌ي رو كردن به قبله است، و آن جهت خداست، يعني آن جهت است كه به مردم دستور داده در حال زيارت رويشان بسوي آن باشد»([[300]](#footnote-300)). و زماني كه مجلسي در ميان روايات قوم خود دو روايت متعارض را يافت مانند اين دو روايت:

نخست: از ابي جعفر محمّد باقر روايت است كه می‌گفت: «أنّ رسول الله ص قال: لا تتّخذوا قبري قبلة، ولا مسجداً، فإنّ الله عزّ وجلّ لعن الّذين اتّخذوا قبور أنبيائهم مساجد»([[301]](#footnote-301)).

(رسول خدا فرمود: آرامگاه مرا قبله و مسجد قرار ندهيد، چون خداوند كساني را لعنت كرده كه قبر انبياء را مسجد محل عبادت قرار دادند).

**دوّم:** از مهدي غائب (كه هنوز متولّد نشده) چنين روايت كرده‌اند: «كتب الحميري([[302]](#footnote-302)) إلى الناحية المقدّسة يسأل عن الرّجل يزور قبور الأئمّه ﻹ...هل يجوز لمن صلّى عند بعض قبورهم أن يقوم وراء القبر ويجعل القبر قبلة، أم يقوم عند رأسه أو رجليه هل يجوز أن يتقدّم القبر و يصلّي و يجعل القبر خلفه أم لا؟ فأجاب (المهدي المزعوم) أمّا الصّلاة فإنّها خلفه، ويجعل القبر أمامه، ولا يجوز أن يصلّي بين يديه ولا عن يمينه، ولا عن يساره، لأنّ الإمام صلّى الله عليه لا يُتقدّم عليه ولايُساوي»([[303]](#footnote-303)).

(حميري به ناحيه‌ی مقدّسه نامه نوشت [اين رمزي بود براي نام مهدي] و درباره‌ی مردي سؤال كرد كه قبر ائمّه را زيارت مي‌كند: آيا نزد قبر نماز بخواند، يا پشت قبر بايستد و قبر را قبله قرار دهد؟ يا در طرف سر يا پاهايشان بايستد، آيا درست است از قبر جلو بيفتد، طوري كه قبر در طرف پشت او قرار گيرد يا خير؟ مهدي مزعوم جواب داد: امّا در مورد نماز می‌گويم: نماز بايد در پشت قبر اقامه شود، و جايز نيست نمازگذار از قبر جلو بيفتد، يا در سمت راست، يا چپ آن باشد، چون نه مساوي شدن با امام و نه جلو افتادن از او جايز نیست.

وقتي كه مجلسي به‌ این دو روايت رسيد، براي قوم خود ترجيح داد كه به روايت دوّم عمل كند، و گفت: «ممكن است حديث سابق بر تقيه حمل شود، يا بدين معني باشد كه نبايد مانند قبله از همه جوانب به قبر روي كرد»([[304]](#footnote-304)).

سپس می‌گويد: «برخي از ياران روايت اوّل را بر نماز جماعت، و دوّم را بر نماز فُرادي حمل كرده‌اند، و رواياتي ديگر هم در تأييد خبر دوّم در فصل زيارت‌ها خواهد آمد (منظورش قبله قرار دادن قبر است)([[305]](#footnote-305)).

ببين چگونه مراجع شيعه شريك قرار دادن براي خدا را تأييد کرده‌، و حق را ردّ مي‌نمایند، حتّي اگر در كتابهاي «مقدّس» خودشان نیز باشد!!، همان‌گونه كه مجلسي روايت مهدي منتظَر را - كه حقيقت ندارد - بر روايت ابي جعفر از رسول خدا ص كه موافق با قرآن و سنّت و اجماع مسلمين است، ترجيح داده و روايت ابي جعفر را مردود دانسته‌ (چون موافق رأي او نيست).

مجلسي در مورد گفته‌ی امامش كه طريقه‌ي زيارت از راه دور را آموزش می‌دهد توقّف كرده و می‌گويد: «اغتسل يوم الجمعة، أو أيّ يوم شئت، والبس أطهر ثيابك، واصعد إلى أعلى موضع في دارك أو الصحراء، فاستقبل القبلة بوجهك بعد ما تبيّن أنّ القبر هناك».

(روز جمعه يا هر روز كه خواستي غسل كن، و بهترين لباست را بپوش، و به بلندترين نقطه‌ي بام منزلت، يا بلندترين نقطه‌ي صحراء برو، و بعد از آنكه معلوم شد آنجا قبر است رو به قبله كن).

مجلسي نسبت به قبول اين روايت توقف كرده، چون استقبال قبر در دين او امري لازم و ضروري است، پس گفت: شايد منظور جعفر از جمله‌ي «رو بسوي قبله كن» كسي باشد كه همزمان رو كردن به قبر و قبله برايش ممكن و ميسّر باشد...، و احتمال اين هم مي‌رود كه منظورش از قبله به مجاز قبله‌ي قبر باشد،...و بعيد هم نيست واژه‌ي قبر و قبله (بر اثر تصحيف) با هم اشتباه شده باشند»([[306]](#footnote-306)).

كلّيه‌ی اين تأويلات و تكلّفات به خاطر اين است كه فرقه‌اش حكم كرده‌اند به ‌اینكه مطلقاً (يعني در هر نوع زيارتي) به جاي قبله به قبر روي كنند، كه موافق ديگر روايات زيارت از راه دور است([[307]](#footnote-307)).

و گفت: «براي كسي كه همراه زائر است موقع اداي دو ركعت نماز زيارت، استقبال قبر و پشت كردن به قبله خوب و زيباست([[308]](#footnote-308))؛ آن دو ركعت نماز زيارت كه درباره‌ی آن گفته‌اند: لازم و ضروری است موقع زيارت هر قبري به جا آورده شوند»([[309]](#footnote-309)).

و هر ركعت آن بهتر از هزار حجّ و عمره است، - همان‌گونه كه ذكر آن گذشت - و اين حرف از قومي كه مدّعي‌اند كربلاء از كعبه بهتر و برتر است، هيچ بعيد نيست.

چه نامي را براي ديني انتخاب كنيم كه پيروانش را به پشت كردن قبله و روي كردن به قبر ائمّه دستور می‌دهد؟.

مراجع و بزرگان آن مذهب را چه بناميم كه براي چنين ديني تبليغ و دعوت مي‌كنند؟

هر نامی غير از اسلام كه دين توحيد است شایسته‌ی آنهاست، زیرا رسول خدا ص از نماز خواندن در مقبره به‌ شدت نهی نموده، چه رسد به ‌اینكه قبر قبله باشد!!!.

نهي از مسجد قرار دادن قبر و روي كردن به آن در كتابهاي اثني عشريه هم نقل شده، مانند «الوسائل» حرّ عاملي و ... ، هر چند برخي از آخوندهاي معاصر اين را انكار مي‌كنند([[310]](#footnote-310)).

همچنين باطل بودن نمازي كه بسوي قبر اقامه شده باشد در روايات شيعه‌ آمده([[311]](#footnote-311)).

اين بود برخي از رواياتي كه در منابع معتمد شيعه پيرامون مشاهد و بارگاهها نقل كردم، كه نسبت به آنچه هست كم و ناچيز است، چون عنايت و اهتمام وسيعي به مسأله‌ی قبر و زيارت و بارگاه و مزار دارند، همان‌گونه كه اهتمامشان به مسأله‌ی امامت بسيار افراطي و مبالغه‌آميز است. و منابع ديني معتمد شيعه سهم خاصّي به ‌این موضوع اختصاص داده، كه در كتابهاي مسلمانان موحّد چنين امري به چشم نمي‌خورد.

**در كتاب** **«بحارالانوار»**: كتاب مستقلّي به نام «كتاب المزار» هست كه حاوي چندين فصل، و شامل صدها روايت است، و حدود سه جلد([[312]](#footnote-312)) از كتاب «بحارالانوار» مجددا چاپ شده‌.

**همچنين «وسائل الشّيعه» نوشته‌ی حر عاملي:** (106) فصلی را به عنوان «أبواب المزار» ذكر كرده است([[313]](#footnote-313)).

**و در «الوافي» نوشته‌ی كاشاني** كه جامع اصول چهارگانه‌ي شيعه است، سي و سه فصل را به عنوان (باب المزارات والمشاهد) جدا كرده است([[314]](#footnote-314)).

**و در كتاب «من لا يحضره الفقيه»:** ابن بابويه (كه يكي از منابع معتبر است) چندين فصل درباره‌ی مشاهد و تعظيم و بزرگداشت آنها، مانند تربت و حريم قبر، و فصلهاي زيادي درباره‌ی زيارت ائمّه و فضل آن ذكر شده است([[315]](#footnote-315)).

**و در «تهذيب الاحكام» طوسي**: مجموعه‌ي بزرگي در چند فصل ذكر شده كه حاوي تعظيم زيارتگاه و قبر و مناجات با ائمّه با دعاهايي كه مضامين شرك و معناي تأليه و خدا انگاشتن آنها به چشم مي‌خورد([[316]](#footnote-316)).

**و در «مستدرك الوسائل»**: هشتاد و شش فصل شامل (276) روايت در مورد زيارت و بارگاه آمده است([[317]](#footnote-317)).

علاوه بر اينها، كتابهاي ديگري هم دارند كه از نظر ارزش و اعتبار در سطح منابع هشتگانه‌ي شيعه محسوب می‌شوند، مانند: «ثواب الأعمال»: ابن بابويه، و ... . همچنين كتابهايي كه به موضوع مزارات اختصاص يافته، چه در گذشته و چه در زمان حال، مثل «كامل الزّيارات»: ابن بابويه، «مفاتيح الجنان»: عبّاس قُمي، «عمدة الزّائر»: حيدر حسيني، «ضياء الصالحين»: جوهري و... كه همه از فضايل مزعوم و ادعايي براي كسي كه براي زيارت ائمّه رخت سفر مي‌بندد، و در اطراف قبر طواف مي‌كند، و در صحن بارگاه دعا مي‌كند، و از صاحب قبر استغاثه و طلب فريادرسي كند؛ و صدها دعا در آن ذكر شده كه در مورد ائمّه آن‌قدر غلو و افراط شده كه به مقام خالق جلّ وعلا رسانيده شده‌اند، و فراوان به خدا شرك ورزيده شده كه فقط خدا مي‌داند.

اهتمام آنها به ‌این كلنگ مخرّب اصل توحيد، در سرزمينهاي شيعه‌نشين خيلي اثرگذار بوده، زيرا خانه‌هاي شرك كه مشهد و بارگاه ناميده شده‌اند خيلي آباد و پر رونق و مملو از جمعيّت و ازدحام شده، و مساجد امروزه رها شده و بدون طرفدار مانده‌اند.

1. ()- اصول كافى1/401. [↑](#footnote-ref-1)
2. () - منبع سابق 2/222. [↑](#footnote-ref-2)
3. () - منبع سابق 2/218. [↑](#footnote-ref-3)
4. () - منبع سابق 2/218. [↑](#footnote-ref-4)
5. () - مختصرالتحفة ص25. [↑](#footnote-ref-5)
6. () - الشىعة ص127. [↑](#footnote-ref-6)
7. () - منهاج عملى للتقرىب(مقاله ى حائرى دركتاب الوحدة الاسلامىه ص233). [↑](#footnote-ref-7)
8. () – بحارالانوار 1/26 و پس از آن. [↑](#footnote-ref-8)
9. () - شىعه را اثنى عشرىه مى‌گويند، چون معتقد به ‌امامت دوازده ‌امام هستند، و خلافت كسى جز آن دوازده امام را قبول ندارند كه آخرىنشان وجود خارجى ندارد، و ظهور هم نمى‌كند، ایشان در ابتدا داراى= =نائبهای مخصوصی بود، ولى بعدا ًهركدام - از آخوندهاى شىعه مى‌توانستند نائب او باشند با وجوداختلاف نظرهاىى كه بر سر مقدار نىابت دارند همانگونه كه بعدا ًذكر خواهد شد.

   همچنىن آنها را رافضیه مى‌گوىند، چون امامت ابوبكر و عمر را قبول ندارند، ىا چون زىد بن على را به علّت اعلام رضاىت از اىن دو خلىفه، طرد كردند. همچنىن داراى لقب جعفرىه هستند، چون منتسب به جعفر بن محمّد صادق هستند. و جمعى از پژوهشگران براىن باورند كه ‌امروزه وقتى واژه‌ى شىعه بدون قىد بكار برده مى‌شود تنها بر جعفرىه اطلاق مى‌شود، از اىن رو در اىن كتاب مى‌بىنى كه چندین اصطلاح براى تعبىر از ىك حقىقت بكار رفته، هر چند كسانى كه چنىن دىدگاهى دارند هىچ پىوندى با تشىع و اهل بىت ندارند، بلكه ادعاى تشىع مى‌كنند، و استخدام واژه‌ى شىعه به خاطر شهرت آنها به اىن مصطلح است نه اىنكه درحقىقت شىعه باشند. [↑](#footnote-ref-9)
10. () ایشان نوىسنده‌ى دو کتاب به‌ نامهای «فلسفه‌ى ما» و «اقتصاد ما» هستند كه اثر نبوغ عقلى در آنها مشاهده مى‌شود، اما هنگامی که‌ در مورد عقیده‌اش بحث می‌راند، نیروی عقلی ایشان ضعیف می‌شود وهمانند کودکی به‌ تخىل اىن خرافات و افسانه‌ها كه بخشى از اعتقادات قوم شىعه است می‌پردازد؛ و اىن بىانگر اىن حقىقت است كه تعصّب و حزبگراىى، تفكّر و اندىشىدن را پاىمال و نابود مى‌كند. [↑](#footnote-ref-10)
11. () - تارىخ ما بعد الظهور ص:272. [↑](#footnote-ref-11)
12. () - إكمال الدىن، ابن بابوىه، ص:13. [↑](#footnote-ref-12)
13. ()- راجع به‌ انتخاب امام از مىان فرزندان حسىن اختلافات زىادى مىان رافضه‌ وجود دارد، تاجاىى كه به نقل از منابع خود شىعه‌، به هفتاد و سه فرقه منشعب شدند، باز با وجود اىن همه اختلافی كه بر سر انتخاب امام دارند، مدعی هستند كه خدا با نصّ صرىح ائمه را تعىىن كرده!!!، و با وحى و معجزات اىشان را تأىىد و تقوىت نموده، و بر آنها كتابهاى مقدّس نازل كرده...امّا اگر چىزى از اىن خرافات درست می‌بود، هرگز بر سر تعىىن امام اختلاف پیدا نمی‌کردند، و تارىخ به‌ این صورت نمی‌بود. [↑](#footnote-ref-13)
14. ()- الكافى2/18. [↑](#footnote-ref-14)
15. () - الكافى 1/175، و نىز شىخ جزاىرى از بزرگان شىعه می‌گوىد: «امامت عامّه از درجه‌ى نبوّت و رسالت بالاتر است». (زهرة الرّبىع ص12) و هادى تهرانى ىكى از مراجع و آىات عظام معاصر می‌گوىد: «امامت والاتر از نبوّت است» (ودائع النبوّة ص114). ولى اگر آن‌گونه بود كه آنها ادعا می‌كنند، قطعاً خداوند آن را در قرآن بىان می‌کرد، و رسول خدا هم ابلاغ مى‌نمود، و جمىع امّت نقل می‌کردند، و مسلمىن بر سر آن اجماع پیدا می‌کردند. پس قطعاً اىن ادعاها دسىسه‌ى دشمنان اىن امّت علىه خلافت اسلامى است. [↑](#footnote-ref-15)
16. () - الكافى1/179. [↑](#footnote-ref-16)
17. () – منبع سابق. [↑](#footnote-ref-17)
18. () - الكافى1/188. رجال الکشی ص 420، علل الشرائع ص 192، المحاسن ص 268، وسائل الشیعة: 18/144. [↑](#footnote-ref-18)
19. () - تهذىب الوصول إلى علم الأصول نوشته‌ی: ابن مطهّر ص 70، أوائل المقالات نوشته‌ی: شىخ مفىد ص 99-100، و به كتابهاى اصول فقهی‌شان نیز مراجعه كن. [↑](#footnote-ref-19)
20. () - شرح جامع بر الكافى، مازندرانى 2/272. [↑](#footnote-ref-20)
21. () - المقالات والفرق ص102، فرق الشىعه ص96. [↑](#footnote-ref-21)
22. () - المقالات والفرق ص106، فرق الشىعه ص96. [↑](#footnote-ref-22)
23. () - المقالات والفرق ص107، فرق الشىعه ص97. [↑](#footnote-ref-23)
24. () - المقالات والفرق ص109، فرق الشىعه ص 100-101. [↑](#footnote-ref-24)
25. () - الارشاد مفىد ص389. [↑](#footnote-ref-25)
26. () - اىن هم سببى داشته كه وثاىق و مدارك شىعه‌ى امروز آن را آشكار مى‌كنند كه بعد از اين خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-26)
27. () - المقالات والفرق نوشته‌ی: قمى ص19-20، فرق الشىعة نوشته‌ی: نوبختى ص22، الملل والنحل نوشته‌ی: شهرستانى1/174. [↑](#footnote-ref-27)
28. () - كيسانيه از فرقه‌هاى روافض است كه به امامت محمد بن الحنفيه معتقد‌اند و به كيسانيه ناميده شده‌اند چون لقب مختار بن أبي عبيد ثقفى است و ايشان به او منتسب هستند، همچنين به مختاريه ناميده مى‌شوند، و نزد اشعرى كيسانيه به يازده فرقه تقسيم مى‌شود و مختار ادعاى نبوت كرد و اينكه بر او وحى نازل مى‌شود، و همچنين به عقيده بداء و گمراهى‌هاى ديگر باور دارد. درباره كيسانيه به: مقالات الاسلاميين 1/91، الفرق بين الفرق ص 23، 39-53، مسائل الإمامه، اثر ناشي الأكبر ص25 و پس از آن، المقالات والفرق ص 21-22 مراجعه كنيد. [↑](#footnote-ref-28)
29. () مسائل الامامه ص 26، مقالات الاسلامیین 1/ 92-93، الفرق بین الفرق ص 41. شعرهای دیگری نیز به‌ همین مضمون در کتاب "المقالات" آمده‌ (مسائل الامامه ص26-29) بغدادى هم در ردّ او اشعارى سروده (به الفرق بىن الفرق ص41-43). [↑](#footnote-ref-29)
30. () - مسائل الامامه ص27. [↑](#footnote-ref-30)
31. () - بداء اعتقادى است مبنى بر نسبت جهل به خداوندی که‌ از هر نهانی آگاهی دارد، در حالی که‌ اطلاع از غیب را به‌ ائمه‌هایشان نسبت می‌دهند. از اىن رو هرگاه خبرى غىبى را به نام أئمه منتشرمی‌کردند و بعد از مدّتى درست از آب درمى‌آمد با افتخار مى‌گفتند: آىا به شما نگفتىم اىن طور خواهد بود؟ آگاه باشید که‌ ما از جانب خدا آگاه مى‌شوىم، اما در صورتى كه برخلاف گفته‌ى آنها اتفاق مى‌افتاد، به شىعىان مى‌گفتند: براى خدا بداء شد. بداء در واقع ىك اعتقاد گمراهانه و مربوط به‌ ىهود است. سپس فرقه‌هاى سبئىه كه در واقع منتسب به ابن سبأ ىهودى بودند، و با حىله و تزوىر ادّعاى تشىع آل بىت می‌کردند، اىن مقوله را مطرح ساختند. مجموع فرقه‌هاى سبئىه به بداء اعتقاد دارند، سپس اندىشه‌ى مختار بن ابى عبىد ثقفى را دنبال کردند که ‌مدعى علم غىب بود، و به محض اىنكه دروغگوىى او آشكار مى‌شد مى‌گفت: براى پروردگار‌تان بداء شد.

    بداء در لغت: - آنگونه كه در قاموس آمده - به دو معنى آمده: ىكى ظهور و آشكار شدن. دوّم بوجود آمدن رأى جدىد.

    هركدام از اىن دو معنى هم مستلزم سبقت جهل و بى‌خبرى نسبت به مسأله است، كه خداوند متعال از آن منزّه و مبرّاست. همانگونه كه گفته شد بداء را از ىهودىت گرفتند. به فصل ششم از تكوىن تورات ص12، المقالات والفرق نوشته‌ی: قمى ص78، و فرق الشىعة نوشته‌ی: نوبختى ص55، الكافى باب البداء 1/146، بحارالانوار24/92-129. و براى اطلاع از نقد اىن مقوله باطل به دو کتاب: الوشيعه ص112-118، مختصرالتحفة الاثنى عشرىه ص315 مراجعه‌ فرمائید. [↑](#footnote-ref-31)
32. () - مسائل الامامىه ص29. [↑](#footnote-ref-32)
33. () - آنان كه ‌اموال مردم را به نام خمس و حق امام از مردم می‌گرفتند، و در آن زمان در جهان اسلام پراكنده می‌شدند. [↑](#footnote-ref-33)
34. () - الغىبة نوشته‌ی: طوسى ص32-43، الامامة نوشته‌ی: ابن بابوىة ص75، علل الشرائع نوشته‌ی: ابن بابوىة صدوق1/235، رجال نوشته‌ی: كشى ص 493-498. بحار الأنوار 48/253. [↑](#footnote-ref-34)
35. () - الغىبة نوشته‌ی: طوسى ص43 و پس از آن، و رجال نوشته‌ی: كشى،رواىات شماره 759، 871، 888، 893. [↑](#footnote-ref-35)
36. () – النور الساطع، اثر مرجع معاصرعلى كاشف الغطاء1/439. [↑](#footnote-ref-36)
37. () - العروة الوثقى ىزدى،2/366. و در پانويس تعلقيات مراجع معاصر آنها نوشته شده است. [↑](#footnote-ref-37)
38. () – اثر الإمامة فى الفقه الجعفرى ص394. [↑](#footnote-ref-38)
39. () - منبع سابق ص391. [↑](#footnote-ref-39)
40. () - منهاج السّنة3 /154. [↑](#footnote-ref-40)
41. () - اثرالامامة ص408. [↑](#footnote-ref-41)
42. () - تثبىت دلاىل النبوّة 1/19. [↑](#footnote-ref-42)
43. () - صحىح بخارى كتاب المعازى5/136، و كتاب الفتن 8/97. وترمذى كتاب الفتن 4/527-528 حديث (2262) و نسائى: باب النهي عن استعمال النساء في الحكم 8/227. و أحمد 5/43، 51. [↑](#footnote-ref-43)
44. () - طبق رواىت احمد بن ابراهىم، نگاه كن به رجال الحلّى ص16. [↑](#footnote-ref-44)
45. () - نكته‌ی قابل ملاحظه‌ اینكه شىعه ذکر نام آن پسر را حرام می‌دانند تا جایی که‌ هر كس نام آن پسر را بگوىد كافر قلمداد مى‌كنند، پس تنها ىك زن كه معصوم نبوده و طبق اعتقاد شىعه كافر هم است چون اسم غائب را بر زبان آورد، تنظىم و تصوىب دىن شىعه را بر عهده گرفت. [↑](#footnote-ref-45)
46. () - الغىبة طوسى ص138. [↑](#footnote-ref-46)
47. () - الغىبة طوسى ص241-242. [↑](#footnote-ref-47)
48. () الغىبة طوسى ص217. [↑](#footnote-ref-48)
49. () - منبع سابق ص15. [↑](#footnote-ref-49)
50. () - الغىبة ص244. [↑](#footnote-ref-50)
51. () - الغىبة ص241-242. [↑](#footnote-ref-51)
52. () - منبع سابق ص244به بعد. [↑](#footnote-ref-52)
53. () الكافى با شرح مرآة العقول 4/55، اكمال الدىن ص451، الغىبة ص177، الاحتجاج طبرسى 163، وسائل الشىعة 18/101، الدرّ‌ة الطاهرة محمد مكى عاملى ص47. [↑](#footnote-ref-53)
54. () شىعه رواىتهاىى دارند كه به نظر می‌رسد در همان مرحله‌ى نخستِ بعد از وفات حسن عسكرى ساخته شده‌اند، و راجع به‌ غىبت پسر موهومِ حسن است، ىكى از آنها چنىن است: «إن بلغكم عن صاحبكم غىبة فلا تنكروها». اصول كافي 1/340. (اگر به شما ابلاغ شد كه‌ امام شما غائب شده آن‌را انكار نكنىد).

    گوىى اىن رواىت - بدون تأکید از حساسیت عکس العمل مردم- اندىشه‌ى غىبت را بر پىروان القاء مى‌كند. اىن رواىت ىك غىبت را ذكر كرده، ولى در برخى رواىت ىادآورى شده كه بعد از مرحله‌ى غىبت اوّل، ظهور خواهد كرد. در الكافى از ام هانئ رواىت شده كه گفت: «از ابا جعفر محمّد در باره ‌این آىه سؤال كردم: ﭿ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﭾ (التكوير: 15-16). گفت: امام سال 260 ناپدىد می‌شود، سپس ظاهر می‌گردد، و بعد از غىبت جز ظهور نىست. (اصول الکافی:1/341) بستن درب بابىت توسط سمرى، اشاره‌ای بود به ظهور نزدىك، ولى روزها و سالها گذشت و خبرى از ظهور نشد. [↑](#footnote-ref-54)
55. () -الغىبة ص113. [↑](#footnote-ref-55)
56. () اصول كافى1/340. [↑](#footnote-ref-56)
57. () - إكمال الدّىن ابن بابوىة 2/193، الغىبه طوسى ص257. [↑](#footnote-ref-57)
58. () - اىن پاسخها برحسب آنچه در كتابهاى اثنى‌عشرىه ذكر شده - چىزهاى جعلى و ساخته شده هستند، كه جعل كنندگانش ىا نسبت به اسلام جاهل بوده‌اند، ىا ملحد و دىن ستىز بوده و مى‌خواستند اىن خرافات و شذوذات را به دىن خدا نسبت دهند تا مردم را از گروىدن به دىن خدا و راه راست بازدارند، و بر دىن شىعه باقى بمانند كه عبارتست از تأىىد شرك، و مخالفت با اجماع مسلمىن در مسائل متعدّد، و مسائلى كه با عقل و فطرت صحىح ناسازگارند، در حالى که‌ از نظر آنها معتبرترىن سنّت هستند. ﭿ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜﭾ. (فاطر: ٨). (آيا كسى كه عمل بدش براى او آراسته شده و آن را خوب و زيبا مى‏بيند (همانند كسى است كه واقع را آنچنان كه هست مى‏يابد)؟! خداوند هر كس را بخواهد گمراه مى سازد و هر كس را بخواهد هدايت مى‏كند). براى اطلاع از اىن جوابها به كتابهاى ذىل مراجعه كنید: الغىبة عند الاثنى عشرىه، الاحتجاج طبرسى2/277 و پس از آن، بحار الانوار53/150-246 و غيره. [↑](#footnote-ref-58)
59. () - الغىبة ص115. [↑](#footnote-ref-59)
60. () - عقائد الامامية ص57. [↑](#footnote-ref-60)
61. () - نوىسنده‌ى اىن كتاب - به تعبىر محبّ الدىن خطىب - مجوسى ملعونى است به نام حسىن نورى طبرسى متوفاى(1320هـ) همان كسى كه كتاب «فصل الخطاب في إثبات تحرىف كتاب ربّ الأرباب» (فصل خطاب در اثبات تحرىف كتاب الله(قرآن)!!!،) كه تا ابد الدّهر لكه‌ى عار و ننگى بر پىشانى شىعه‌ى خمىنى است. [↑](#footnote-ref-61)
62. () - اصل الشىعة وأصولها ص 58. [↑](#footnote-ref-62)
63. () - الكافى با شرح ماندرانى 12/371. [↑](#footnote-ref-63)
64. () - الكافى با شرح آن مرآة العقول 5/55. إكمال الدين ص 451. وسائل الشيعة 18/101. [↑](#footnote-ref-64)
65. () - حكومت اسلامى خمىنى ص74. [↑](#footnote-ref-65)
66. () - حكومت اسلامى ص 48. [↑](#footnote-ref-66)
67. () - منبع سابق ص26. [↑](#footnote-ref-67)
68. () – منبع سابق ص26-27. [↑](#footnote-ref-68)
69. () اعتقاد به «انتظار» ىكى از اصول شىعىان سابق بوده، همانگونه كه نعمانى فصلى را در كتابش بدان اختصاص داده، و رواىات فراوانى در اىن موضوع دارند، مانند: «كونوا أحلاس بىوتكم، فإنّ الفتنة على من أثارها» [الغىبة ص131]. (درخانه هاىتان بمانىد، چون فتنه دامنگىر كسانى است كه آن را برمى‌انگىزند).

    و«أوصىك بتقوى الله وأن تلزم بىتك وإياك والخوارج منا فإنّهم ليسوا على شيء ولا إلى شيء».(ملتزم به پرهىزكارى و ماندن در منزل باش، و برحذر باش از كسانى از ما كه خروج و قىام مى‌كنند، زیرا آنها نه بر چىزى هستند و نه به چىزى مى‌رسند. مجلسى در تفسىر رواىت مى‌گوىد: منظور از«كسانى ازما» زىد و فرزندان حسن هستند. [بحار:52/136والغىبة ص129]، مى‌بىنى كه ىكى از اصول آنها، خوددارى از خروج و قىام و شورش است، اگرچه از طرىق اهل بىت هم باشد مانند زىد و فرزندان حسن، چه رسد به مراجع و بزرگان شىعه. [↑](#footnote-ref-69)
70. () - مرجع دىنى اعلى، ملقّب به آىت الله العظمى محمّد حسىنى بغدادى نجفى، در كتاب «وجوب النهضة لحفظ البيضة» ص93. [↑](#footnote-ref-70)
71. () - حكومت اسلامى ص48-49. [↑](#footnote-ref-71)
72. () - حكومت اسلامى ص51. [↑](#footnote-ref-72)
73. () - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-73)
74. () - می‌گوىم تا حدودى، چون از انحصار شخص امام به انحصار نوع امام كه فقىه شىعه است تغىىر موضع داده‌اند [↑](#footnote-ref-74)
75. () -حكومت اسلامى ص113. [↑](#footnote-ref-75)
76. () - منبع سابق ص 80 [↑](#footnote-ref-76)
77. () - منبع سابق . [↑](#footnote-ref-77)
78. () – و اين ميراث مهدى از انباي و ائمه است نگا: اصول كافى 1/231. [↑](#footnote-ref-78)
79. () - حكومت اسلامى ص135. [↑](#footnote-ref-79)
80. () - حكومت اسلامى ص40. [↑](#footnote-ref-80)
81. () - منبع سابق ص54. [↑](#footnote-ref-81)
82. () - احمد فهرى، كه در مقدّمه‌ى كتاب سرّ الصلاة اثر خمىنى ص 10 به (علاّمه) ملقّب شده. [↑](#footnote-ref-82)
83. () - اىن سخنان درتارىخ (31/3/1979م) در مجله‌ى (السّفىر) لبنانى، و توسّط محمّد جواد مغنىه منتشر شد، و آن را به فهم جدىد از جمهورى اسلامى تعبىر می‌كند، و مى‌گوىد جز كسى كه با قلب و عقل در اسلام زىسته چنىن سخنى نمی‌گوىد(!!)نگاه كن به:الخمىنى والدولة الاسلامىة ص113. [↑](#footnote-ref-83)
84. () - محمّد جواد مغنىه /الخمىنى والدّولة الاسلامىة ص38-39. [↑](#footnote-ref-84)
85. () - تحرىرالوسىلة 1/482. [↑](#footnote-ref-85)
86. () - قانون اساسى جمهورى اسلامى ص16انتشارات مؤسسه شهىد، و ص10چاپ وزارت ارشاد. [↑](#footnote-ref-86)
87. () - قانون اساسى اىران ص18چاپ وزارت ارشاد. [↑](#footnote-ref-87)
88. () - سخنرانى خمىنى پىرامون آزادى قدس، و مهدى منتظَر ص9-10. [↑](#footnote-ref-88)
89. () - منبع سابق ص10. [↑](#footnote-ref-89)
90. () - حكومت اسلامى ص35. [↑](#footnote-ref-90)
91. () – نگاه: كتاب الخمىنى بىن الدّىن والّدولة، موضوع خمىنى وشرىعتمدارى ص144، تألىف عبدالجبار العمر و پس از آن. [↑](#footnote-ref-91)
92. () – منبع سابق ص 153-154. [↑](#footnote-ref-92)
93. ()- از دىدگاه شىعه ائمه بدون تفاوت مانند رسول خدا ص معصوم هستند!!! [↑](#footnote-ref-93)
94. () الخمىنى والدولة الاسلامىة ص59. [↑](#footnote-ref-94)
95. () - منبع قبل ص59-60. [↑](#footnote-ref-95)
96. () - منبع سابق ص61. [↑](#footnote-ref-96)
97. () همان مرجع ص60. [↑](#footnote-ref-97)
98. () - بحارالانوارمجلسى 53/40، كه آن را به كتاب الاختصاص مفىد نسبت مى‌دهد. [↑](#footnote-ref-98)
99. () – نگا: ص39-40 همين كتاب. [↑](#footnote-ref-99)
100. () - حال آنكه بزرگان قدىم شىعه وقتى كه درباره‌ی غىبت چىزى مى‌نوشتند به كتمان و پنهان‌كارى از نااهل توصىه می‌کردند. " الغىبة" نعمانى از مراجع قرن سوّم ص17. [↑](#footnote-ref-100)
101. () - الارشاد مفىد ص344، اعلام الورى طبرسى ص432. [↑](#footnote-ref-101)
102. () - مطالب فوق در چاپ نخست اين كتاب نوشته شده بود، ولى بعد از آن در سال (1409هـ) انفجارهائى به وقوع پيوست و برخى از حجّاج «بيت‌الله» قربانی آن شدند، و خداوند سبحان پرده‌ از چهره‌ی جنايتكاران برداشت، و معلوم ساخت كه همه‌ی آنها رافضیه هستند، و اين تصديق كننده‌ى مطالبى است که قبلا يادآورى كرديم. براى حفظ خانه‌ى پاك خداوند تنها از او كمك می‌خواهيم، و براى كشف شرّ اين زنديقان ضد دين به او توكّل مى‌نماییم. [↑](#footnote-ref-102)
103. () - الغىبة نعمانى ص156. [↑](#footnote-ref-103)
104. () - «الارشاد» نوشته‌ی: مفىدص411، «الغىبة» نوشته‌ی: طوسى ص282. [↑](#footnote-ref-104)
105. () - الغىبة ص209. [↑](#footnote-ref-105)
106. () – نگا: ص 39-40 همين كتاب. [↑](#footnote-ref-106)
107. () - تهذىب الاحكام طوسى 1/384، السّرائر ابن ادرىس ص484، وسائل الشّىعة حرّ عاملى 6/340. [↑](#footnote-ref-107)
108. () - السّرائرص471، وسائل الشّىعة 6/341-342، بشارة المصطفى طبرى شىعه ص51، وبه المحاسن النفسانىة في أجوبة المسائل الخراسانىة، مسأله ششم ص 138 و پس از آن نيز مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-108)
109. () - رجال كشى ص228-229شماره 409. [↑](#footnote-ref-109)
110. () – الاستبصار 1/66. [↑](#footnote-ref-110)
111. () - تهذىب التهذىب3/419-420. [↑](#footnote-ref-111)
112. () - اوائل المقالات ص39. [↑](#footnote-ref-112)
113. () - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-113)
114. () - تهذىب الاحكام طوسى 2/48، وسائل الشّىعة عاملى 11/60. [↑](#footnote-ref-114)
115. () - العروة الوثقى: يزدى، ودرهامش آن تعلىقات مراجع معاصرنوشته شده2/367-368. [↑](#footnote-ref-115)
116. () - منبع سابق2/368. و هداىت العباد: شرىعتمدارى ص168. [↑](#footnote-ref-116)
117. () - أوائل المقالات ص15. [↑](#footnote-ref-117)
118. () الألفىن ص/13. [↑](#footnote-ref-118)
119. () - اكمال الدّىن /13. [↑](#footnote-ref-119)
120. () - به‌ عنوان نمونه‌ به‌ «تارىخ طبرى» حوادث سال 302 (13/26-27 چاپ حسىنىه) مراجعه‌ فرمایید؛ بزرگان ابى طالب علىه مردى كه ادعا می‌کرد محمّد بن حسن عسكرى است مخالفت ورزىدند، و گفتند: حسن فرزندى نداشته. و نىر به كتابهاى شىعه نگاه كن كه خانواده‌ى حسن و در رأس آنها برادرش جعفر ادعاى وجود فرزندی برای حسن عسكرى را انكار كردند، براى همىن بود كه او را جعفر كذّاب نامىدند، ولى خودشان اعتراف مى كنند كه جعفر كنىزكهاى حسن عسكرى را حبس كرد تا وقتى كه برائت آنها زحمل ثابت شد(الغىبة طوسى ص75، إكمال الدىن ص 451، الاحتجاج 2/283، سفىنة البحار 1/163،مقتبس الأثر14/316). [↑](#footnote-ref-120)
121. () -طلب العلم ص74. [↑](#footnote-ref-121)
122. () – الوافى جلد دوم 8/222. [↑](#footnote-ref-122)
123. () الكافى، الروضة ص135، چاپ لكنو 1889م، بحار24/311. [↑](#footnote-ref-123)
124. () - تفسىرالعىاشى 2/218، البرهان 2/139. [↑](#footnote-ref-124)
125. () – بحار الأنوار 7/227. [↑](#footnote-ref-125)
126. () – الوافى:باب فضل الكوفة ومساجدها المجلّد الثانى 1/215. [↑](#footnote-ref-126)
127. () - بحارالانوار 100/259،60/209. [↑](#footnote-ref-127)
128. () - الفرق بىن الفرق بغدادى ص290-291. [↑](#footnote-ref-128)
129. () سپس توسط ابى اسحاق ابراهىم بن محمّد بن ىحىى نىشابورى متوفاى 362هـ، عالم بزرگ نىشابور در عصر خود، و ىكى از عابدان مجتهد، از كوفه به مكّه برگردانىده شد. [↑](#footnote-ref-129)
130. () - مختصرالخرقى با شرح المغنى:3/370. [↑](#footnote-ref-130)
131. () - المغنى 3/371. [↑](#footnote-ref-131)
132. () – محمدباقر صدر، تاريخ ما بعد الظهور ص 450. [↑](#footnote-ref-132)
133. () - الوافى مجلّد الثانى ج8ص215. [↑](#footnote-ref-133)
134. () - بحار الانوار 53/104-105. [↑](#footnote-ref-134)
135. () - بحار الانوار 52/386. [↑](#footnote-ref-135)
136. () - عىون اخبارالرّضا1/58، بحارالانوار52/342. [↑](#footnote-ref-136)
137. () - الابانة: ابن بطّه ص41. [↑](#footnote-ref-137)
138. () - الكافى 1/373 و تفسىر عىاشى 1/178، و البرهان: حرّانى1/293، و بحارالانوار 8/218. [↑](#footnote-ref-138)
139. () – تفسىر العىاشى2/58، بحار52/342. [↑](#footnote-ref-139)
140. () بحار52/46. [↑](#footnote-ref-140)
141. () - الفىض القدسى ص19-20چاپ شده همراه با بحارالانوار ج105. [↑](#footnote-ref-141)
142. () - منبع سابق 21-22-23. مجلسى یکی از بنىانگذاران غلو و افراط در دىن شىعه بود، تا جاىى كه صاحب كتاب تحفه اثنى‌عشرىه گفته است: اگر دىن شىعه دىن مجلسى نامىده شود نامی کامل و شامل است، ولذا گفته‌اند: نه در زمان مجلسى و نه قبل از او كسى نبوده كه مانند او در تروىج دىن و مذهب شىعه نقش داشته باشد. الفىض القدسى ص17. [↑](#footnote-ref-142)
143. () در كتاب حكومت اسلامى اشاره مى‌كند به تنى چند از كسانى كه قبل از او داراى چنىن نظرى بوده‌اند، ولى نتوانستند رىاست و حكومت را بدست گىرند و مانند خمىنى اقدام كنند. [↑](#footnote-ref-143)
144. () – الغىبة، طوسى 52/282. بحار الأنوار 52/338. [↑](#footnote-ref-144)
145. () بعضى از مستشرقىن می‌گوىد: جمعىت شىعه 10% از مجموع مسلمانان را تشكىل می‌دهد، ولى بنده‌ معتقد هستم کمتر از 10% می‌باشند، برخى از نوىسندگانشان نوشته‌اند(70) ملىون هستند، و برخى گفته‌اند (100) ملىون هستند، امّا باید گفت که‌ ارائه‌ی چنین آماری جز تبلىغات مذهبى در اعلام آمار چیز دیگری نیست. [↑](#footnote-ref-145)
146. () - تارىخ ما بعد الظهور ص828. [↑](#footnote-ref-146)
147. () - منبع سابق ص829. [↑](#footnote-ref-147)
148. () - الاسلام على ضوء التّشىع ص132-133. [↑](#footnote-ref-148)
149. () شىعه كلّ مسلمىن را از ىهود و نصارى كافرتر محسوب مى‌كنند، براى مثال به كتاب «الفىن» مطهرحلّى ص3 مراجعه كن. [↑](#footnote-ref-149)
150. () - اىن سخنرانى ازصداى جمهورى اسلامى آبادان در ساعت 12 ظهر 17/3/1979م بخش شد. مراجعه كن به: وجاء دور المجوس ص344. [↑](#footnote-ref-150)
151. () - مراجعه كن به:مجله‌ى المدىنة، السعودىة 27ذى القعدة1400هـ، و مقاله‌ى محمّد عبدالقادر آزاد: رئىس مجلس علماى پاكستان، در باره‌ى آنچه در اثناى سفر به اىران مشاهده كرده كه مى‌گوىد:بر دىوار هتل هىلتون تهران كه خودش در آنجا بود نوشته بودند: كعبه و قدس و فلسطىن را از دست كفّار آزاد خواهىم ساخت». الفتنة الخمىنىه: شىخ محمّد آزاد ص9. [↑](#footnote-ref-151)
152. () - بحار52/361. [↑](#footnote-ref-152)
153. () علّت نامگذارى سنّى به مرجئى از سوى شىعه ‌این است كه معتقداند خداوند منصوب كردن امام را به تأخىر انداخته تا بعد از رسول خدا ص با انتخاب مردم تعىىن شود، مجمع البحرىن1/177-178، مرآة العقول4/371 [↑](#footnote-ref-153)
154. () - الغىبة ص190. [↑](#footnote-ref-154)
155. () - منبع سابق 190-191، وبحارالانوار52/357. [↑](#footnote-ref-155)
156. () - بحار52/376. [↑](#footnote-ref-156)
157. () – تفسىر فرات ص100، بحار52/373. [↑](#footnote-ref-157)
158. () - «بتريه» هواداران حسين صالح بن حي، و شاخه‌ای از زيديه بودند كه از همه فرقه‌هاى شيعه بيشتر به اهل سنّت نزديك هستند. نگا: مقالات الاسلامىىن 1/144، الملل والنّحل 1/161، الخطط 2/352. [↑](#footnote-ref-158)
159. () – الارشاد: ص411-412، بحارالانوار52/313-318. [↑](#footnote-ref-159)
160. () - بحارالانوار52/313، 318. [↑](#footnote-ref-160)
161. () - الغىبة نعمانى ص155، بحار الانوار52/349. [↑](#footnote-ref-161)
162. () - الغىبة نعمانى ص 284، بحارالانوار52/333. [↑](#footnote-ref-162)
163. () - الغىبة نعمانى ص 137، بحارالانوار52/114. [↑](#footnote-ref-163)
164. () - تارىخ ما بعد الظهور ص579. [↑](#footnote-ref-164)
165. () - الغىبة ص146. [↑](#footnote-ref-165)
166. () - تارىخ ما بعد الظهور،ص482. [↑](#footnote-ref-166)
167. () – بحارالانوار13/156،چاپ الحجر. [↑](#footnote-ref-167)
168. () - تارىخ ما بعد الظهور ص483. [↑](#footnote-ref-168)
169. () – منبع سابق. [↑](#footnote-ref-169)
170. () – منبع سابق ص558. [↑](#footnote-ref-170)
171. () - الغىبة ص153، بحارالانوار52/353. [↑](#footnote-ref-171)
172. () - علل الشرائع ص299، عىون أخبار الرضا:1/273،بحارالانوار52/313. [↑](#footnote-ref-172)
173. () - الغىبه نعمانى ص154، بحار52/354. [↑](#footnote-ref-173)
174. () - الغىبة ص153، بحار 52/353. [↑](#footnote-ref-174)
175. () - همان مرجع. [↑](#footnote-ref-175)
176. () - بحار52/318، واىن رواىت در بصائر الدّرجات است همانگونه كه مجلسى اشاره كرده. [↑](#footnote-ref-176)
177. () الغىبة نعمانى ص121. [↑](#footnote-ref-177)
178. () - بحار:52/231. [↑](#footnote-ref-178)
179. () - بحار:52/349. [↑](#footnote-ref-179)
180. () - اىن را در چاپ اوّل كتاب نوشته بودىم، ولى بعد از آن، قطعنامه‌ى توقّف جنگ اىران و عراق امضاء شد، كه خمىنى با صراحت گفت: اىن امضاء براىم از نوشىدن جام زهر سخت تر است!!! [↑](#footnote-ref-180)
181. () - علل الشرائع ابن بابوىة ص200، وسائل الشّىعة 18/463، بحارالانوار27/231. [↑](#footnote-ref-181)
182. () - رجال كشى ص529. [↑](#footnote-ref-182)
183. () - رجال اكشى :ص342. [↑](#footnote-ref-183)
184. () - اصول الكافى:1/373-374، الغىبة ص70، تفسىرالعىاشى:1/178، بحار25/111. [↑](#footnote-ref-184)
185. () - اين به معناى تكفير خلفاى مسلمين تا قيامت است. [↑](#footnote-ref-185)
186. () - اين هم تكفير همه مسلمانان جز فرقه‌ى اثنى عشرى‌ است - چون معتقد نيستند بيعت با هيچ خليفه‌ای مشروع باشد، اگر هم مثل ايمان ابوبكر و عدل عمر، و جهاد علي ن باشد. [↑](#footnote-ref-186)
187. () - رجال كشى ص524. [↑](#footnote-ref-187)
188. () - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-188)
189. () - كه او را «خواص شيعه» توصيف نمود. نگا: الانوارنعمانىة 2/308، و طبرى راجع به‌ حوادث سال (169) می‌گويد: علي بن يقطين به خاطر زنديق بودن كشته شد. نگا: تارىخ طبرى 8/190. [↑](#footnote-ref-189)
190. () - حكومت اسلامى ص142. [↑](#footnote-ref-190)
191. () - الانوارالنعمانىة 2/308. [↑](#footnote-ref-191)
192. () - از اىن رو شىخ احمد مغنىه‌ شىعه درباره‌ى تأسىس دارالتقرىب در مصر توسط قمى مى‌گوىد: نه او و نه كسى دىگر بدون اجازه‌ى مرجع حق نداشت اىن كار را بكند.(الخمىنى ، اقواله وافعاله ص27). [↑](#footnote-ref-192)
193. () – منظور آنها از «كاظم» موسى بن جعفر بن محمّد...است، كه متهم شد به اىنكه ادعاى مستحق بودن = =خلافت را كرده، ولى خودش اىن اتّهام را ردّ كرد، و ظاهراً تنها كسى كه گناه بزرگ اىن افترا، را بر دوش گرفت، هشام بن حكم رافضى و هوادارانش بودند، حال آنكه همان مراجع شىعه هشام را نىز به اىن مسأله متهم كرده، و در پشت صحنه‌ى زندانى شدن موسى بن جعفر قرار داشت، و گفت: همانگونه كه گفته شد: هشام بن حكم گمراه و گمراه كننده است و در قتل ابى الحسن دست داشته.(رجال كشى ص268).

     و به گفته‌ى رواىات شىعه- ابوالحسن از او درخواست كرد كه از حرف زدن خوددارى كند، ولى بعد از ىك ماه دوباره شروع كرد. ابوالحسن به او گفت: آىا دوست دارى در قتل مسلمانى شرىك باشى؟ گفت: نه. گفت: پس چگونه در قتل من شركت مى‌كنى؟! اگر ساكت مى‌شوى خوب، در غىراىن صورت ذبح!، ولى ساكت نشد تا اتفاق افتاد آنچه اتفاق افتاد (رجال كشى ص270-271، 279). شىخ الاسلام ابن تىمىه هم اشاره كرده به اىنكه موسى كاظم : متهم به چشم دوختن به سلطنت بوده، پس مهدى عباسى او را به زندان انداخت.(منهاج السّنة 2/155). ولى چنىن به نظرمى‌رسد كه اىن شاىعه فقط از سوى هشام فاش شده ا ز اىن رو وقتى كه مهدى عباسى از او تعهّد گرفت كه علىه او و هىچكدام از فرزندانش قىام نكند، گفت: «به خدا سوگند نه چنىن كارى از من ساخته است و نه هرگز به آن فكر كرده‌ام (البداىة والنهاىة ابن كثىر10/183). [↑](#footnote-ref-193)
194. () - ما (اهل سنت) امام موسى كاظم و سایر اهل بىت، از شىعه و نسبت اىن فرامىن و رواىات - كه به منظور مقبولىت و كسب اعتبار و جلب حماىت پىروان خود، به آنها نسبت می‌دهند - پاك و مبرّاء مى‌دانىم. و اگر كسى در خصوص این قضیه‌ تحقىق می‌نمود، و براى ارزىابى صحت آن، از امام سؤال می‌کرد، و = =امام آن را انكار می‌نمود؛ رافضیه انكار امام را با تقىه توجىه می‌کردند، چون تقىه نُه دهم دىن شىعه است. همچنىن براى امور مشروع دىن از قبىل حج و ازدواج و...لازم بود از امام گروههاى سرّى اجازه گرفته شود، همان‌گونه كه از اسناد صادره به نام امام موهوم مشاهده‌ می‌شود. [↑](#footnote-ref-194)
195. () - الانوارالنعمانىة 2/308. [↑](#footnote-ref-195)
196. () - طلب العلم ص70-71. [↑](#footnote-ref-196)
197. () - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-197)
198. () - چون سرقت مال مسلمىن در شرع شىعه حلال است، چناكه گذشت. مانند يهود كه گفتند: ﭿ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﭾ. (آل عمران: ٧٥). «ما در برابر اميين (غير يهود)، مسؤول نيستيم». [↑](#footnote-ref-198)
199. () - طلب العلم ص73. [↑](#footnote-ref-199)
200. () - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-200)
201. () - اصول الكافى وهامش آن2/4، وتفسىرنورالثقلىن:4/47. [↑](#footnote-ref-201)
202. () - داستان دسىسه‌اش را در كتاب «فوات الوفىات» ابن شاكر كتبى2/313، «العبر» ذهبى 5/225، «طبقات» سبكى 8/262-263، البداىه والنهاىة 13/202-203. [↑](#footnote-ref-202)
203. () - مراجعه كن به: روضات الجنات 6/300-301. [↑](#footnote-ref-203)
204. () الغىبة ص171-172، فصل الخطاب ص7. [↑](#footnote-ref-204)
205. ()- بهشت جاوىدان، درباره‌ی كسانى كه در دوران غىبت كبرى با مهدى ملاقات كرده‌اند. [↑](#footnote-ref-205)
206. () - تا اىن اواخر در ىكى از كشورهاى خلىج فارس مأمورىت تخرىب و انهدام را برعهده داشت، كه بعداً به جرم دست داشتن در دسىسه‌اى بر ضد حكومت وقت به تبعىد محكوم شد. [↑](#footnote-ref-206)
207. () – الفكر الاسلامى مواجهة حضارىة ص305. [↑](#footnote-ref-207)
208. () الاعتقادات ص83. [↑](#footnote-ref-208)
209. () - اصول الكافى:1/397. [↑](#footnote-ref-209)
210. () – الارشاد، مفىد ص 413، اعلام الورى ص433. [↑](#footnote-ref-210)
211. () - وقتى كه قائم ظهوكرد، با حكم داود و آل داود حكم می‌نماىد، و شاهد درخواست نمی‌گردد. [↑](#footnote-ref-211)
212. () - تعلىقه‌ى محب الدّىن برالمنتقى ص302، هامش 4. [↑](#footnote-ref-212)
213. () - بحارالانوار52/389. [↑](#footnote-ref-213)
214. () - الخصال: ابن بابوىة ص169، بحارالانوار52/259، بشارة الاسلامى از مرجع معاصر كاظمى ص275. [↑](#footnote-ref-214)
215. () - اعلام الورى: طبرسى ص431، بحارالانوار52/152. [↑](#footnote-ref-215)
216. () مراجعه كن به: منهاج السنّة النبوىة ابن تىمىة: 3/127، ىا مختصر آن «المنتقى»، ذهبى ص343 [↑](#footnote-ref-216)
217. () - الغىبة ص157، بحارالانوار52/351. [↑](#footnote-ref-217)
218. () – الغىبة، نعمانى ص154، بحارالانوار52/135، إلزام الناصب، اثر يزدى حائرى معاصر2/283 [↑](#footnote-ref-218)
219. () – الغىبة، نعمانى ص176، بحارالانوار52/354. [↑](#footnote-ref-219)
220. () - مراجعه كن به: تفسىرهاى قمى، صافى، البرهان، عىاشى و غىره. [↑](#footnote-ref-220)
221. () - كشف الاسرار 49. [↑](#footnote-ref-221)
222. () – منبع سابق. [↑](#footnote-ref-222)
223. () – حكومت اسلامى ص 33-34. [↑](#footnote-ref-223)
224. () – تفسىر عىاشى 2/258، تفسير البرهان 2/368، تفسىر الصافى 1/923، وتفسىر نور الثقلىن 3/53. [↑](#footnote-ref-224)
225. () - منابع سابق: عياشى 2/261، برهان 2/373، نور الثقلين 3/60. [↑](#footnote-ref-225)
226. () - تفسىر الصافى 2/472، و شىخ كلىنى اىن رواىت را از قمى نقل كرده، نگاه كن به تفسىر نورالثقلىن 4/498. [↑](#footnote-ref-226)
227. () - تفسىر العىاشى 2/353، البرهان 2/497، الصافى 2/36و تفسىر نور الثقلىىن 3/317-318. [↑](#footnote-ref-227)
228. () - تفسىر الصافى 2/361. [↑](#footnote-ref-228)
229. () - پس مرجع ضمير همان‌گونه كه روشن است به قرآن كريم بر می‌گردد، ولى آنها آن‌را به علي بر می‌گردانند، در حالی كه اصلاً علي در آيه ذكر نشده، بلكه آیه خطاب به بني اسرائيل است. تفسير عياشى 1/42. [↑](#footnote-ref-229)
230. () العىاشى 1/72، البرهان1/172، الصافى 1/156. [↑](#footnote-ref-230)
231. () تفسير العىاشى 2/245-246، الصافى 1/361، البرهان 1/375، نور الثقلين 1/488. [↑](#footnote-ref-231)
232. () - چون جعفرصادق كه رواىاتشان را به او نسبت می‌دهند آن جعفر نىست كه نزد مسلمانان شناخته شده است، و گناه ‌این رواىات منقول از جعفر را خودشان بر دوش می‌گىرند. [↑](#footnote-ref-232)
233. () - كامل الزّىارات ص270، بحارالانوار101/109. [↑](#footnote-ref-233)
234. () - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-234)
235. () - در 8 شوال سال (1087هـ) ، صبح روز پنجشنبه وقتى كه مردم به اطراف كعبه رفتند، ناگهان متوجه شدند كه همه جوانب كعبه و حجرالاسود و ركن ىمانى با نجاست آلوده شده!! تارىخ الكعبة المعظّمه: حسىن باسلامة ص380. [↑](#footnote-ref-235)
236. () - كامل الزىارات ص270، بحار الانوار 101/109. [↑](#footnote-ref-236)
237. () – بحار الانوار 101/107. [↑](#footnote-ref-237)
238. () – اينها با آنچه در كتابهاى زيارتنامه وارد شده مجلس آنرا در سه جلد از كتاب بحار آورده است. [↑](#footnote-ref-238)
239. () - نگاه كن به تعلىق رشىد رضا درباره‌ى امامت محمّد حسىن آل كاشف الغطاء در جماعت. مجله‌ى = =المنار 29/628. [↑](#footnote-ref-239)
240. () - الارض والتربة الحسىنىة ص56-65. [↑](#footnote-ref-240)
241. () - احكام الشّىعة 1/32. [↑](#footnote-ref-241)
242. () - نگاه كن چطور بر پروردگار آسمانها و زمىن دروغ و افتراء مى بندند، كه تنها كسانى دروغ پردازى = =مى‌كنند كه ‌ایمان نمی‌آورند. [↑](#footnote-ref-242)
243. () - احكام الشّىعة 1/32. [↑](#footnote-ref-243)
244. () - دكتر محمد جواد طعمة: تارىخ كربلا، ص115-116، اىن كتاب در نظر حاج آغاىانشان بسى موثوق و معتبراست. به مقدمه‌ى آن مراجعه كن. [↑](#footnote-ref-244)
245. () - مقالة الشىعة، مرجع دىنى محمد شىرازى ص8. [↑](#footnote-ref-245)
246. () - منهاج السّنة 2/124. [↑](#footnote-ref-246)
247. () فروع الكافى 1/324، ثواب الاعمال، ابن بابوىة ص52، تهذىب الاحكام، طوسى 2/16، كامل الزىارات، ابن قولوىة ص161، وسائل الشىعة، حر عاملى 10/348. [↑](#footnote-ref-247)
248. ()- تهذىب الاحكام طوسى 2/16، وسائل الشىعة حرعاملى 10/348، بحارالانوار101/38. [↑](#footnote-ref-248)
249. () - براى همىن است كه اىوب سختىانى - آنگونه كه لالكائى از او نقل كرده - مى‌گوىد: خوشبختی نوجوان و انسان غىر عرب در اىن است كه خدا او را موفق به ىافتن ىكى از علماى اهل سنّت كند (شرح اصول اعتقاد اهل سنّت1/60. [↑](#footnote-ref-249)
250. () - ثواب الاعمال ابن بابوىة ص52، وسائل الشىعة ، حرعاملى 10/350-351. [↑](#footnote-ref-250)
251. () - وسائل الشىعة، حرعاملى 10/351-352. [↑](#footnote-ref-251)
252. () - ثواب الاعمال، ابن بابوىة ص52، كامل الزىارات ص162، وسائل الشىعة، حرعاملى 10/350. [↑](#footnote-ref-252)
253. () - ثواب الاعمال ابن بابوىة ص52، وسائل الشىعة، حرعاملى 10/350. [↑](#footnote-ref-253)
254. () - كامل الزّىارات ص143، وسائل الشّىعة 1/353، بحارالانوار101/18. [↑](#footnote-ref-254)
255. () - وسائل الشّىعة 10/397، كامل الزّىارات ص185. [↑](#footnote-ref-255)
256. () – بحار الانوار 101/290، كامل الزىارات ص176 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-256)
257. () – دو منبع سابق. [↑](#footnote-ref-257)
258. () -بحار الانوار101/33، كامل الزىارات ص266. [↑](#footnote-ref-258)
259. () - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-259)
260. () - همان منبع. [↑](#footnote-ref-260)
261. () - بحارالانوار101/35، قرب الاسناد ص48. [↑](#footnote-ref-261)
262. () منبع سابق. [↑](#footnote-ref-262)
263. () - فروع الكافى: كلىنى1/324، من لا ىحضره الفقىه: ابن بابوىة 1/182، التهذىب: طوسى 2/16، كامل الزىارات: ابن بابوىة ص169، ثواب الاعمال ص50، وسائل الشىعة: حرّعاملى 10/359. [↑](#footnote-ref-263)
264. () - بحارالانوار101/33، كامل الزىارات ص266. [↑](#footnote-ref-264)
265. () – الوافى، فىض كاشانى مجلّد دوّم 8/222. [↑](#footnote-ref-265)
266. () - وسائل اشىعة10/321، فروع الكافى 1/235، ثواب الاعمال ص35. [↑](#footnote-ref-266)
267. () – الوافى، جلددوّم 8/223. [↑](#footnote-ref-267)
268. () – الوافى، جلد دوّم 8/224. [↑](#footnote-ref-268)
269. () – امّا چرا به ‌این روايات عمل نمى‌كنند، و براى حج دعوت مى‌كنند؟ شايد به خاطر اين باشد كه در ضمن اين گردهمايى بزرگ شرارت خود را به ساير جهان اسلام منتقل كنند؛ همچنين بيم دارند از این‌که‌ حيثيّتشان لكه‌دار شده، و اعتبار لازم براى نشر دعوتشان را از دست بدهند، بويژه كه حج از ديدگاه مسلمانان واجبى است كه ترك نمی‌شود. ولى باز اين روايات كوچكترين علاقه به حج را در درونشان باقى نمی‌گذارد. از اين رو خيلى آسان است با كوچكترين اختلاف سياسى حكم منع حج را صادر كنند؛ و به خاطر دستیابی به‌ خمس اموال مردم نیز حج را انجام می‌دهند، چون هركس عازم سفر حج باشد واجب است بلا فاصله خُمس دارايى‌هايش را پرداخت كند، و نكته‌ای ديگر این‌که‌ می‌خواهند براى برافروختن آتش فتنه در سر زمين مشعرالحرام تعدادشان كم نباشد، براى همين است كه براى افزايش سهميه‌ی تعداد حجّاج تلاش مى‌كنند. [↑](#footnote-ref-269)
270. () - كامل الزىارات ص146، بحارالانوار101/49. [↑](#footnote-ref-270)
271. () - تهذىب التهذىب: طوسى 2/14، كامل الزىارات ص132، ثواب الاعمال ص51، وسائل الشىعة 10/341-342. [↑](#footnote-ref-271)
272. () - كامل الزىارات ص132، وسائل الشىعة 10/342، نگا: ثواب الأعمال ص 51. [↑](#footnote-ref-272)
273. () - بحار100/258. [↑](#footnote-ref-273)
274. () - تهذىب الاحكام: طوسى2/14، كامل الزىارات ص194، وسائل الشّىعة: حرّ عاملى 10/333-337. [↑](#footnote-ref-274)
275. () - در «الوسائل» از هارون بن خارجه رواىت است كه گفت: از ابا عبدالله در مورد كسى كه بدون علّت به زىارت قبر حسىن نمى‌رود سؤال كردم ؟گفت: «هذا رجل من أهل النّارّ» (چنىن مردى اهل دوزخ است). وسائل الشىعة 10/336-337، كامل الزىارات ص193. [↑](#footnote-ref-275)
276. () - بحارالانوار101/1-11. [↑](#footnote-ref-276)
277. () – منهاج السنة 1/175، مجموع الفتاوى 17/498. [↑](#footnote-ref-277)
278. () – الذريعة 20/316-326. [↑](#footnote-ref-278)
279. () - مجموع الفتاوى 4/521. [↑](#footnote-ref-279)
280. () - بحار100/126. [↑](#footnote-ref-280)
281. () - ابن بابوىة علل الشّرائع ص283، بحارالانوار100/126. [↑](#footnote-ref-281)
282. () – بحار الأنوار 100/126. [↑](#footnote-ref-282)
283. () - بحارالانوار100/127. [↑](#footnote-ref-283)
284. () – الوافى، جلددوّم 8/234. [↑](#footnote-ref-284)
285. () - بحار100/137. بارگاه ‌امام رضا ىكى از مهمترىن اماكن مقدسه‌ى شىعه است، وبر روى آن گنبدى است كه با طلا و جواهرات آن را مزىن و آراسته‌اند. چون ضرىح و بارگاه و اهتمام به آنها، و نذر براى آن، بخشى از اصول دىن شىعه است.(مشاهداتى فى اىران، عبدالله فىاض ص102). [↑](#footnote-ref-285)
286. () - صحىح بخارى باب: 55، 1/532(بخارى با فتح البارى) والجنائز3/200، و باب ماجاء فى قبرالنبى .....3/255، والانبىاء باب ما ذكر عن بنى اسرائىل 6/294، وباب مرض النبى ووفاته: 8/140، واللباس فى باب الاكىسة والخمائل:10/277، وصحىح مسلم كتاب المساجد، باب النهي عن بناء المساجد على القبور 376-377، ومسند احمد 1/218، 6/80، 84، 121، 146، 229، 252، 255، 275، ودارمى كتاب الصلاة، باب النهي عن اتخاذ القبور مساجد 1/326 وغيره. [↑](#footnote-ref-286)
287. () - بخارى: كتاب الصلاة، باب هل تنبش قبور مشركي الجاهلية ويتخذ مكانها مساجد 1/523(بخار با فتح البارى)، و باب الصلاة فى البىعة 1/531، وفى الجنائز2/208. ومسلم 1/375-376، وأبوعوانة در مسند 1/400-401، وأحمد6/51، وبىهقى 4/80. [↑](#footnote-ref-287)
288. () - بحار101/285. [↑](#footnote-ref-288)
289. () - منبع سابق ، مصباح المجتهد طوسى ص195. [↑](#footnote-ref-289)
290. () - بحار101/257-261، از كتاب: المزار الكبىر، محمد المشهدى ص143-144. [↑](#footnote-ref-290)
291. () - منابع سابق. [↑](#footnote-ref-291)
292. () - اىن از جمله عناوىن فصلهاى «بحارالانوار» است و37 رواىت را جمع كرده101/21-28. [↑](#footnote-ref-292)
293. () - اىن هم ىكى از عناوىن فصلهاى «بحار» است كه حاوى 17رواىت است،101/45-48. [↑](#footnote-ref-293)
294. () - اىن هم ىكى از عناوىن «بحارالانوار» است و84 رواىت را تحت آن عنوان جمع آورى نموده 101/28-44. [↑](#footnote-ref-294)
295. () – بحار الانوار100/136، عمدة الزائر ص29. [↑](#footnote-ref-295)
296. () - عمدة الزائر ص31. [↑](#footnote-ref-296)
297. () - بحارالانوار100/143، عمدة الزائرص30. [↑](#footnote-ref-297)
298. () - بحارالانوار100/136. [↑](#footnote-ref-298)
299. () - مجموع الفتاوى ، شىخ الاسلام 4/521. [↑](#footnote-ref-299)
300. () - بحارالانوار101/369. [↑](#footnote-ref-300)
301. () - علل الشرائع ابن بابوىة ص 358، بحار الانوار100/128. [↑](#footnote-ref-301)
302. () - عبدالله بن جعفر بن مالك ىكى از دوغگوىان وشىادانى بود كه ادعا می‌کردند با مهدى غائب مكاتبه دارد، مراجعه كن به الفهرست: طوسى ص132، رجال المحلى ص106. [↑](#footnote-ref-302)
303. () - الاحتجاج: طبرسى 2/312 چاپ نجف، بحار100/128. [↑](#footnote-ref-303)
304. () – يعنى در مذهب آنها قبر از يك طرف قبله است، و مانند قبله از همه جهات آن را قبله قرار نمی‌دهند، نه به خاطر برترى كعبه، بلكه از بيم این‌که‌ مبادا از قبر جلو بيفتند، همان‌گونه كه در سند امضا شده به نام غائب معلوم است. [↑](#footnote-ref-304)
305. () – بحار الانوار100/128. [↑](#footnote-ref-305)
306. () – بحار الانوار101/369. [↑](#footnote-ref-306)
307. () – بحار الانوار 101/369-370. [↑](#footnote-ref-307)
308. () – بحار الانوار100/135. [↑](#footnote-ref-308)
309. () - بحارالانوار100/134. [↑](#footnote-ref-309)
310. () - كتابهاى شىعه رواىت كرده‌اند كه على بن حسىن گفت: رسول خدا ص فرمود: «لاتتّخذوا قبرى قبلة ولا مسجداً، فإنّ الله عزّوجل لعن الىهود حىث اتّخذوا قبور أنبىائهم مساجد». من لا يحضره الفقيه 1/57، وسائل الشيعة 3/455. (قبرم را قبله و مسجد قرار ندهىد، چون خداوند ىهوىان را لعنت كرد، زیرا قبر انبىا را به عنوان مسجد برگزىدند).

     اما دىن شىعه دىن آىا ت عظام و آخوندهاست، چون دىن و قواعد احكام آنها بر اىن اساس بود كه گفته‌اند: هر چه مخالف با عامه (اهل سنّت) باشد حقّ است»، و بدین‌صورت خود گمراه شدند و قومشان را به گمراهى كشاندند. [↑](#footnote-ref-310)
311. ()- صاحب كتاب «الوسائل» پنج رواىت را به ‌این معنى نقل كرده، نگاه كن به: وسائل الشّىعة2/227، و من لاىحضره الفقىه 1/122،79، تهذىب الاحكام:1/218،192،178،146، و فروع الكافى1/83، ولى تناقض در اىن مذهب از عجىب هم عجىب‌تراست. [↑](#footnote-ref-311)
312. () – جلدهاى 101، 102، 103. [↑](#footnote-ref-312)
313. () – وسائل الشيعة، جلد10/251به بعد را نگاه كن. [↑](#footnote-ref-313)
314. () – الوافي، 8/193 به بعد. [↑](#footnote-ref-314)
315. () - من لاىحضره الفقىه 2/338 به بعد. [↑](#footnote-ref-315)
316. () - تهذىب الاحكام 6/3 به بعد. [↑](#footnote-ref-316)
317. () - مستدرك الوسائل: طبرسى 2/189-234. [↑](#footnote-ref-317)